

عشا پر کرد

۱۰۰

ایل سنجابی

تاریخچه جغرافیای تیره

تألیف استاد دکتر محمد مکرری

با اهتمام امیر سیف الدین مکرری و هیأت مدیره، انتشارات زیگفرید

چاپ سوم
پاریس ۱۳۷۲ ه. ش.

MOHAMMAD MOKRI

LES TRIBUS KURDES I

TRIBU DE SANDJABIS

HISTOIRE, GEOGRAPHIE, TOPONYMIE,
GROUPES ET CLANS

EDITIONS PEETERS
3^e EDITION
PARIS, 1993

ایل سنجابی

عشایرگرد (۱)

دکتر محمد

اسب و
خاندانها

۳

۲

۷

اسکن شد



عشایر کرد

« ۱ »

ایل سنجابی

تاریخچه جغرافیا، تیره ها

تألیف استاد دکتر محمد مکرری

- ۱- تیره ها و طایفه ها و یادداشتهای تاریخی
با ۵۰ تصویر تاریخی و مردم شناسی
با اضافات و یادداشتهای جدید و اسناد قبلاً انتشار نیافته
- ۲- فهرست های هفتگانه
- ۳- خلاصه و نظر اجمالی بزبان فرانسه

با اهتمام امیر سیف الدین مکرری و هیأت مدیره، انتشارات زیگفرید

چاپ سیم
پاریس ۱۳۷۲ ه. ش.

ISBN 90-6831-512-9

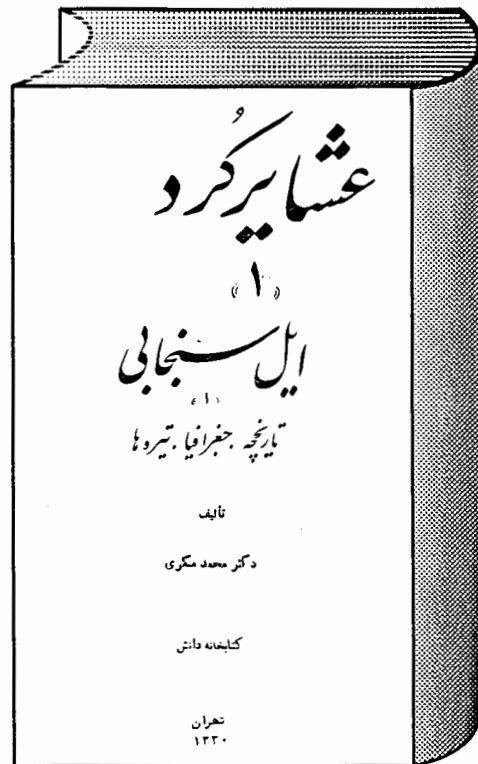
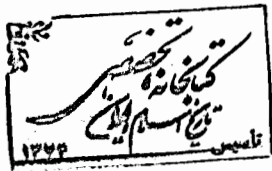
© M.MOKRI

انتشارات زیگفرید
اوری (پاریس)

2, Allee Louis Rossel
91000 EVRY
France
Tel: (1) 69913461-



EDITIONS PEETERS
Bondgenotenlaan 153, B.P. 41, B-3000 LEUVEN
© M. MOKRI

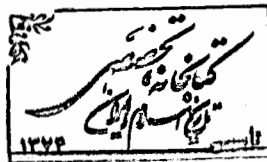


از سلسله انتشارات : گنجینه متون و تحقیقات مذهبی و لغوی و زبان‌شناسی، مردم‌شناسی و فرهنگ عامه
(زبان و فرهنگ ایران). شماره ۱۲ .

ناشر : انتشارات زیگفرید
تألیف : استاد محمد مگری
چاپ اول : تهران ، ۱۳۲۷ ه . ش . (در مجله یادگار)
چاپ دوم : تهران ، ۱۳۳۰ ه . ش . (کتابخانه دانش)
چاپ سیم : پاریس ، ۱۳۷۲ ه . ش .

گنجینه، متون و تحقیقات مذهبی، زبان‌شناسی، و فرهنگ عامه
(زبان و فرهنگ ملی ایران)

ش: ۱۲



کنز المتون والدراسات المذهبیة، اللغویة والاجتماعیة
الحضارة الإسلامیة: اللسان والثقافة الإیرانیة

الأستاذ الدكتور محمد مكري

کلیه حقوق محفوظ است
نقل مطالب کتاب بی ذکر مأخذ و ترجمه، همه یا بخشی از کتاب
بی اجازه مؤلف ممنوع است

انتشارات زیگفرید اوری (پاریس)

انتشارات فرهنگی زیگفرید سرافراز است که بکمک عده‌ی بی از یاران علم دوست و شاگردان استاد محمد مَکری در همان سلسله انتشارات خود استاد بنام «کنجینه، متون و تحقیقات مذهبی، لغوی و فرهنگ عامه (زبان و فرهنگ ایران)» [که تاکنون یازده جلد آن انتشار یافته است] کتاب حاضر را تقدیم خوانندگان دانشمند کند. امید است که بتدریج آثار متعدد دیگر انتشار نیافته و همچنین سایر نوشته‌های کمیاب استاد را که در سایر زنجیره‌های انتشارات علمی در اروپا و بعضاً در ایران بطبع رسیده است در همین سلسله با اضافات و ضمائم جدید مجدداً منتشر سازد و بخدمات فرهنگی خود ادامه دهد.

برای نشر سایر تألیفات استاد، انتشارات فرهنگی زیگفرید نیاز بمساعدت فرهنگ دوستان دارد و هر نوع پیشنهاد خیرخواهانه مثبت و سازنده علم خواهانه را مورد مطالعه قرار میدهد. انتشارات زیگفرید صرفاً بنیادی است فرهنگی و غیر انتفاعی و بهیچ گروه و دسته سیاسی و دولتی وابسته نیست.

اوری (پاریس)

انتشارات زیگفرید. امیر سیف الدین مَکری

Amir Sayfoddin MOKRI
2, Allée Louis Rossel
91000 Evry (France)
Tel: 69.91.34.61

گنجینه، متون و تحقیقات مذهبی، لغوی و زبان‌شناسی، مردم‌شناسی

و فرهنگ عامه، ش: ۱۲

زبان و فرهنگ ایران

بخشی از تألیفات استاد مکرری در همین سلسله انتشارات:

۱- داستان بیژن و منیجه. متن مصحح گورانی ترجمه، فرانسه، مقدمه و یادداشتهای زبان‌شناسی و فرهنگ گورانی. با تحقیقی در باره، موضوعات مربوط به فرهنگ عامه. از انتشارات مرکز تتبعات علمی وزارت معارف فرانسه. پاریس، ۱۳۴۵ ه.ش. / ۱۳۸۶ ه.ق. / ۱۹۶۶ م. ۱۷+۵۰+۱۹۱ ص. (پاریس). کتابفروشی و انتشارات کلینکسیک). بزبان فرانسه و با پیش‌گفتار بزبان فارسی.

۲- راز مگو و سنگ سیاه در ایران در سنت لرها و گردان اهل حق. بانضمام «دوره، و زاور» از متون مذهبی و مقدس اهل حق و ترجمه، آن بزبان فرانسه با تفاسیر و یادداشتهای دستوری و زبان‌شناسی و فرهنگ گورانی و پیش‌گفتار بزبان فارسی و چند نامه از پروفیسور مینورسکی. پاریس، ۱۳۴۶ ه.ش. / ۱۳۷۸ ه.ق. / ۱۹۶۸ م. ۱۸+۸۴ ص. (پاریس، کتابفروشی شرق‌شناسی هراند ساموئلیان).

۳- مقالات مکرری. پژوهشها و ریزه یابیهای علمی. جلد ۳. تحقیقات مربوط به زبان، تاریخ، مذهب، لهجه، طایفه‌ها و فرهنگ عامه، ایران که در سالهای ۱۳۳۶-۱۳۴۲ ه.ش. / ۱۳۷۶-۱۳۸۴ ه.ق. / ۱۹۵۶-۱۹۶۴ م. مجلات علمی اروپایی نشر یافته است. پاریس، ۱۳۴۸ ه.ش. / ۱۳۹۰ ه.ق. / ۱۹۶۲ م. ۴۲۰ ص. (پاریس، کتابفروشی و انتشارات کلینکسیک). بزبان فرانسه و با پیش‌گفتار بزبان فارسی.

۴- الهدیه الحمیدیه فی اللغة الكردیه لمؤلفه ضیاء الدین باشا الخالدی المقدسی. تحقیق و تقدیم مع دراسات لغویة فی مبحث اللهجة الكرمانجية (معجم کُردی-عربی). بیروت، مکتبه لبنان. الطبعة الأولى المنقحة ۱۳۹۵ه.ق. / ۱۹۷۵م. - ۲۶۰+۵۶ص. الطبعة الثانية المنقحة ۱۴۰۸ه.ق. / ۱۹۸۷م.

۵- سهمیه، امیر خسرو دهلوی در ایجاد ادبیات ضدّ ستم در زبان فارسی (منقول از کتاب ادبیات ضدّ ستم نویسنده). مقالات مکرری: پژوهشها و ریزه یابیهای علمی (کتابچه، پنجم از جلد پنجم)، بزبانهای فارسی و فرانسه. چاپ سیم، پاریس-۱۳۵۷ه.ش. / ۱۳۹۸ه.ق. / ۱۹۷۸م.

۶- دوره، دیوانه گوره یا دیوان عالی یاران حقیقت برفراز کوه شاهو (گواهیهای مظاهر روحانی). متن مصحح گورانی و ترجمه، آن بزبان فرانسه با مقدمه و حاشیه ها و تفسیرها بانضمام یادداشت های زبان شناسی و فرهنگ گورانی. از انتشارات مرکز تنبغات علمی وزارت معارف فرانسه. پاریس، ۱۳۵۶ه.ش. / ۱۳۹۷ه.ق. / ۱۹۷۱م - ۴۰۰ص. با پیش گفتار بزبان فارسی.

۷- الوهیت نور و نار در اساطیر قدیم ایران و نزول آنها از مقام آلهکی در اسلام. منشاء روایتی، همگیری اجزاء ساختمانی، گسترش اندیشه یی و ایجاد اصل دوگانگی. تاریخ تحوّل اندیشه و سیر روحانیت در ایران قدیم. پاریس، ۱۳۵۶ه.ش. / ۱۳۹۷ه.ق. / ۱۹۷۶م. (چاپ دویم) پاریس-لوون (بلژیک)، چاپ پترز-۱۲+۱۶۰ص. با پیش گفتار بزبان فارسی.

۸- بهلول دانا و یاران حقیقت (مقالات مکرری: پژوهشها و ریزه یابیهای علمی. کتابچه، چهارم از جلد پنجم). بحث جامعه شناسی مذهبی و تاریخی. تحقیق در باره، مقصدهای الحادی و اساطیری ایرانی در نزد گروهی از متصوفان و فرقه های غالی. بانضمام «دوره، بهلول» با تصحیحات، ترجمه، تفسیرها و یادداشتها. بزبان فرانسه همراه با متون فارسی و گورانی. پاریس، ۱۳۵۳ه.ش. / ۱۳۹۴ه.ق. / ۱۹۷۴م. - ۷۰ص.

نامه ای از بایسنغر بن یعقوب بن اوزن حسن آق قوینلو به بایزید دوم
سلطان عثمانی، در حدود سال ۸۹۷ ه.ق./۱۴۹۲ م. متن عکسبرداری شده و قرائت
آن با پژوهشها و یادداشتهای تاریخی. مقالات مکرری، کتابچه سیم از جلد پنجم،
پژوهشها و ریزه یابیهای علمی. پاریس، ۱۳۵۳ ه.ش./۱۳۹۴ ه.ق./۱۹۷۴ م.
-۱۱+۲۴ با پیش گفتار بزبان فارسی.

۹- فرهنگ نامهای پرندگان در لهجه های غرب ایران (لهجه های گردی) و
تطبیق آنها با نام های فارسی و لهجه های دیگر محلی ایران، چاپ سیم، تهران
مؤسسه، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۱ ه.ش.-۲۸+۱۵۱ ص. بزبان فارسی و با مقدمه
بزبان فرانسه.

۱۰- التّصوّف فی ایران قدیمًا. باللّفتین العربیّه و الفرنسیّه.
پاریس-لوون(بلژیک)، ۱۳۷۰ ه.ش./۱۴۱۲ ه.ق./۱۹۹۲ م.-۱۰۰ ص.

۱۱- دیوان استاد دکتر محمد مکرری (مجموعه، غزلیات، قصاید،
قطعات،...) با مقدمه و فهرست تألیفات. زندگینامه و کارنامه، فرهنگی. با
یادداشتهای کوتاه بزبان فرانسه. پاریس-لوون (بلژیک)، ۳۶۰ ص.- ۱۳۷۰ ه.ش./
۱۴۱۲ ه.ق./۱۹۹۲ م.

۱۲- عشایرکرد. ایل سنجابی-تاریخچه، جغرافی، تیره ها. چاپ اول
۱۳۲۷ ه.ش. چاپ دوم ۱۳۳۰ ه.ش. چاپ سیم (۱۳۷۱) کتاب حاضر.

برای سایر تألیفات استاد مکرری به آخر دیوان اشعار او و یا به فهرست جداگانه آثار وی مراجعه فرمایید.

انتشارات زیگنرید



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

هر کجا دیده، امید گشادیم بصدق
بیشتر از همه آنجا هدف تیر شدیم
فغانی شیرازی

پیش گفتار

(چاپ سیم)

این کتاب نخستین بار در شماره های متوالی سالهای چهارم و پنجم مجله ماهیانه ادبی و تاریخی و علمی یادگار (۱۳۲۷-۱۳۲۶ ه.ش.) که بدیریت استاد علامه تاریخ و ادب مرحوم عباس اقبال در تهران انتشار می یافت، بطبع رسید و سپس بطور جداگانه در سال ۱۳۳۰ ه.ش. (و بعضی از نسخه های قبلاً جلد نشده آن در سال ۱۳۳۳ ه.ش. با افزودن شرح حال آقای دکتر سنجایی در پایان آن) مجدداً در تهران منتشر گردید. قصد داشتم سایر مجلدات این تألیف را که در باره عشایر دیگر ایران و بویژه عشایر کُرد بود بعداً بچاپ رسانم. متأسفانه بعلت حوادث زندگی و عدم وسیله و وجود کارشکنیها و بایکوتها، این نیت در آن سالها عملی نشد و اگر چه بعداً در اروپا بنشرنوشته های ناقابل متعدد دیگر خود پرداختم، معذک طرح قبلی انتشار سایر بخشهای «عشایر کرد» که هیچگاه آنرا رها نکردم همچنان در بوته تعطیل ماند و از فرصتی بفرصتی و از زمانی بزمان دیگر موکول شد.



باستثنای سطرهایی پراکنده و اشاره هایی کوتاه تا آن زمان (و حتی تا حالا) در باره ایل سنجایی و عشایر کرد باین تفصیل و دقت پژوهشی تحلیلی و تاریخی وجود نداشت و هنوز هم بگفته آگاهان و پژوهشگران، این کتاب کتاب منحصر بفرد در این موضوعاتست.

این تحقیقات عمدتاً در سالهایی که تصدی اداره تعلیمات ایلات و عشایر ایران را در وزارت فرهنگ (۱۳۲۹-۱۳۲۶ ه.ش.) داشته ام آغاز گردیده و سپس ادامه یافته است. هنوز آنکتهای زبان شناسی و مردم شناسی و برگچه ها و اوراق تحقیقی و یادداشتهای جغرافیایی و تاریخی ایلات و عشایر غرب و جنوب ایران را نگاه داشته ام

و در اوقات فرصت آنها را زیر و رو و حک و اصلاح و آماده می‌کنم. این پژوهشها برای روشن کردن تاریخ و جغرافیای تاریخی این مناطق مغتنم و حاوی مطالب گرانبهای فراوانست. همانطور که آرزو کرده‌ام در فرصت مناسب اگر موانع مفقود و مقتضیات موجود شود بشرط ادامه حیات انشاءالله مجلدات دیگر را هم انتشار خواهم داد و تا آنجا که مقدورم باشد بهمان سان که دوستانم مرا می‌شناسند هیچ اقدام آغاز گشته را نیمه کاره رها نخواهم کرد و من با وجود تحمل نوائب و مصائب زمان و بضاعت مُزجاة و وسایل اندک هنوز حوصله زیاد برای این کارها و دفاع از فرهنگ بریاد رفته این مناطق و وطن خودم ایران را دارم. بقول صائب:

از گریه خاک را چو چمن میکنیم ما
در غُریتیم و سیر وطن میکنیم ما



از تاریخ انتشار این کتاب تاکنون که سال ۱۳۶۹ خورشیدی است ۴۲ سال میگذرد و اگر سنوات تألیف آن که یکی دو سال قبل از انتشار چاپ اول انجام گرفته است بحساب آید مدت این فاصله زمانی به ۴۴ سال تمام میرسد. طبیعتاً در این نیم قرن حوادث زیادی در همه جا رخ داده است. بسیاری از اشخاص زنده و نامی این ایلات در گذشته اند و در ازه، فرزندان دیگری از همه خانواده‌های این عشایر پای بجهان هستی نهاده اند که نام آنها در این مجموعه و بعضاً در سایر یادداشتهای انتشار نیافته، نگارنده نیست. خود ایل هم مانند سایر ایلات و هر موجود زنده در کلیت خود چهره، دیگری(نه متضاد و بکلی متفاوت بلکه متأثر از زمان) یافته است و آن همبستگی و وحدت شبه سازمانی سابق که از بقایای نظام قاجاریه و حتی چندین سده پیشین است از هم پاشیده و یا دگرگون گردیده است. معدک هنوز همان کوههای سربلک کشنده، همان آبهای از کوهساران ریزنده، همان رودهای خروشنده، همان چشمه‌های تراونده، همان آفتاب تابنده، همان ستارگان درخشنده، همان گیاهان بالنده و همان رعد و بادهای توفنده در این مناطق حاضر و شاهد و ناظرند و

سرود عشق و نغمه حیات و ترجیع بند تداوم کائنات را لاینقطع تکرار می کنند. طبیعت روستایی تا آنجا که دست بشر آنرا آلوده نکرده است هنوز زیباییها و جذبات چشم نواز و دلفریب خود را از دست نداده است. هنوز محدوده جغرافیایی مربوط به ایل، و زبان و رسوم محلی ساکنان آن محفوظ مانده است و در هر حال همیشه کلیه کسانی که در این مکانهای دشت و کوهپایه می زیند (اگر روزی حوادث تاریخی و آفات زمان جانوران را از لانه و مرغان را از آشیانه و انسانها را از خانه خود نکوچاند) همان عشیره و همان ایلند و نسلهای آینده و فرزندان فردا هویت خود و نامهای گذشتگان و عزیزان خود را پیوسته در این گونه تواریخ خواهند یافت و کارهای نیک آنها را ادامه خواهند داد.



با وجود شرایط متفاوت و زود متغیر جهان و حدوث تبعی عوارض التزامی و تضمینی آن، هنوز خاطره های آن تمرینات ورزشی گذشته و سوارکاریهای سنتی و مهمانداریها و ممدلیها و با هم خندیدنها و با هم گریستنها و شب نشینیهای دامن کوهسارها و ملاقاتهای پای چشمه سارها و شعرخوانیها و ترانه سراییها و رستمنامه شنویها و دید و بازدیدهای درون چیقها و اجتماعات گرد ستون چادرها و نیز آن همگیریها و همبستگیها و علاقات هم خویشی و هم ایلی و همشهری و هموطنی و ممنوعی با آن اشکال ظریف و زیبا فراموش نگشته است و یاد آنها در دلهای صاحبان زنده است.



امروز در پاره ای از امور، استثنائاً شکوفاییهای جمعی و فردی و طلوعهای تازه استعداد های ازقوه بفعل رسیده از نو مغزها را بجنب و جوش و تحرکی جدید و امیدارد و در موارد بیشتر دیگر تعطیل خوئیهای مردمی و نوعی غروب اسفناک سجایا و دلاوریها و افول نیک اندیشیها و دلباختگیهای معنوی قلبها را از تب و تاب باز میدارد. کم کم افراد جهان به پیچ و مهره های شل گشته و سپس جدا شده و از هم دور افتاده ای تبدیل می شوند که بتنهایی و بخودی خود عملی از آنها دیگر ساخته نیست و آن ماشین عظیم پر صلابت یک دستی که دلها را بجنبش و اعصاب را به

حرکت و مغزها را به کار و امیدداشت زنگ زده و تسمه بریده و عرّاده شکسته و چرخ در رفته و از محور خارج شده، عاطل و باطل بکناری افتاده است. بجای آن افرادی که تا دیروز بدهان شیر می رفتند و دل کوه را می شکافتند و از آب و آتش حوادث بد زمان باکی نداشتند، امروز نسلی پای بجهان گذاشته است که برای مال اندوزی بدنبال امور «پولساز» افتاده و در همه خیرها را بروی خود بسته است و از هرگونه مسؤولیت بری و از جهان زیبای دوستیها و «جز خوداندیشیها» فرسنگها دوری گزیده و عمر را بیوچی و بیهوده انکاری بیایان می رساند، در صورتیکه گذشتگان پُر همت و غیرتمند او همین دشواریهای روزمره زندگی و تلاش معاش را (حتی با مقیاسی بالاتر) داشتند و با آنکه غالب مردم ایران دستشان بدهانشان نمی رسید معذک هنوز انسانهای زنده و پویا و موجوداتی جهانسوز و جهانساز بودند. خاطره نیک آنها هنوز آرامبخش دلهایی است که در غم روزگاران خوب گذشته تپان و لرزان است.



چاپ حاضر این کتاب اینک با مزایای بیشتر تقدیم علاقمندان میشود و علاوه بر پاره ای از تصحیحات و تکمیلات و افزودن فهرست های هفتگانه، اسناد تاریخی انتشار نیافته دیگری در بخش دویم که در حقیقت جلد ثانوی کتاب است، آورده شد. تلفظ محلی گردی اعلام جغرافیایی (دیبها، کوهها، تپه ها، درّه ها، تنگه ها، رودها، نهرها، چشمه ها، آبها، قناتها، سراپها، دشتها و جلگه ها، صحراها، مرتعها) و نامهای قبیله ها (ایلها، عشیره ها، تیره ها، طایفه ها، دسته ها) و حتی بعضی از نام های کسان که با نام های محلی بیشتر شهرت دارند، در متن کتاب و بخصوص در فهرستهای هفتگانه، بخش اول کتاب با حروف مُعرب همراه با اسامی فارسی و مشهور آنها ضبط شده است.

محمد مگری

۱۳۶۹

تاریخ انتشار و توزیع: ۱۳۷۲

پاریس

پیش‌گفتار

(چاپ دوم، ۱۳۳۰ ه.ش.)

برای اكمال تاريخ و جغرافياى حدود کشور باستانی و پهناور ایران که می‌خواهد بر شالوده و بن استوار و کهن خود نسلی تازه نفس و معتمد بنفس و فرزندانى نامبردار متناسب با جهان امروزی بوجود آورد، هیچ چیز از شناسایی باحوال آن و مردمی که در نقاط گوناگون آن از سالیان پیش تاکنون با حفظ سنن ملی و مراسم محلی خود می‌زیند سودمند تر و لازمتر نیست بخصوص اینکه بعضی از این طوایف بر اثر کوششها و مجاهدات محلی خود در حفظ آب و خاک و مسکن خود خدماتی کرده اند که باید برای افراد ایلات دیگر و نسلهای آینده نمونه و سرمشق باشد.

نویسنده، این سطور چند سال قبل در ضمن مطالعات خود در باره لهجه های غرب ایران، تاریخچه، جامعی از ایلات گرد تهیه کرد و قسمتی از آنها را در مأموریتها و بازرسیهای فرهنگی خود بخصوص در هنگام تصدی اداره تعلیمات ایلات و عشایر کاملتر و برای چاپ آماده تر گردانید. از آنجمله کتاب حاضر در باره جغرافی و تاریخچه، ایل و طوایف سنجابی است که اینک قسمت اول آن که از سال ۱۳۲۷ شمسی در مجله یادگار بچاپ رسیده و تاکنون جداگانه انتشار نیافته بود تقدیم خوانندگان محترم میشود.

قسمت دوم این کتاب در باره حوادث تاریخی و کشمکش های آنها با طوایف مجاور و وقایع جنگ بین الملل اول و دوم در ناحیه سنجابی و خدمات سرداران این ایل و حوادث ایام مهاجرت و جنگهای سنجابیها با عثمانیها و روسها و انگلیسها و آداب و رسوم محلی و صفات و اخلاق سنجابیهاست که پس از چاپ این کتاب اگر توفیقی حاصل شد در تألیف دیگر خود بنام «ایلات و عشایر ایران» که بخشهای پراکنده ای از آن تاکنون انتشار یافته است جداگانه بطبع خواهد رسید.

نویسنده در تهیه این اوراق علاوه بر مسافرتهاى عديده بناحيهء سنجابى و ملاقات با اشخاص سرشناس و مطلع و كسب اطلاع از پيرمردان و ريش سفيدان و محترمين محلّ و مطالعهء بعضى از پرونده هاى وزارت خارجه و ساير وزارت خانه ها و رسالات تاريخى كه در ضمن اين كتاب با ذكر مأخذ بدانها اشارت رفته است در اغلب دهات و مناطق صعب العبور و كوهستانى آن با اسب قريه بقریه راه پيموده و سعى كرده است حاصل مطالعات و شنیده ها و دیده هاى خود را با نقل قول ريش سفيدان و مطلعين سنجيده و از موادّ ثابت و غير مورد اختلاف، اطلاعات مفيدى از مناطق و تيره ها و خانواده ها و افراد اين ايل در دسترس همگان گذارد و با آنكه تاكنون در باره اين ايل جز چند سطر جسته و گريخته در جابى مطلبى نوشته نشده و كتابى بدین تفصيل و دقت فراهم نيامده بود معذلك چه بسا نام اشخاص قابل ذكرى از بعضى از تيره ها كه در زمانهاى پيشين در اين ناحيه ميزيسته اند در اين كتاب نيامده و از آنها غفلت شده است. نويسنده اميدوار است كه اگر احيانا مسامحاتى در اين كتاب شده باشد مطلعين بر وى منت نهند و او را آگاه سازند تا در چاپهاى بعدى يا در جلد دويم نكات فروگذارى شده جبران شود واگر نواقصى موجود باشد تكميل گردد.

سنجابيها ذاتاً مردمانى مهمان نواز و خون گرم و با شخصيت و داراى صفات بارز عالى اخلاقى و احساسات عميق وطن پرستانه اند. نويسنده در تاليفات ديگر خود بتفصيل از آنها ياد كرده است. دراينجا بعنوان مقدمه از پذيراييها و مهمان نوازيهاى اين ايل و ايل گوران كه مدتى نويسنده در ميان آنان بوده و از محبت ها و ملاطفت هاى اخلاقى آنان برخوردارى يافته است صميمانه سپاسگزارى ميكند و اميدواراست بتواند روزى بانتشار بقيه مطالب اين كتاب و انتشار تاريخچهء ساير ايالات كُرد كه چندين سال در بارهء آنها تحقيق كرده و رنج سفر كشيده است، توفيق يابد.

محمد مَکری

تهران ۱۳۳۰ هـ.ش

عشایر کرد

۱- طوایف سنجابی

سنجابیها یکی از طوایف بنام و وطن دوست کرد بشمار میروند و در قرون اخیر از میان آنان مردانی وطنپرست و خیرخواه برخاسته که مصدر خدمات دولتی و ملی مهم شده اند چه ایشان بر اثر کوشش و مجاهدات خود چنانکه در فصل مربوط باوضاع سیاسی طوایف سنجابی خواهیم دید خدمات بسیار گرانبهایی انجام داده اند و در حفظ مناطق مرزی ایران بخصوص هنگامیکه دولت مرکزی ایران بر اثر فشارها و گرفتاری های داخلی و خارجی رو بضعف نهاده بود پیوسته مانند سد آهنینی ایستادگی کرده و مدتها در برابر تجاوزات سایر ملل اجنبی بخصوص عثمانیها یکه و تنها جنگیده و هر مشت از خاک ایران را با جان خود برابر داشته اند. علاوه بر این، بحث در باره، منطقه، سنجابی و قبایل و طوایف آن بسیار ضروری و از لحاظ اطلاعات و شناسایی باحوال اقوام و قبائل فعلی ایرانی سودمند و قابل ذکر است.

در باره، وجه تسمیه، کلمه، سنجابی یا بتلفظ محلّ سنجاوی (بکسر سین) اطلاع صحیحی بدست نیامد جز اینکه بگفته، پیرمردان و مطلعین محلّ در زمان محمد شاه قاجار موقعیکه اردویی شامل دویست سوار از این طایفه تجهیز شده و برای جنگ هرات و محاصره، آن گسیل میشوند (سال ۱۲۵۴ هجری قمری) چون آستر جامه، خوانین آنها از پوست سنجاب بوده است رئیس اردو آنها را سنجاب پوش یا سنجابی نامیده است و از آن زمان ببعد این طایفه بسنجابی شهرت یافته و پیوسته

بدین نام نامیده شده اند.

در اینکه سنجابیها بیش از عشایر و طوایف خود بآرایش جامه و زیبایی آن میپردازند تردیدی نیست و شاید این نام بمناسبت سلیقه آنها در تجمل و لباس



نمونه ای از لباس مردانه جوانان سنجابی

پوشی ساخته شده و تا حدی گفته مذکور مقرون بحقیقت باشد. عده ای هم گفته اند که چون در زمان های پیشین در این منطقه سنجاب بحدّ وفور یافت میشده است این ناحیه را سنجابی نام نهاده اند. ولی این گفته صحیح بنظر نمی رسد زیرا که نه نام

* در واقعه فتح اول هرات هنوز سنجابیها جزو ابواب جمعی اهل زنگنه بوده اند و با آنکه خود گروه خاصی بوده اند و در نظام بُنیچه عده بی سرباز مجهز (با اسب و تأمین مخارج خانواده های آنها در محل) بدولت تحویل میداده اند، معذک هنوز اهل مستقلی نبوده اند. چند سال بعد ابداء قسمیه اهل گوران و سپس از آن اهل نیز جدا شده و واحد مستقلی تشکیل داده اند (بصنغات

سنجابی چندان قدیمی است و نه نوع محلّ آنها با نوع محلّ زندگی سنجاب چندان ارتباطی دارد.

وضع جغرافیایی- محلّ سکونت و زندگانی سنجابی شامل دو ناحیه است، ییلاق و قشلاق.

۱- محلّ ییلاق سنجابی

بیشتر مردم سنجابی که شاید در حدود هشت قسمت از ده قسمت کلیّه، جمعیت آن را تشکیل میدهند بطور دائم و ثابت در ناحیه، ییلاق ده نشینند و بکشاورزی میپردازند.

حدّ شمالی این ناحیه کوه شاه کوه و رودخانه، قره سو است و تا ده های اطراف قصبه، روان سر که جزو ولایت کردستان است ادامه می یابد. حدّ شرقی کوه زنگلیان (۱) و کوه کماجار (۲) و کوه ویس و کوه خورین است. کوه خورین که در ابتداء ناحیه، میان دریند واقع شده در شمال ناحیه، آللهی خانی که جزو خاک سنجابی است قرار دارد. حدّ غربی کوه های ولدبیگی و کوه بنی گز و ده های ونه رنگینه گوران و تختگاه و مله بگلر و سایر کوه های گوران است. حدّ جنوبی این ناحیه شامل خطّی است که بموازات تقریباً شش کیلومتری شمال جاده، شوسه کرمانشاهان بقصر شیرین کشیده شده است و از شمال کاروانسرای ماهیدشت آغاز میشود و کوهستان های برزه و چنار تا محاذات چند کیلومتری شمال شاه آباد و خسروآباد را شامل است.

این ناحیه از دو قسمت دشت و کوهستان تشکیل مییابد.

دشت : قسمت عمده، محلّ سکونت این طایفه جلگه، معروف وسیع و حاصلخیز ماهیدشت است که در جنوب آن طوایف کلهر زندگانی میکنند. این دشت بسیار حاصلخیز است و از لحاظ فلاحه از پربرکت ترین و آبادترین نقاط گردنشین

بشمار میرود.

ماهیدشت از دیرباز یعنی از زمان مادها و هخامنشی ها دارای شهرت خاصی بوده و علاوه بر کشاورزی و آبادانی، محل تمدن های قدیمی ایران بوده و روزی از



محمد خان بختیار یکی از خوانین ایل سنجابی (تیره چالوی)

بزرگترین نقاط و سرزمین های تربیت اسب بشمار میرفته است. چنانکه هنوز هم اسبهای ماهیدشت شهرت خود را حفظ کرده اند و اگر در تربیت آن بکوشند بنتایج بسیار سودمند و گران بهایی خواهند رسید.

در زمان های سابق که گرفتن سرباز و سوار از طرف دولت معمول بود قسمت اعظم سوار کرمانشاهان را سواران طوایفی که در این دشت میزیستند تشکیل می دادند.

نگهداری و تکثیر احشام نیز در این ناحیه همیشه متداول بوده و بر اثر داشتن مراتع حاصلخیز و وسیع که امروزه قریب بتمام آن جزو زمینهای زراعتی شده و هنوز آثار بعضی از آنها موجود است روزبروز بر عده، احشام آن افزوده میشده است. کلمه، ماهیدشت نیز یادآور تاریخ کهنسال آن و عین دشت مادی یا دشت ماد است که هنوز شکل قدیمی خود را نگاه داشته است.

این دشت یکی از انبارهای بزرگ غله، ایران بشمار میرود و قسمت اعظم آن متعلق بسنجاییهاست و ایشان در این ناحیه بیش از یکصد و چهل ده آباد و حاصلخیز دارند.

کوهستان: قسمت عمده، کوهنشین سنجایی درازاره های کوهستانهای گوران یعنی در جنوب و جنوب غربی ماهیدشت سنجایی در کوهستانهای برزه و چنار است و تیره های جلیل وند و سیمین وند و سرخکی و چند طایفه، دیگر در آنجا سکونت دارند و کلیه خرده مالک اند و ده ها و مزارع متعلق بدانهاست

جنگل - چون قسمت عمده، ناحیه، بیلاق سنجایی در دشت واقع است، بر خلاف ناحیه، گوران که در جوار آن واقع است، جنگل در این ناحیه بسیار کم است تنها در کوههای بنی گز و عباسوند و کوههای برزه و چنار جنگلهای کوچکی وجود دارد که درخت عمده، آن بلوط و مازو است. این جنگلها بعلت قطع اشجار و خشکی هوا و عدم مواظبت بتدریج در حال از بین رفتند. جنگلهای این قسمت دارای درختانی کوتاه و پراکنده و دور از همند و قسمت عمده، آن فعلاً بصورت بوته زار درآمده و اغلب بواسطه، بی مبالاتی کسانیکه برای کندن کتیرا در آنجا آتش می افروزند و برای زود دسترسی پیدا کردن ببن گون و تیغ زدن آن جهت جمع کردن

کثیرا قسمتی از ساقه های بالایی و اطراف آنها را میسوزانند آتش در جنگلها افتاده قسمت زیادی از درختان را میسوزاند.
 باغات- در ناحیه سنجابی باغات کم است و بیشتر در ده هایی که از خود



نمونه ای از منازل تابستانی خوانین سنجابی دیوانخانه

دارای آب یا قناتی باشند مالکین باغهایی برای استفاده شخصی خود ساخته اند. مهمترین باغات این ناحیه باغات نیلاوره است که در دره ای حاصلخیز بوجود آمده و مالک آن آقای اسدالله سنجابی (سالار مکرّم) با سلیقه و جدّ و پشت کار خود آنرا

بیش از بیش آباد ساخته است. در بعضی ده های دیگر نیز باغاتی کم و بیش وجود دارد که در فصل مربوط بنامهای ده ها بدانها اشاره خواهد شد.

راههای سنجابی- راههای سنجابی منحصر بدو جاده است که بتوسط جاده ای فرعی و باریکتر بده های دیگر نیز می پیوندند:

۱- جاده، کرمانشاه بسنجابی، جاده ایست کاروان رو که در فصل های خشک و ایام غیربارانی قابل اتومبیل رانی است. این جاده از دروازه غربی شهر کرمانشاهان یعنی از قهوه خانه، وکیل آقا شروع و از ده های باوه جان و دایی چی و سراب نیلوفر و وسیمی گذشته از دامنه، کوه کماجار و از نزدیکیهای قلعه، دارابخان از رود مرگ عبور کرده وارد ده های مرکزی سنجابی میشود.

بیشتر عبور و مرور و بازرگانی و حمل غلات سنجابی از این راه است ولی متأسفانه این راه در فصول بارانی قابل اتومبیل رانی نیست و پلی هم ندارد.

۲- جاده، دیگر جاده ایست که در حدود کاروانسرای ماهیدشت از جنوب بشمال ماهیدشت کشیده شده و به جاده، چغندر معروف است و در دو سال قبل برای حمل چغندر از طرف کارخانه، قند شاه آباد کشیده شده است. این جاده چون غیر اساسی بوده از همان سال اول خراب شده است. بطور کلی چون قسمت بیلاق نشین سنجابی جلگه است و دارای ده های زیاد و نزدیک بهم است همه، ده های مزبور بوسیله، جاده های کوچک محلی بهم مربوط است و یکی از اصلاحات و اقدامات مهم برای آبادی این ناحیه اصلاح و شوسه کردن دو جاده، مزبور و ساختن پل بر روی آب مرگ است.

آبها و نهرهای سنجابی- ناحیه، سنجابی دارای رودخانه، مهم و قابل ذکری نیست مهمترین رودخانه، آن آب مرگ (بکسر میم و راء و کاف یا گاف) است. این آب بهار آب و از دره های متعددی که در حدود کاروانسرای ماهیدشت آب آنها بهم میپیوندند تشکیل شده از وسط ناحیه، سنجابی عبور کرده در حدود شاه گذار برودخانه، قره سو میریزد.

آب دیگری در ناحیه، آلهی خانی نیز وجود دارد که آنرا آب رازآور گویند. آب رازآور از میان دربند آمده و برودخانه، قره سو سرازیر میگردد. این دو رودخانه، کوچک یا نهر در تابستان کم آب و در بهار فوق العاده پرآب میشود بطوریکه گاهی در بهار رفت و آمد از ناحیه، سنجابی بکرمانشاه متوقف میماند متأسفانه بر روی رود مرگ که از وسط سنجابی میگذرد و جاده، سنجابی بکرمانشاه را در چند جا قطع میکند پلی ساخته نشده است. یکی از اصلاحات ضروری و مهم برای این ناحیه چنانکه ذکر شد ساختن دو یا لاقل یک پل بر روی این آب است که این طایفه بتواند با شهر در تمام فصول سال روابط خود را حفظ کند.

علاوه بر این دو آب آبهای کوچک دیگری نیز از قبیل کن کبود و کن بندار که از همین آبهای بهاره تشکیل شده و در تابستانها خشک است وجود دارد. در ناحیه، ماهیدشت چشمه سارهای متعدد و فراوان موجود است که قسمت عمده، ده ها بوسيله، آب آنها مشروب میشود مانند سراب قره دانه که ده های دایار را مشروب میسازد و سراب چیاخزان (سراب چقاخزان) که ده های خیر و ملکشاه را مشروب میکند و سراب چیارضا (سراب چقارضا) و همچنین سراب نیلوفر که نسبتاً دریاچه، زیبایست و از بستن سدی در جلو آن تشکیل یافته است و در ناحیه، خالصه و اوائل حدود سنجابی واقع است. آب این دریاچه بعضی از ده های ناحیه، خالصه را مشروب میسازد. ناحیه، خالصه چسبیده بخاک سنجابی است و رعایای آن نیز غالباً سنجابی اند و از لحاظ اداری همیشه حکومت آنجا ضمیمه، سنجابی و آلهی خانی بوده است. در ناحیه، سنجابی قنات های معدود و کمی نیز وجود دارد.

علاوه بر اینها و رودخانه، مشهور قره سو که از قسمتی از مشرق ناحیه، سنجابی میگذرد، آبها و چشمه سارهای دیگری نیز وجود دارد که قسمتی از آنها عبارتند از: سراب ملکشاه در ده دایی آباد، هفت کینی (هفت چشمه) در ده هفت کینی، سراب چلوی در ده میرعزیز، سراب مله بگلر در ده مله بگلر، سراب واقع در پشت

تپه، چیاخزان که قسمتی از ده ملکشاه را آب میدهد، سراب کبود خانی در ده اسمعیل کل، سراب تیران در ده های بابان و باکلانی و تیران، سراب برزه در ده برزه، سراب هفت کینی در ده بندار، آب کن بندار در ده شیخ مصطفی و بندار بگ میرزا، آب کبود خانی در ده های جعفرآباد و بور بور، رودخانه، کوچک قره دانه در



نمونه ای از زنان سنجابی در لباس محلی

په، حسین خان و قیسه وند، سراب خیبردر ده های خیبر و جهان آباد و تپه کل، خرکره ده جور آباد، آب زندهر در ده های جوهره و زندهر، آب قری دول در ده قلیج خانی.

با وجود این آبها زراعت عمده ماهیدشت دیم است و در حوالی و جلو این آبها صیفی کاری و بخصوص جالیزکاری و مرزه (شلتوک کاری) و چغندرکاری شیوع دارد.

۲- قشلاق سنجابی

قشلاق سنجابی شامل ناحیه ای بوده معروف به باغچه و قطار و آقداغ و قلعه سبزی که تشکیل ناحیه وسیعی مرکب از ده ها و مراعاتی را میداده است که از قصر شیرین تا حدود خانقین و قزل رباط و نفت شاه ادامه می یافته و بیشتر آن مراتع بوده است.

شمال این ناحیه حدود زهاب و مشرق آن بحدود مراتع و محال طوایف کلهر و جنوب آن تا حوالی مندلیج و مغرب آن در خاک عراق فعلی تا زمینهای قزل رباط و خانقین ادامه داشته است.

در سال ۱۹۱۴ میلادی (۱۳۳۲ هجری قمری) بموجب قرارداد تحدید حدود بین ایران و دولت عثمانی و حکمیت دولتین انگلستان و روسیه قسمت عمده این مراتع از لحاظ دولتی ضمیمه خاک عثمانی گردید و فعلاً جزو کشور عراق است و بموجب پروتکل مخصوصی که ضمیمه قرارداد گردید و عین آن ضمیمه قرارداد در صفحه ۱۲۵ صورت مجالس تحدید حدود وزارت خارجه موجود است مالکیت خصوصی طایفه سنجابی بر نواحی ضمیمه شده بخاک عثمانی تصدیق شده و دولت عثمانی متعهد گردیده است که مالیات مخصوصی از آنها اخذ نکند و مانع و مزاحم استفاده آنها از محلات و مراتع مزبور نشود و ما آنرا عیناً در اینجا نقل میکنیم.

«ضمیمه صورت مجلس چهل و دوم مورخ ۲۷ مه ۱۹۱۴ (غره رجب ۱۳۳۲) مأمورین روس و انگلیس نظر بذاکراتی که در جلسه ۱۶ مه (مطابق ۲۰ جمادی الثانیه) راجع بحقوق سنجاییها در اراضی نزدیک بجبل باغچه بعمل آمده است تصور مینمایند که میبایست نتیجه تحقیقات شخصی خود را در این موضوع بیان نمایند.

۱- بموجب کتاب درویش پاشا (فصل ۲۹ راپورت مشارالیه) از زمانیکه کمیسیون اول بسیاحت حدود پرداخت (از ۱۸۴۹ تا ۱۸۵۲ یعنی از ۱۲۶۵ تا ۱۲۶۸ هـ . ق) قشلاکهای سنجابی ها در جلگه های مابین خانقین و قزل رباط و ساحل یمین آب



ایضاً نمونه ای از زنان سنجابی در لباس محلی

نفت و ساحل یسار گیلان منبسط بوده است. سنجابیها این نقاط را مانند ملک شخصی خود تصور نموده ومالیاتی ببغداد نمی پرداختند .

۲- راپورت های جدید، نمایندگان رسمی انگلیس و روس نیز وجود سنجابیها

را در زمستان در اراضی که تا قزل رباط منبسط میشود تصدیق مینماید .
 ۳- امضاء کنندگان ذیل شخصاً عدّه، زیادی از محلّ چادرهای سنجابی را در مشرق جبل باغچه مابین آب نفت و الوند ملاحظه نموده اند و همچنین این مسئله را نیز بما ثابت کرده اند که سنجابیها مراتع خود را در باغچه منحصرأ مابین خودشان معاوضه و بفروش میرسانیده اند مخصوصاً این مسئله قابل ملاحظه است که فعلاً قبایل دیگری نیست که بمراتع فوق در نزدیک باغچه آمده بتوانند مالکیت سنجابیها را انکار نمایند .

نظر بمراتب فوق ما عادلانه میدانیم که ایل سنجابی با استفاده، کامل از حقّ المراتع خود در اراضی واقعه در مشرق باغچه که بموجب این تحدید بعثماني واگذار شده است باقی باشند .

بتاریخ ۱۳-۲۶ مه ۱۹۱۴ (مطابق سلخ جمادی الثانیه، ۱۳۲۲)

امضاء : مینورسکی

امضاء : ویلسن»

این بیان نامه مورد موافقت دو دولت ایران و عثمانی شده و برای دولت عراق هم که در آن صفحه جانشین دولت عثمانی است الزام آور است . پس از جنگ بین المللی اول در نتیجه، مشکلاتی که برای طایفه، سنجابی فراهم شد و عدم توجه دولت نسبت باین طایفه رعایای عراقی بتدریج این نواحی را تصرف کردند و بدون اینکه منکر حقوق طایفه، سنجابی شده باشند عملاً از استفاده، سنجابیها از محلات مزبور جلوگیری بعمل آمد . در نتیجه این طایفه از داشتن محلات گرمسیری و مراتع برای تعلیف احشام خود محروم شدند و قسمت عمده، احشامشان از بین رفت . بطوریکه خود سنجابیها اظهار میدارند در یک موقع ایشان بیش از پانصد گله یعنی متجاوز از سیصد هزار گوسفند داشته اند ولی اکنون شاید عدّه، گله های آنها از صد الی صد و پنجاه تجاوز نکند .



منظره ای از خانه های تابستانی سنجابیها (کولا)

آن قسمت از قشلاق سنجابی که در خاک ایران باقی مانده نسبتاً طولانی و کم عرضی است که بدین مناسبت از طرف خود سنجابیها به دم روباه موسوم شده است و باقیمانده باغچه و قطار است. این ناحیه همواره مورد استفاده سنجابیها بوده است. در زمان رضاشاه بتدریج محال و مراتع مزبور ضمیمه املاک شاهانه گردید و بعد از آن در سال ۱۳۲۰ شمسی هجری بدولت منتقل شد و امروزه نسبت بمالکیت این محال بین دولت و دو طایفه، سنجابی و کلهر اختلافات و دعاوی در جریان است.

قبل از اینکه این املاک ضمیمه املاک شاهی شود نظر باینکه مراتع سنجابی در خاک عراق عملاً از استفاده آنها خارج شده بود و دولت هم نمیتوانست برای استرداد این مراتع و جلوگیری از تجاوز رعایای عراقی بآنجا اقدامی مؤثر بعمل آورد و بمنظور اینکه رعایای ایرانی حتی الامکان بخارج از ایران رفت و آمد نکنند بجای مراتع از دست رفته، واقع در خاک عراق دولت بموجب قراردادی با طایفه، سنجابی علاوه بر باقیمانده باغچه و قطار در خاک ایران محلات معروف زهاب را بطایفه، سنجابی واگذار کرد.

در اینجا قرارداد رسمی که میان دولت و ایل سنجابی بتاريخ ۱۷ اسفند ۱۳۰۴ شمسی منعقد شده عیناً نقل میشود:

«از زمینه، دوسیه های مالیاتی سنجابی و قرارداد کمسیون اعزامی از طهران برای ختم دعوی ایل مزبور و اداره، مالیه قرارداد ذیل بین اداره، مالیه و آقای سردار ناصر حکومت سنجابی با حضور امضاء کنندگان کدخدایان طوایف سنجابی منعقد میشود:

۱- مالیات ایلی و احشامی ایل سنجابی از ابتدای سنه ۱۳۰۴ بالغ بر ۴۴۸۵۵,۶۰ قران خواهد بود.

۲- آقای قاسم خان بختیار متعهد است که از بقایای ایل سنجابی از سنه ۱۲۹۸ الی سنه ۱۳۰۳ پس از وضع يك ثلث تخفیف که بملاحظه، قطع دعوی کدخدایان و حکومت سنجابی منظور میشود ثلث دیگر را که بالغ بر ۲۲۴۶۵,۸ قران است بر دوازده قسط مساوی از سنه ۱۳۰۵ الی سنه ۱۳۰۶ همه ساله علاوه بر مالیات متعهد در ماده، يك بپردازد. توضیح آنکه آنچه را که بموجب قبض رسمی اداره، مالیه، طایفه، سنجابی بابت مالیات از سنه ۱۲۹۸ الی ۱۳۰۳ پرداخته اند از مبلغ ۲۲۴۶۵,۸ قران بقایا کسر و بقیه بدوازده قسط مساوی تقسیم شود.

۳- مزارع و مراتع خالصه، دولتی مفصله، ذیل برای زراعت و محلّ سکنی و توقف قشلاقی و ترک مهاجرت بین النهرین در مقابل سالی ۸۱۰۰ قران نقد و ۲۰۰ خروار غله و ۳۲ خروار گاه بطایفه، سنجابی واگذار میشود:

محلّ مرتع قلمه، مزارع کوانک و پیشگان، مزارع کلاره و مرتع عثمان، مزرعه، سرخ مامران، مراتع قراویز و نیز زهاب و تنگ حمام و مراتع و مزارع قلعه سبزی و مراتع و مزارع قوره تو باقی مانده، باغچه و قطار و مراتع سابق آنها که پس از تعیین حدود باقی مانده کما فی السّابق متعلق بطایفه، سنجابی است.

۴- آقای قاسم خان بختیار حکومت سنجابی ملتزم است که مبلغ و مقدار غله، مذکوره در ماده ۳ را از سنه ۱۳۰۵ علاوه بر مبلغ ۴۴۸۵۵,۶۰ قران متعهد در ماده، يك بپردازد بعبارة آخری جمع بدهی سالیانه، طایفه، سنجابی از سنه ۱۳۰۵ الی

سنه، ۱۳۰۶ مبلغ ۵۲۹۵۵،۶۰ قران و ۲۰۰ خروار غله و ۳۲ خروار گاه خواهد بود باضافه، اقساط ۱۲ گانه، بقایا.

۵- تقسیم مقدار ۲۰۰ خروار غله بشرح ذیل خواهد بود: گندم ۶۰ خروار، جو ۱۱۰ خروار، گاه ۳۲ خروار.

۶- تا بیست و هشت سال از قرار مشروحه، فوق میزان جنسی راجع بمزارع خالصه، دولتی بر عهده، طایفه، سنجابی بایستی تحویل و قبض رسید اخذ شود و مبلغ مالیات ایلی در اداره، مالیه، ایالتی کرمانشاهان پرداخته شود.

۷- با واگذاری محلات فوق برای مراتع و سکنای قشلاقی طوایف سنجابی دعاوی آنها از هر حیث رفع و ملتزمند که بدون هیچگونه عذری تعهدات خود را بموجب این قرارداد انجام دهند.

۸- عوائد مزارع فوق را از نقد و جنس بدون اظهار آفت باید بپردازند. در صورتیکه خسارتی بواسطه، ملخ خوردگی عمومی یا جنگ بین دولت ایران و دولت خارجی وارد شود بمیزان خسارت وارده بسهم مالکانه از مبلغ و مقدار مربوط بمزارع خالصه، فوق کسر خواهد شد.

۹- عبور و مرور مکاری در حدود مزارع مزبوره کمافی السابقی آزاد و اخذ حق المرتع معمولی در صورتیکه لغو شود متعلق بدولت خواهد بود و طوایف سنجابی حق ممانعت از تعلیف دواب مکاری ندارند.

۱۰- حدود مزارع و مراتع مزبوره کمافی السابقی حدودات معینه، مالیه و بتصدیق معتمدین و معتبرین اهل محلّ خواهد بود- نسبت بحدود مزارع کلاره و قلمه امین مالیه، محلّ تعیین و مخارج معینه بر عهده، رئیس ایل سنجابی است.

۱۱- آقای قاسم خان بختیار حکومت سنجابی و کدخدایان ملتزمند همه ساله

بدهی خود را بپردازند.

۱۲- مادام که حکومت سنجابی با آقای سردار ناصر است مسؤول اجرای این قرارداد معزّی الیه است. در صورت تغییر یا تخلف مشارالیه در اجرای موادّ این قرارداد کدخدایان متصرّف مزارع و مراتع مشترکاً ضامن و ملتزم پرداخت و اجرای موادّ این قرارداد هستند.

۱۳- مالیات مزروعی املاک سنجابی از موضوع قرارداد خارج و مطابق نظامنامه، مالیات مستقیم کمافی السّابق از مالکین املاک اخذ خواهد شد.

۱۴- اداره، مالیه در حدود وظایف مربوطه، بخود مساعدت با زارعین و متوقّفین مزارع مزبوره خواهد نمود.

۱۵- این قرارداد که در پنج نسخه نوشته و ممضی گردید دو نسخه، آن بمرکز ارسال و یک نسخه، آن نزد آقای قاسم خان و دو نسخه، دیگر در مالیه، کرمانشاهان و قصر ضبط خواهد شد (۱۷ اسفند ۱۳۰۴).

محلّ مهر حکومت و رئیس ایل سنجابی،

محلّ امضاء پیشکار مالیه ایالت،

کدخدایان سید احمد، سلیم علی آقا، کدخدایار نجف شهنسوار، علی اکبر ممدولی (باباسنجابی)، علیمراد، حسین، قریب، یعقوب.»

در نتیجه، توسعه، املاک شاهانه در حدود خاک کلهر املاک و مراتع زهاب خالصه، دولت در ازای املاکی که از کلهرها اخذ و ضمیمه، املاک شاهانه شده بود بکلهرها داده شد، اکنون این مراتع جدید نیز در تصرّف ایل کلهر است و در نتیجه طایفه، سنجابی از محلّ و مرتع معین محروم و همه ساله ناگزیرند مبالغ هنگفتی برای اجاره، سالیانه، مرتع بطوایف همجوار خود یا بدولت بپردازند و همین کیفیت باعث تقلیل و از بین رفتن احشام آنها شده است.

ارتباط بیلاق با قشلاق- از سابق میان مناطق بیلاق و قشلاق سنجابی از لحاظ جغرافیایی ارتباطی نبوده است و طایفه، سنجابی برای رسیدن بحال گرمسیری خود

مجبور بوده اند از میان خاک کلهر از راه معروف به دربند استخوان یا از راه کردند و کنار جاده، شوسه یا از خاک گوران و جاده معروف به گوره راه عبور نمایند و هر ساله



عده ای از خوانین سنجایی از راست بچپ: اصغرخان بختیار- اسدالله خان سنجایی(سالار مکرم)- سلیمان خان-(سالار مقتدر)

این موضوع سبب زحمت آنها بلکه باعث بروز تصادماتی و منجر بنقار و کدورت هایی با طوایف همجوار آنها میشده است.

بر روی هم چون فاصله، ییلاق سنجاییها با قشلاقشان بیش از ۲۰ فرسخ است در این نقل و انتقال سالیانه سنجاییها بزحمت و نآسودگی های متعدد دچار میشدند و ما در فصل مربوط بروابط سنجاییها با طوایف اطراف باین موضوع اشاره خواهیم کرد.

دهات و محال ییلاق-چنانکه اشاره شد بیشتر دهات و مزارع قسمت ییلاق سنجایی واقع در دشت وسیع و حاصلخیز ماهیدشت است که قسمت شمالی آن تنگ تر

و دهات آن کمتر و قسمت وسطی آن عریض تر و بالطبع دهات آن بیشتر است. کوه کماجار ناحیه، معروف به خالصه را از ناحیه، سنجابی جدا میسازد و در قسمتی از جنوب سنجابی در حدود ماهیدشت کوه کور کور و لانه وان که وصل بحال کلهر میشود حدّ فاصل دهات سنجابی با دهات کلهر بشمار میرود.

مهمترین دهات مرکزی این ناحیه عبارتند از ده های: دایار، چگینی، تیران، قلیج خانی، هفت آشیان، شله، سه چقا.

دهات عمده، شمالی: زالوب، لونی، عمروآباد، بیلدا (با یاء مجهول). دشت واقع در این قسمت شمالی بیلاق سنجابی را جلگه، شله و زالوب گویند و بیشتر دهات آن متعلق بخانواده، وکیل الدوله (پالیزی) است.

دهات عمده، شرقی: دهات الهی خانی، جلوگیره، هشیلان، دوچقا، خرس آباد، قزقبری، اسماعیل کل، قلعه دارابخان، نامیوند (بفتح یاء و واو).

دهات عمده، جنوبی: چنار، چقازرد، عاشقان، بیدگل، زندهر، چقاکبود.

دهات عمده، غربی: دهات بندار، نیلاوره، قلعه سلیمان خان.

در اینجا برای نمونه بذکر و شرح بعضی دهات بیلاق که در بحث مربوط باوضاع فرهنگی و صحّی از آنها ذکری بمیان خواهد آمد پرداخته و بحث تفصیلی همه، آنها را در کتابی که نویسنده بنام «نام های شهرها و ده های کردستان» تهیه کرده است و در صورت فراهم آمدن وسائل بچاپ آن اقدام خواهد شد واگذار میکند.

اسمعیل کل بفتح کاف (تلفظ محلی: سمایله کل بکسر سین و سکون یاء و فتح لام و کاف) دهیست در ناحیه، سنجابی واقع در ۴۰ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه متعلق بورثه، سید حسن اجاق که در حدود دویست نفر جمعیت دارد.

مردم این آبادی دهنشین و چند خانواری گرمسیری اند. زراعت آن قسمتی دیم و قسمتی آبی است. زمینهای این ده جلگه و فلاحتی است، زراعت آبی از آب سراب

کبود خانی که در سه کیلومتری مغرب آن واقع است مشروب میشود. لهجه مردم این ده کُردی سنجابی و کُردی گورانی و کُردی جافی است و گروهی از آنها اهل تسنن و



نمونه از لباس محلی زنان سنجابی

گروهی اهل حقّ اند. حدّ شمالی این ده، ده شور بلاو (بواو معروف و کسر باء و واو کُردی در آخر) و حدّ شرقی آن ده دواب (تلفظ محلی؛ دو او بضم الف و واو کُردی) و ده حاجی آباد (تلفظ محلی؛ حاجی آوا) و حدّ غربی آن ده اعظم و حدّ جنوبی آن گندم بان است.

مقدار زراعت فعلی این دیه ۲۵ جفت است که هر جفت آن شامل ده خروار غله کار و مکار است.

الیاسی- دهیست در ناحیه ماهیدشت سنجابی واقع در ۶۰ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه، متعلق بسلیمانخان سالار مقتدر و خرده مالک، در حدود یکصد و سی نفر جمعیت دارد.

مردم این آبادی دهنشین و چند خانوار آن گرمسیری اند.

زمینهای این ده جلگه و فلاحتی است و زراعت آن دیم است. برای آشامیدن، از آب چشمه ای که در آن واقع است استفاده میشود.

این ده از مراکز تیره چالای سنجابی و لهجه مردم آن کُردی سنجابی و قسمتی کُردی گورانی و قسمتی کُردی جافی است. مذهب گروهی از آنها شیعه است، گروهی هم از اهل تسنن و گروهی نیز از اهل حق اند.

حدّ شمالی این ده زمینهای ده رش (بکسر دال و فتح راء) و حدّ شرقی آن ده تپه کل (بفتح کاف) و حدّ غربی آن ده گلمتک آباد (تلفظ محلی: گلمتک آوا. بضم گاف فارسی و سکون لام و کسر میم و سکون تاء و کاف) و ده والی آباد (تلفظ محلی: والی آوا) و حدّ جنوبی آن ده ملکشاه است. مقدار زراعت فعلی این ده پنج خروار غله یا ده خروار کار و مکار است.

بابان (تلفظ محلی: باوان)- دهیست در ناحیه ماهیدشت سنجابی، در ۵۲ کیلومتری غرب شهر کرمانشاه که برای تمیز از ده باوان یاوربه باوان سردار شهرت دار و مقصود از سردار، قاسم خان سردار ناصر مالک قبلی این ده است که سه دانگ آن متعلق بوی بوده است. از طرف شاه سابق قاسم خان سردار ناصر بقزوین تبعید و در آنجا دهی دیگر بوی تفویض شده بود و سه دانگ دیگر به شاطران لو نامی که از خلخال به آنجا تبعید شده بود بجای دهی که در خلخال داشت و از وی گرفته شده بود داده شد. فعلاً دو دانگ این ده متعلق

بورته، شاطران لو و بقیه متعلق بورته، علی اکبر خان سردار مقتدر و یک دانگ آن متعلق بمحمد خان و اصفرخان بختیار سنجابی است که آنرا از ورته، شاطران لو خریده اند.

این ده جلگه و قسمتی از آن کوهستانی است زیرا که جنوب غربی آن متصل بکوه است، رعایای آن دهنشین و زراعت آن قسمتی دیم و قسمتی آبی است زراعت آبی آن از آب سراب تیران (تلفظ محلی: سراو تیران) که در دو کیلومتری جنوب غربی آن واقع است مشروب میشود. حدّ شمالی این ده، ده های چقاخزان (تلفظ محلی: چیاقزان بکسر چیم و فتح قاف) و خورنه و چگینی و حدّ شرقی آن ده های چگینی و بابان یاور و حدّ غربی آن سراب تیران و کوزران (باو معروف و فتح زاء) و قسمتی از چقاخزان و حدّ جنوبی آن ده های کوزران و قلعه، صفرآباد است.

زبان رعایا بیشتر کردی گورانی است و عده ای هم بزبان جافی تکلم میکنند، مردم آن نیز بیشتر گوران و از اهل حق اند و جمعی هم از اهل تسنن اند. در طرف جنوب غربی این ده کوهی بنام قراولخانه وجود دارد.

بابان (تلفظ محلی: باوان) دهیست در ناحیه، ماهیدشت سنجابی واقع در ۴۸ کیلومتری غرب شهر کرمانشاه، این ده بواسطه، وجود ده دیگری بهمین نام در حوالی آن به باوان یاور مشهور است که بنام مالک آن حسین خان عزیز یاور نامیده میشود. این ده جلگه ای و فلاحتی است و در حدود سیصد نفر جمعیت دارد. زراعت آن دیم است و برای آشامیدن از آب چاه استفاده میشود. حدّ شمالی این ده چگینی و حدّ شرقی آن ده های بور بور و میرعزیز و قسمتی از زمینهای ده قواق تپه (بفتح قاف) و تپه لله و حدّ غربی آن ده های باوان و قلعه، صفرخان (تلفظ محلی: قلا صفرخان) و کوزران و حدّ غربی آن چلبی (تلفظ محلی: چلوی) و درویش بگه (تلفظ محلی: دوریش بگه) است.

زبان مردم این ده کردی سنجابی و زبان عده ای هم کردی گورانی و کردی

جافی است، بیشتر اهل این ده اهل حقّ اند و کمی نیز شیعه و اهل تسنّن نیز در آنجا وجود دارد. باوان دارای قلعه ایست متعلّق به صد سال قبل که چندین بار در آن تغییرات و تعمیراتی شده است.

باکلانی (بفتح کاف) دهیست در ناحیه، سنجابی واقع در ۴۵ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه متعلّق بعباء اللّه پالیزی که در حدود شصت نفر جمعیت دارد. زمینهای این ده جلگه ای و فلاحتی و زراعت آن آبی است و از آب سراب تیران که در ۶ کیلومتری شمال غربی آن واقع است مشروب میشود.

حدّ شمالی این ده، ده لاجین و حدّ شرقی آن ده میره (بفتح راء) و حدّ غربی آن ده کلاوه (بفتح کاف و واو بمعنی ویرانه) معروف به جهان آباد و حدّ جنوبی آن ده خورنه است. رعایای این آبادی دهنشین و چند خانواری از آنها گرمسیری اند. لهجه، مردم آن کُردی سنجابی و کُردی گورانی و کُردی جافی است و در مذهب پیرو اهل حقّ و تشیّع و تسنّن اند.

مقدار زراعت فعلی این ده بیست جفت زمین است که هر جفت آن شامل ده خروارغله، کار و مکار است. (۱)

برزه (بفتح باء و سکون راء و فتح زاء) دهیست در ناحیه، سنجابی واقع در ۷۵ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه که تا قصبه، شاه آباد که در جنوب آن واقع است ۲۴ کیلومتر فاصله دارد، متعلّق بخرده مالکین و کدخدایان سنجابی و در حدود یکصد و پنجاه نفر جمعیت دارد. زمینهای این ده کوهستانی و زراعت آن بیشتر دیم و قسمتی هم آبی است. قسمت زراعت آبی آن از چشمه ساری که در آن واقع است مشروب میشود.

حدّ شمالی این ده سرخک (بضم سین و سکون راء و فتح خاء) و ده عاشقان و

۱- معمولاً هر جفت شامل دو قسمت کار و مکار است، قسمت کار آن قسمتی است که در آن سال کاشته میشود و قسمت مکار قسمتی است که در همان سال محلّ تابستانی و مقرّ چادرها و آغل های این ده است تا سال بعد بمدد کود طبیعی که باین ترتیب فراهم میآید کاشته شود.

حدّ شرقی آن ده خاوکه (بفتح کاف) و حدّ غربی آن ده چنار و حدّ جنوبی آن ولکه وند (تلفظ محلی؛ ولکه ون بکسر واو و سکون لام و فتح کاف و واو) و جلیلودند (تلفظ محلی؛ جلیله ون) است.

لهجه، مردم این ده کُردی سنجابی و کُردی گورانی و مذهب آنها مذهب اهل حقّ است. مقدار زمینهای فعلی زراعتی این ده در حدود بیست جفت است که هر جفت آن شامل ده خروار غله کار و مکار است.

بسام خانی مزرعه ایست جزو زمینهای بندار در ناحیه، سنجابی که سابقاً دهی بوده ولی در حدود سی سالی است که ساختمان آن ویران و فعلاً مزرعه ایست جزو بندار.

زمینهای این مزرعه جلگه ای و فلاحتی است و زراعت آن دیم است و تفصیل آن ذیلاً بیاید.

بندار (بکسر باء و سکون نون) ده بزرگیست در ناحیه، سنجابی واقع در ۵۵ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه، متعلق بحاج احمد جدیدیان و عزیز گوهری و قسمتی از آن هم متعلق بورته، مرحوم علی اکبرخان سردار مقتدر است شامل هفت دهکده از اینقرار:

درویش بگه، شیخ مصطفی، لریل (بضم لام و فتح راء و سکون یاء)، مله بگلر (بکسر میم و فتح لام و باء و سکون کاف فارسی و فتح لام)، خوره زردی، هفت کینی (هفت چشمه)، بندار بک میرزا و مزرعه، بسام خانی که مقدار زراعت آنها جمعاً ۸۰ جفت است هر جفت شامل ده خروار غله کار و مکار.

جمعیت این دهات چهار صد نفر و لهجه، آنها کُردی سنجابی و کُردی گورانی و کُردی جافی است. گروهی از آنها دارای مذهب اهل حقّ و گروهی شیعه و گروهی از اهل تسنن اند. زمینهای این ده قسمتی جلگه ای و قسمتی ناهموار و گردنه است، زراعت آن آبی و از قنات هفت کینی (= هفت چشمه) مشروب میشود.

بندار بگ میرزا دهیست در ناحیه، سنجابی از دهات بندار واقع در ۵۵ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه که در حدود هشتاد نفر جمعیت دارد. زمینهای آن جلگه ای و فلاحتی و زراعت آن دیم و قسمتی هم آبی است که از بهار آب کن بندار مشروب میشود. حدّ شمالی این ده قلعه، سلیمان خان و حدّ شرقی آن ده شیخ مصطفی و حدّ غربی آن ده لرل و حدّ جنوبی آن ده علی حسن است.

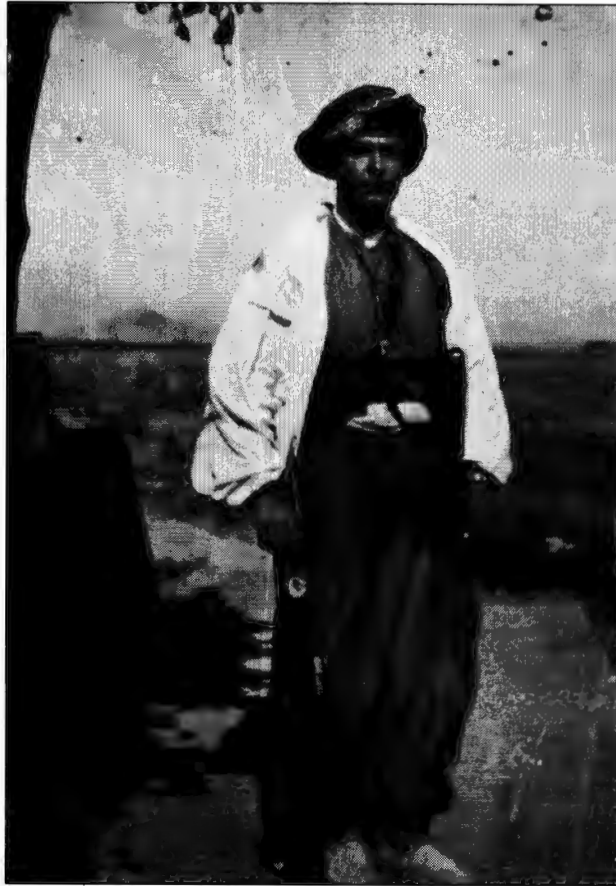
مقدار زمینهای زراعتی آن پانزده جفت است در صورتیکه خیلی بیشتر از این مقدار استعداد زراعت دارد. لهجه، مردم آن کُردی گورانی است و مذهباً اهل حقّ اند. بور بور دهیست در ناحیه، سنجابی واقع در ۴۲ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه متعلق بحاج سید عباس ملک که در حدود سی نفر جمعیت دارد. گاهی ممکنست بر اثر مالاریا بکلی متروک بماند و دوباره رعایای دیگری در آنجا سکونت اختیار کنند. حدّ شمالی این ده حسین آباد و حدّ شرقی آن چقارضا و حدّ غربی آن ده چقا کبود (تلفظ محلی: چیاکو) و حدّ جنوبی آن ده گول (بفتح گاف و کسر واو و لام مفخمه) است. زمینهای این ده جلگه ای و فلاحتی است و زراعت آن قسمتی آبی است و قسمتی دیم. قسمت زراعت آبی از آب کبود خانی (تلفظ محلی: کوخانی) که در نیم کیلومتری جنوب غربی ده واقع است، مشروب میشود.

لهجه، مردم این ده کُردی سنجابی و کُردی گورانی است، گروهی شیعه و گروهی از اهل حقّ و گروهی هم از اهل تسنن اند. این ده با اینکه دارای زمینهای نسبتاً وسیعی است بعلت مالاریا بیشتر رعایا از آنجا میگریزند و بیش از پنج یا شش جفت از زمینهای آن زراعت نمیشود، جمعیت آن نیز کم است و از چند خانوار تجاوز نمی کند.

بیردا دهیست در ناحیه، سنجابی واقع در ۷۰ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه که در حدود ۴۰ نفر جمعیت دارد و متعلق بفرح و ملوک پالیزی خواهران وکیل الدوله، کرمانشاهی است.

زمینهای این ده جلگه ای و فلاحتی است و زراعت آن دیم است، حدّ شمالی آن ده حسن آباد واقع در ناحیه، روانسر و حدّ شرقی آن قلعه، زکریا (= قلازکریا) و حدّ

غربی آن تپه زرد و ده عمروآباد و حدجنوبی آن ده تپه کل و گرازآباد است. مذهب رعایا بیشتر تسنن و عده ای هم از ایشان شیعه و از اهل حقند. لهجه



اصغر خان بختیار سنجابی

آنها گُردی جافی و گُردی سنجابی است. مقدار زمینهای زراعتی این ده فعلاً پنج جفت است شامل ده خروار غله کار و مکار.

تپه حسین خان دهیست در ناحیه ماهیدشت سنجابی در قسمت دایار واقع در

۵۴ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه متعلق به اصغرخان سنجایی و خرده مالکین و در حدود هشتاد نفر جمعیت دارد. این ده جلگه ای و فلاحتی است و زراعت آن بیشتر آبی و قسمتی هم دیم است. قسمت زراعت آبی از رودخانه، کوچکی بنام قره دانه که از ده قیسه وند سرچشمه میگیرد مشروب میشود. زبان مردم این ده کُردی گورانی و مذهب آنها مذهب اهل حق است. این ده که در ناحیه، سنجایی واقع است از مراکز یکی از تیره های طوایف گوران بنام تفنگچی است که در حدود سال ۱۳۲۹ قمری بر اثر فشار و ظلم خوانین خود باین ده کوچ کرده اند.

حدّ شمالی این ده زمینهای ده اسدخانی دایار و حدّ شرقی آن ده ملکشاه و حدّ غربی آن زمینهای سیاه دایار و حدّ جنوبی آن ده قیسه وند است.

این ده دارای دوازده جفت زراعت است و مقدار غله، هر جفت بر طبق معمول آن محلّ سه خروار و پنجاه من است.

تپه زرد در ناحیه، سنجایی واقع در ۱۸ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه متعلق به ملوک و فرح پالیزی و در حدود ۶۰ نفر جمعیت دارد. حدّ شمالی این آبادی ده بیردا و حدّ شرقی آن ده گرازآباد و حدّ غربی آن ده گرگابی و حدّ جنوبی آن ده تپه کل است.

لهجه، مردم آن بیشتر جافی و قسمتی هم کُردی سنجایی و کُردی گورانی است و مذهب آنها تسنن و گروهی هم شیعه یا از اهل حق اند. مقدار زمینهای فعلی زراعتی این ده بیست جفت است و هر جفت شامل ده خروار غله کار و مکار است.

تپه کل (بفتح کاف) دهیست در ناحیه، سنجایی واقع در ۶۰ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه متعلق بیکی از سادات و خوانین گوران بنام سید فتح الله حیدری و در حدود یکصد و بیست نفر جمعیت دارد. زمینهای این ده جلگه ای و فلاحتی است و زراعت آن قسمتی آبی و قسمتی دیم است، قسمت زراعت آبی آن از سراب خیبر که در سه کیلومتری جنوب این ده واقع است مشروب میشود. حدّ شمالی آن ده

تپه زرد و حدّ شرقی آن ده کلاوه معروف به جهان آباد و حدّ غربی آن ده الیاسی و حدّ جنوبی آن ده خیبر و ملکشاه است.
لهجه مردم این ده کردی گورانی و مذهب آنها مذهب اهل حقّ است. زمینهای



نمونه دیگری از لباس محلی زنان سنجابی

فعلی زراعتی این ده ۲۵ جفت است که هر جفت آن شامل ده خروار غله کار و مکار است.

تپه لله دهیست در ناحیه سنجابی واقع در ۴۹ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه متعلق بخرده مالکین سنجابی که حدود ۷۰ نفر جمعیت دارد. زمینهای این ده جلگه ای

و فلاحتی است و زراعت آن دیم است و لهجه، مردم آن کُردی سنجابی است و از اهل حقّ اند. حدّ شمالی آن ده باوان یاور و حدّ شرقی آن ده قواق تپه و حدّ غربی آن ده چلبی (تلفّظ محلّی؛ چلوی بفتح چیم و لام) و حدّ جنوبی آن ده خالوان است. مقدار زمینهای زراعتی این ده هشت جفت است که هر جفت شامل ده خروار غله کار و مکار است.

تیران دهیست در ناحیه، سنجابی واقع در ۵۲ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه، متعلّق بخرده مالکین. قسمتی از آن متعلّقتست بفتح الله خان عزیز و عباسخان اعظمی و قسمتی دیگر تعلق بحاجی عسکر زرعی دارد. رعایای این آبادی دهنشین اند، تنها دو سه خانوار ایشان گرمسیری است این ده جلگه ای و قسمت غربی آن بکوهی بنام قراولخانه و کچک سیه (بضم کاف و کسر چیم و سکون کاف بمعنی سنگ سیاه) متصل است، آنقسمت از آن کوه که در این ده واقع است به ورتکه ورتکه (بضم واو و سکون راء و تاء و فتح کاف بمعنی خرده خرده) و دوله دریزداراخان (بواو معروف و فتح لام در دوله و کسر دال در دریز بمعنی دره، دراز دارا خان) معروف است.

تیران فلاحتی و زراعت آن دیم است و در نیم کیلومتری جنوب غربی این ده چشمه ساری است بنام سراب تیران (تلفّظ محلّی؛ سراو تیران) ولی این ده از آن حقّابه ندارد. حدّ شمالی تیران ده های چقاخزان و قسمتی از باوان سردار و حدّ شرقی آن ده قلعه صفرخان و همچنین قسمتی از ده باوان سردار و حدّ غربی آن ده عباس آباد و قسمتی از ده چقاخزان و حدّ جنوبی آن قسمتی از عباس آباد و ده کوزران است. گروهی از آنها از اهل حقّ اند و گروهی دارای مذهب تسنّن. ساختمان ده در طرف جنوبی تپه ایست مسلّط بر رودخانه، سراب تیران یا زرداب (تلفّظ محلّی؛ زرداو).

جعفر آباد (تلفظ محلی: جافر آوا بکسر فاء)، دهیست در ناحیه سنجابی واقع در ۴۲ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه متعلق بخرده مالکین کرمانشاهی که در حدود یکصد و بیست نفر جمعیت دارد. زمینهای این ده جلگه ای و فلاحتی است و زراعت آن آبی است و از سراب کبود خانی که در چهار کیلومتری جنوب غربی آن واقع است مشروب میشود.



عده ای از خوانین سنجابی (سالار مقتدر و اصغر خان بختیار سنجابی) در هنگام اقامت مؤلف در میان ایل

حدّ شمالی این آبادی ده کردوند (تلفظ محلی: کرده ون، منسوب به گرد) و حدّ شرقی آن ده گندم بان و حدّ غربی آن ده فخری آباد (تلفظ محلی: فخری آوا) و حدّ جنوبی آن ده قلعه گلینه (بکسر کاف فارسی، تلفظ محلی: قلاخرگینه بکسر خاء و راه) است. زبان مردم این ده گردی سنجابی و گردی گورانی و گردی جافی است و از ایشان گروهی اهل حق و گروهی شیعه و گروهی اهل تسنن اند. مقدار زمینهای فعلی زراعتی این ده بیست جفت است و هر جفت آن شامل ده خروار غله کار و مکاراست.

جور آباد (تلفظ محلی: جورآوا)، دهیست در ناحیه سنجابی واقع در ۸۰ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه متعلق بخرده مالکین سنجابی که در حدود یکصد نفر جمعیت دارد. زمینهای این ده جلگه ای و فلاحتی است و زراعت آن دیم است. لهجه

مردم این ده گردی جافی و مذهب آنها تسنن است.
حدّ شمالی جورآباد ده تم تم (بفتح تاء و سکون میم در هر دو جزء) از ده های
روانسر و حدّ شرقی آن ده گرگابی و حدّ غربی آن ده لبنی و حدّ جنوبی آن ده سیاه



سالار مقتدر سنجابی

است.

از شمال این ده رودخانه، باریکی بنام خرکره (بکسر خاء و راء و فتح کاف و
راء) میگذرد که در حدود سنجابی و روانسر واقع گردیده است. برای آشامیدن از چاه
و آب خرکره هر دو استفاده میشود.

زمینهای فعلی زراعتی این آبادی ده جفت است و هر جفت آن شامل ۸ خروار غله کار و مکار است.

جوره (بفتح جیم و فتح واو و راء)، دهیست در ناحیه سنجابی واقع در ۳۸



یکی از خوانین سنجابی با رعایای خود

کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه متعلق باقای رشید یاسمی که در حدود یکصد نفر جمعیت دارد. زمینهای آن جلگه ای و فلاحتی است و زراعت آن دیم و مختصری هم آبی است. قسمت زراعت آبی از آب زندههر (تلفظ محلی: زنهر بفتح زاء و نون و هاء و سکون راء) مشروب میشود.

حدّ شمالی آن ده کله سواری (بضم کاف و فتح لام) و حدّ شرقی آن ده چیانقدعلی و حدّ غربی آن ده میلکه (بکسر لام و فتح کاف) و ده باغ و حدّ جنوبی آن ده زندهر است.

لهجه، مردم این ده کُردی سنجابی و کُردی گورانی و کُردی جافی و از ایشان گروهی شیعه و گروهی از اهل حقّ و گروهی هم از اهل تسنّن اند. مقدار زمین های زراعتی این ده بیست جفت است و هر جفت آن شامل ده خروار غله کار و مکار است. جهان آباد، دهیست در ناحیه، سنجابی و مشهور به کلاوه (بفتح کاف و واو) متعلّق باسدالله خان سنجابی (سالار مکرم) که از ده سال قبل فرزند وی جهانگیر آنرا بنام خود جهان آباد نام نهاده است. این ده در ۵۰ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه واقع است و در حدود بیست نفر جمعیت دارد.

حدّ شمالی آن ده میرعزیز و حدّ شرقی آن ده باکلانی و حدّ غربی آن ده تپه کل و حدّ جنوبی آن ده خیبر است. زمینهای این ده جلگه ای و فلاحتی است و زراعت آن قسمتی آبی و قسمتی دیم است.

قسمت زراعت آبی آن از سراب خیبر که در دو کیلومتری جنوب آن واقع است مشروب میشود. لهجه، مردم این ده کُردی سنجابی و کُردی گورانی و کُردی جافی است و از جهت مذهب گروهی اهل حقّ و گروهی شیعه و گروهی از اهل تسنّن اند، فعلاً زمینهای زراعتی آن سه چهار جفت است و هر جفت آن شامل ده خروار غله کار و مکار است. کوه معروف به سلطان چلبی (تلفّظ محلی: سلطان چلوی) در قسمت شمال غربی و مغرب این ده واقع شده است.

حضره (تلفّظ محلی: از ره یا هرزه بفتح اول و ثالث و سکون ثانی)، دهیست در ناحیه، سنجابی واقع در ۴۰ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه، متعلّق بمحمد خان بختیار سنجابی و حسین خان بختیار و حاجی مکرم که در حدود شصت نفر جمعیت دارد.

این ده شامل دو دهکده، کوچک و زمینهای آن جلگه ای و فلاحتی و زراعت آن دیم است. برای آشامیدن از آب چاه استفاده میشود، لهجه، گروهی از مردم آن کُردی

گورانی و گروهی کُردی سنجابی و گروهی کُردی جافی است، جماعتی از آنها شیعه و گروهی از اهل تسنن و بقیه از اهل حقّ اند.

حدّ شمالی آن ده گلالی (بفتح کاف فارسی) و حدّ شرقی آن ده رحیم آباد و حدّ غربی آن ده چیاگنوژ و حدّ جنوبی آن ده سه چقا است. مقدار زراعت فعلی این ده ۱۲ جفت است هر جفت شامل ده خروار کار و مکار.

خورده زردی، دهیست در ناحیه، سنجابی واقع در ۶۶ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه متعلق بمالکین بندار و در حدود هشتاد نفر جمعیت دارد. این ده کوهپایه و زراعت آن دیم است. لهجه، مردم آن کُردی سنجابی و مذهب آنها تشیع است. مردم این ده اصلاً لراند و سابقاً باین آبادی آمده اند.

حدّ شمالی آن قلعه سلیمان خان و حدّ شرقی آن ده کوزران و حدّ غربی آن کرکره، گوران (بکسر کاف و سکون راء، با کسرکاف ثانی) و حدّ جنوبی آن ده هفت کینی است. مقدار زمینهای زراعتی آن فعلاً پانزده جفت است اگر چه استعداد بیشتر از اینها را دارد.

خیبر، در ۵۲ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه متعلق باسدالله خان سنجابی (سالار مکرم) است و در حدود پنجاه نفر جمعیت دارد. زمینهای این ده جلگه ای و دارای تپه، بزرگیست که این آبادی در دامنه، جنوبی آن ساخته شده است. زراعت این ده دیم و مختصری هم آبی است و از چشمه ساری که در پشت تپه، خیبر واقع شده است مشروب میگردد.

حدّ شمالی آن ده کلاوه و حدّ شرقی آن ده سربر و حدّ غربی آن ده باوان و حدّ جنوبی آن ده های خورنه و چگینی است، لهجه، مردم آن کُردی سنجابی و کُردی گورانی و کُردی جافی و اهل آن گروهی از شیعه و گروهی از اهل تسنن و گروهی هم از اهل حقّ اند.

درویش بگه (تلفظ محلی: درویش بگه)، دهیست در ناحیه، سنجابی از ده

های بندار واقع در ۵۳ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه که در حدود شصت نفر جمعیت دارد زمینهای این ده جلگه ای و فلاحتی و زراعت آن دیم است. حدّ شمالی آن ده کوزران و حدّ شرقی آن ده تپه لله و حدّ غربی آن ده شیخ مصطفی و حدّ جنوبی



نمونه ای از زندگی کولیا در میان ایلات کلهر و سنجایی

آن ده علی حسن است. لهجه، مردم آن کُردی سنجایی و مذهب آنها مذهب اهل حق است. مقدار زمینهای فعلی زراعتی این آبادی ده جفت است و هر جفت آن شامل هشت خروار غله کار و مکار است.

دستجه، محلّیست از ده لرها مرکز عشایر گرمسیری تیره، دستجه که در زمستانها برای قشلاق به زهاب و آق داغ میروند. این محلّ در حدود شصت نفر جمعیت دارد و مقدار زمینهای فعلی زراعتی آن ده جفت غله است.

دوکنان (بفتح کاف)، دهیست در ناحیه، سنجایی واقع در ۵۳ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه متعلّق بسید شمس الدین حیدری گوران و قریب پنجاه نفر جمعیت دارد. زمینهای این ده تپه و ماهور و زراعت آن دیم است. لهجه، مردم این ده کُردی

سنجابی و مذهب آنها مذهب اهل حق است.

حدّ شمالی این ده علی حسن و حدّ شرقی ده سبزعلیخان و حدّ غربی آن ده سایه وند و حدّ جنوبی آن کره آل است. مقدار زمینهای فعلی زراعتی این ده هشت جفت است هر جفت شامل شش خروار غله کار و مکار.

سالارآباد (تلفظ محلی: سالار آوا) دهیست در ناحیه، سنجابی واقع در ۵۴ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه متعلق بسید رضا ملک و فردوس سعیدی که در حدود دویست نفر جمعیت دارد. زمینهای آن جلگه و زراعت آن دیم است. حدّ شمالی آن ده مله بگلر بندار و حدّ شرقی آن ده کورپه و ده سایه وند و حدّ غربی آن تختگاه گوران و حدّ جنوبی آن مله کبود گوران است. لهجه، مردم آن کردی سنجابی و مذهب آنها مذهب اهل حق است.

مقدار زمینهای زراعتی آن بیست و دو جفت است ولی استعداد آن از این مقدار هم بیشتر است.

سایه وند (تلفظ محلی: سایه ون)، دهیست در ناحیه، سنجابی واقع در ۵۴ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه متعلق بسید رضا ملک و فردوس سعیدی و در حدود یکصد نفر جمعیت دارد. زمینهای این ده تپه و ماهور و زراعت آن دیم است. لهجه، مردم این ده کردی سنجابی است و بمذهب اهل حق معتقدند.

حدّ شمالی آن ده علی حسن و حدّ شرقی آن دوکنان و حدّ غربی آن ده سالار آباد و حدّ جنوبی آن ده کورپه است. مقدار زمینهای فعلی زراعتی آن ده جفت است هر جفت شامل شش خروار غله، کار و مکار ولی استعداد آن بمراتب از این مقدار بیشتر است.

سبزعلیخان دهیست در ناحیه، سنجابی واقع در ۵۴ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاهان متعلق بخرده مالکین عباسه وند که در حدود دویست و پنجاه نفر جمعیت دارد. زمینهای این ده تپه و ماهور و زراعت آن دیم است. لهجه، مردم آن کردی سنجابی و مذهب آنها مذهب اهل حق است.

حدّ شمالی آن ده چلبی (تلفظ محلی؛ چلوی) و حدّ شرقی آن ده کینی سعید (چشمه سعید) و گلدره و حدّ غربی آن ده کمره، سفلی و کمره، علیا و حدّ جنوبی آن مله کبود گوران است.

مقدار زمینهای فعلی زراعتی آن ۲۴ جفت است هر جفت آن شامل شش خروارغله، کار و مکار است.

شیخ مصطفی دهیست در ناحیه، سنجابی از ده های بندار واقع در ۵۴ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه که در حدود ۶۰ نفر جمعیت دارد. زمینهای آن جلگه ای و فلاحتی است و زراعت آن قسمتی دیم و قسمتی آبی است قسمت آبی آن از آب بهار آب رودخانه، کن بندار مشروب میشود. این بهار آب از قلعه، سلیمان خان از دهی بنام ماده گاو مرده سرچشمه گرفته به قره سو سرازیر میشود.

حدّ شمالی این آبادی ده کوزران و حدّ شرقی آن ده باوان و حدّ غربی آن تختگاه گوران و حدّ جنوبی آن ده علی حسن است، لهجه، مردم آن کُردی سنجابی و مذهب آنها مذهب اهل حق است و دو سه طایفه هم شیعه در میان ایشان وجود دارد. مقدار زمینهای فعلی زراعتی این ده هجده جفت است هر جفت آن شامل شش تا هشت خروارغله کار و مکار.

علی آباد (تلفظ محلی؛ علی آوا) دهیست در ناحیه، سنجابی واقع در ۵۳ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه متعلق به سید محمود و سید حبیب مولایی که قریب سی و پنج نفر جمعیت دارد. زمینهای این ده جلگه ای و زراعت آن دیم است، لهجه، مردم این ده کُردی سنجابی است و بمذهب اهل حق معتقدند.

حدّ شمالی آن ده گلدره و حدّ شرقی آن ده رشید علی و حدّ غربی و جنوبی آن ده کینی چرمی است، مقدار زمینهای فعلی زراعتی این ده چهار جفت و هر جفت آن شامل شش خروار غله، کار و مکار است.

قلیج خانی، (بکسر قاف) دهیست در ناحیه، ماهیدشت سنجابی واقع در ۳۶

کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه متعلق بمحمدخان بختیار سنجابی که در حدود یکصد و پنجاه نفر جمعیت دارد. این ده جلگه و زراعتی است و زراعت آن دیم است و دارای یک رشته قنات است که از ده پانزده سال قبل خشکیده است ولی بتازگی بر اثر کوشش مالک ده حفر و آباد گردیده است. حدّ شمالی این آبادی ده میرعزیز و حدّ شرقی آن ده های حضره و گلالی و حدّ غربی آن ده قواق تپه و خالوان و حدّ جنوبی آن ده های مریوانی و چیاگنوژ اند.



سردار مقتدر سنجابی و سید رستم گوران با عده ای از سادات گوران مردم این آبادی دهنشین و زبان آنها گُردی سنجابی است چند خانواری که از اهل تسنن اند بزبان جافی تکلم میکنند. سکنه این ده از اهل حقّ و گروهی هم از شیعه اثناعشری اند در آبادی قلیج خانی رودخانه خشکیست بنام قری دول (بضم قاف) که در بهارها آبهای باران در آن جریان می یابد. این ده دارای دو قلعه ویران است یکی بنام قلعه کهنه (تلفظ محلی: قلاکونه بو او مجهول) متعلق

بصد سال قبل که در چهل و پنج سال پیش متروک و سپس ویران شده است دیگر قلعه ایست که بجای قلعه، اولی بعدها ساخته شده و در جنگ عشایری که بین سنجابیها و عموم عشایر اطراف رخ داده ویران شده است. آب آشامیدنی این ده آب چاه و قنات است.

قیسه وند (تلفظ محلی: قیسه ون)، دهیست در ناحیه، ماهیدشت سنجابی در قسمت دایار واقع در ۵۴ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه متعلق باصغر خان سنجابی و خرده مالکین که در حدود یکصد نفر جمعیت دارد. مردم این آبادی ده نشین اند فقط سه چهار خانوار آن به گرمسیر میروند. این ده جلگه ای و فلاحتی است و زراعت آن آبی است و از رودخانه، کوچکی بنام قره دانه مشروب میشود. این نهر از دامنه، کوهی بنام ویژ نگه سره (بمعنی غربال بسر) که در نیم کیلومتری مغرب این ده واقع است سرچشمه میگیرد.

حدّ شمالی این آبادی زمینهای ده سیاه سیاه دایار و حدّ شرقی آن ده ملکشاه و حدّ غربی و جنوبی آن زمینهای ده چقاخزان است. این ده یکی از مراکز تیره، چالاوی و زبان مردم آن گردی سنجابی است. چند خانواری هم بجافی تکلم میکنند گروهی از آنها از اهل حق و گروهی هم شیعی و گروهی نیز از اهل تسنن اند.

کره آل (بضمّ کاف). دهیست در ناحیه، سنجابی واقع در ۵۵ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه متعلق بخرده مالکین عباسه وند که در حدود سی و پنج نفر جمعیت دارد. زمینهای این ده تپه و ماهور و زراعت آن دیم است. لهجه، مردم آن گردی سنجابی و مذهب آنها مذهب اهل حق است. حدّ شمالی این آبادی ده دوکنان و حدّ شرقی آن ده سبز علیخان و حدّ غربی آن ده کمره و کورپه و حدّ جنوبی آن ده کمره، سفلی است مقدار زمینهای فعلی زراعتی آن پنج جفت است و هر جفت آن شامل شش خروارغله، کار و مکار است.

کمره، سفلی، دهیست در ناحیه، سنجابی واقع در ۵۵ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه متعلق بخرده مالکین عباسه وند که قریب هشتاد نفر جمعیت دارد. زمین

های این ده جلگه ای و فلاحتی است و زراعت آن دیم است. لهجه مردم آن گُردی سنجابی و مذهب آنها مذهب اهل حق است. حدّ شمالی این آبادی ده سایه وند و حدّ شرقی آن ده سبزعلیخان و حدّ غربی آن ده کورپه و حدّ جنوبی آن مله کبود گوران است. مقدار زمینهای فعلی زراعتی آن هشت جفت است و هر جفت آن شامل شش خروارغله، کار و مکار است.

کمره، علیا، دهیست در ناحیه سنجابی واقع در ۵۵ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه متعلق بخرده مالکین عباسه وند که در حدود چهل نفر جمعیت دارد. زمینهای این ده جلگه ای و فلاحتی و زراعت آن دیم است. لهجه مردم آن گُردی سنجابی و مذهب آنها مذهب اهل حق است. حدّ شمالی این آبادی ده دوکنان و حدّ شرقی آن ده سبزعلیخان و حدّ غربی آن ده کمره، سفلی و حدّ جنوبی آن مله کبود گوران است.

مقدار زمینهای فعلی فلاحتی این ده ۸ جفت است و هر جفت آن شامل ۶ خروار غله، کار و مکار است.

کورپه (بواو معروف و سکون راء و فتح باء فارسی)، دهیست در ناحیه سنجابی واقع در ۵۴ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه متعلق بخرده مالکین عباسه وند که در حدود یکصد نفر جمعیت دارد. زمینهای این ده جلگه ای و فلاحتی و زراعت آن دیم است. لهجه مردم آن گُردی سنجابی است و بمذهب اهل حق معتقدند. حدّ شمالی این آبادی ده سایه وند و حدّ شرقی آن ده کمره و حدّ غربی آن ده سالارآباد و حدّ جنوبی آن مله کبود گوران است.

مقدار زمینهای فعلی زراعتی این ده هشت جفت است و هر جفت آن شامل ۶ خروارغله، کار و مکار است.

کینی چرمی سفلی، دهیست در ناحیه سنجابی واقع در ۵۳ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه متعلق بخرده مالکین عباسه وند که قریب چهل نفر جمعیت دارد. زمین های این ده تپه و ماهور و زراعت آن دیم و قسمتی هم آبی است که از آب کینی

چرمی مشروب میشود.

حدّ شمالی این ده کینی چرمی علیا و حدّ شرقی آن ده رشید علی گوران و حدّ غربی آن همچنین کینی چرمی و حدّ جنوبی آن آبادی میرکه گوران است، مقدار زمینهای فعلی زراعتی این ده سه چهار جفت و هر جفت آن شامل شش خروارغله، کار و مکار است.



مرحوم صمصام الممالک سنجابی

کینی چرمی علیا (= چشمه سفید) دهیست در ناحیه، سنجابی واقع در ۵۳ کیلومتری مغرب شهز کرمانشاه، متعلق بخرده مالکین عباسه وند که قریب هشتاد

نفر جمعیت دارد. زمینهای این ده بیشتر تپه و ماهور و زراعت آن قسمتی دیم و قسمتی آبی است. قسمت آبی از چشمه ساری که در این ده واقع است مشروب میشود. زبان مردم آن کُردی سنجابی و مذهب آنها مذهب اهل حق است.

حدّ شمالی این آبادی کینی سعید و گلدره و حدّ شرقی آن ده رشید علی گوران و حدّ غربی آن ده سبزه‌علیخان و حدّ جنوبی آن ده مله کبود گوران است. مقدار زمینهای فعلی زراعتی این ده هشت جفت است و هر جفت آن شامل ۶ خروار غله کار و مکار است.

کینی سعید (=چشمه سعید) دهیست در ناحیه، سنجابی واقع در ۵۲ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه متعلق بخرده مالکین عباسه وند که قریب پنجاه نفر جمعیت دارد. زمینهای این ده جلگه ای و زراعت آن دیم و لهجه، مردم آن کُردی سنجابی است و بمذهب اهل حق معتقدند. حدّ شمالی این آبادی ده چلبی (=چلوی) و حدّ شرقی آن ده گلدره و حدّ غربی آن ده سبزه‌علیخان و حدّ جنوبی آن ده کینی چرمی است. مقدار زمینهای زراعتی آن پنج جفت است و هر جفت آن شامل شش خروارغله، کار و مکار است.

گلدره (بضم گاف فارسی و سکون لام و فتح دال و راء) دهیست در ناحیه، سنجابی واقع در ۵۲ کیلومتری مغرب کرمانشاه متعلق بخرده مالکین عباسه وند که قریب هشتاد نفر جمعیت دارد. زمینهای این ده تپه و ماهور و زراعت آن دیم است. لهجه، مردم این ده کُردی سنجابی است و از مذهب اهل حق پیروی میکنند. حدّ شمالی این ده، ده چلبی و حدّ شرقی آن ده دراو (بکسر دال) و حدّ غربی آن کینی سعید و حدّ جنوبی آن ده علی آباد است. مقدار زمینهای فعلی زراعتی این ده قریب هفت جفت است و هر جفت آن شامل شش خروارغله، کار و مکار است.

گلدره اخیراً قسمت شده و شامل دو ده بنام گلدره، علیا و گلدره، سفلی گردیده است.

لرها (تلفظ محلی: لریل بضم لام و فتح راء و سکون یاء و لام ثانی) دهیست در ناحیه، سنجابی از آبادیهای بندار واقع در ۵۶ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه که در حدود پنجاه نفر جمعیت دارد. اهالی این ده اصلاً لرنده و از لرستان باینجا آمده اند لهجه، آنها کردی سنجابی و مذهب آنها تشیع است.

حد شمالی آن قلعه، سلیمان خان و حد شرقی آن ده شیخ مصطفی و حد غربی آن تختگاه گوران و حد جنوبی آن ده علی حسن است. زمینهای این ده جلگه ای و قسمتی هم کوهپایه است. زراعت آن قسمتی دیم و قسمتی هم آبی است و از چشمه سار هفت کینی و مله بگلر سیراب میشود.

ملکشاه دهیست در ناحیه، سنجابی واقع در ۵۳ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه متعلق باسدالله خان سنجابی (سالار مکرم) که در حدود چهل نفر جمعیت دارد. زمینهای این ده جلگه ای و فلاحتی و زراعت آن آبی است و از چشمه ساری که در پشت تپه، چقاقزان و در دو کیلومتری مغرب این ده واقع است مشروب میشود. حد شمالی آن تپه کل و حد شرقی آن خیبر و حد غربی آن تپه حسین خان دایار و حد جنوبی آن خورنه است.

لهجه، مردم این ده کردی سنجابی و کردی گورانی و کردی جافی است گروهی از آنها شیعه و گروهی اهل حق و گروهی اهل تسنن اند.

مله بگلر (بکسر میم و فتح لام) دهیست در ناحیه، سنجابی از ده های بندار واقع در ۶۶ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه که در حدود یکصد نفر جمعیت دارد. زمینهای این ده کوهپایه و زراعت آن قسمتی دیم و قسمتی آبی است که از چشمه سارهایی که در آن واقع شده سیراب میگردد، حد شمالی این آبادی ده هفت کینی و حد شرقی آن ده بندار بگ میرزا و حد غربی آن تختگاه و حد جنوبی آن سالارآباد است. لهجه، مردم این ده کردی گورانی و مذهب آنها مذهب اهل حق است. مقدار زمینهای زراعتی آن بیست جفت است ولی استعداد فلاحتی آن بیشتر از این مقدار است.

میرعزیز (تلفظ محلی: میرآزیز) دهیست در ناحیه سنجابی واقع در ۵۰ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه متعلق باسدالله خان سنجابی (سالار مکرم) که در



قاسم خان سردار ناصر (سمت چپ) با محمد بیک از طایفه قلی (سمت راست)

حدود ۸۰ نفر جمعیت دارد. زمینهای این ده جلگه ای و فلاحتی است. و زراعت آن قسمتی آبی و قسمتی هم دیم است. قسمت آبی آن از چشمه ساری بنام سرآب چلبی

که در دو کیلومتری آن واقع است مشروب میشود. رودخانه، مشهور قره سو که حدّ فاصل روانسر و سنجابی در این قسمت است [بجز تیره، الله یار خانی که جزو طایفه، سنجابی و در آن طرف رودخانه، قره سو در ناحیه، میان در بند سکونت دارند] از پشت این دهکده میگذرد.

حدّ شمالی میرعزیز ده گیج از نواحی روانسر و حدّ شرقی آن ده لاجین و حدّ غربی آن تپه کل و حدّ جنوبی آن ده باکلانی و ده میر است.

نیلاوره سفلی دهیست در مغرب ناحیه، سنجابی واقع در ۵۹ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه متعلق باسدالله خان سنجابی (سالار مکرم) که سابقاً مزرعه ای بوده و بر اثر جدّیت مالک آن فعلاً بصورت دهی در آمده است و در ۶ کیلومتری شمال غربی آن ده دیگری بنام نیلاوره، علیا احداث شده است. این ده در تنگه ای بنام تنگه، نیلاوره در میان چندین تپه واقع شده و دارای بیشه، بسیار زیباییست که سالار مکرم مالک آن با سلیقه، مخصوص آنرا آباد ساخته و بهترین ساختمانهای سنجابی در این ده و متعلق باوست. جمعیت این ده در حدود یکصد و هشتاد نفر و دارای حمامی است. لهجه، مردم آن کردی گورانی و کردی سنجابی و کردی جافی است و مذهب بیشتر آنها تسنن و عده ای هم شیعه و اهل حق اند.

حد شمالی این آبادی ده فیروزه و ده نوروله، سفلی و حدّ شرقی آن ده های دایار و حدّ غربی آن قلعه، سلیمان خان و نظرگاه و حدّ جنوبی آن ده کوزران و ده باوان سردار است که باوان حسن خان نیز نامیده می شود. زراعت آن دیمی و دو رشته قنات کوچک در آن احداث شده است و مقدار زمینهای فعلی زراعتی آن ۱۴ جفت است و هر جفت آن شامل ده خروار غله کار و مکاراست.

نیلاوره، علیا دهیست در مغرب ناحیه، سنجابی واقع در ۶۴ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه متعلق باسدالله خان سنجابی (سالار مکرم) که در حدود شصت نفر

جمعیت دارد. این ده در میان دره نیلاوره واقع شده است، حدّ شمالی آن ده کندوله و حدّ شرقی آن نیلاوره، سفلی و حدّ غربی آن نظرگاه و حدّ جنوبی آن قلعه، سلیمانخان است. زراعت آن دیم و دارای دو رشته قنات کوچک است.



مقدار زمینهای فعلی زراعت آن ۹ جفت و هر جفت آن شامل ده خروار غله، کار و مکاراست، (رجوع کنید بنیلاوره، سفلی).

والی آباد (تلفظ محلی: والی آوا)، دهیست در ناحیه، سنجابی واقع در ۵۵ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه متعلق باسدالله خان سنجابی (سالار مکرم) که در حدود ۵۰ نفر جمعیت دارد. زمینهای آن جلگه ای و فلاحتی و زراعت آن آبی است و از سراب ملکشاہ سیراب میگردد. حدّ شمالی آن ده الیاسی و کلمتک آباد و حدّ شرقی آن ده تپه کل و حدّ غربی آن ده های دایار و حدّ جنوبی آن ملکشاہ است.

لهجه، مردم این ده کُردی سنجابی و کُردی گورانی و مذهب آنها بیشتر مذهب اهل حقّ است، گروهی هم شیعه و از اهل تسنن اند.

هفت کینی (= هفت چشمه)، دهیست در ناحیه، سنجابی از ده های بندار واقع در ۶۰ کیلومتری مغرب شهر کرمانشاه که در حدود هشتاد نفر جمعیت دارد. زمینهای این ده جلگه ای و قسمتی هم کوهپایه است، زراعت آن دیم و قسمتی هم آبی است که از بهار آب چشمه سارهایی که در آن واقع است سیراب میشود.

لهجه، مردم آن کُردی سنجابی و مذهب آنها مذهب اهل حقّ است. حدّ شمالی این آبادی، ده خوره زردی و حدّ شرقی آن ده لریل و حدّ غربی آن تختگاه و حدّ جنوبی آن مله بگلر است. مقدار زمینهای زراعتی این ده بیست و پنج جفت است ولی استعداد فلاحتی آن بمراتب از این مقدار بیشتر است.

نام های دهات دیگر که از تفصیل آنها در اینجا فعلاً خودداری میشود بدین قرار است:

بازیان،

جان جان،

جلوه گیره، علیا،

جلوه گیره، سفلی،

جلیلوند (تلفظ محلی: جلیله ون)،

چشمه حسینعلی (تلفظ محلی: کینی حسینعلی)،

- چشمه سیاه (تلفظ محلی : کینی رش)،
 چشمه هلنک (تلفظ محلی : کینی هلنک)،
 چفته (بفتح چیم فارسی وسکون فاء و فتح تاء)،
 چقالهی (تلفظ محلی : چیلایی)،
 چقاخزان (تلفظ محلی چیاقران)،
 چقازرد (تلفظ محلی : چیا زرد)،
 چقاشکر (تلفظ محلی : چیاشکربفتح شین و کاف)،
 چقاکبود (تلفظ محلی : چیاکو)،
 چقاگنوژ (تلفظ محلی : چیاگنوژ بضم گاف)،
 چقانرگس (تلفظ محلی : چیانگلیسه)،
 چقانقد علی (تلفظ محلی : چیا نقدلی)،
 چکینی،
 چنار،
 حاجی آباد (تلفظ محلی : حاجی آوا)،
 حسن آباد (تلفظ محلی : حسن آوا)،
 حکمت آباد (نام جدید گلمتک آباد)،
 خالوان،
 خاوکه،
 خورنه، سفلی،
 خورنه، علیا،
 دارخور (بسکون خاء و فتح واو)،
 دار کل سید حسن (بفتح کاف)،

- دایار،
 دراب (تلفظ محلی: دراو بکسر دال)،
 دوآب (تلفظ محلی: دواو)،
 دو چقا (تلفظ محلی: دوچیا)،
 ده ابراهیم،
 ده باغ،
 ده چراغ،
 ده رش،
 روتوند (تلفظ محلی: روته ون بفتح تاء)،
 زالواب،
 زندهر (تلفظ محلی: زنهر)،
 ساوجبلاغ،
 سراب شله (تلفظ محلی: سراو شله بفتح شین و لام)،
 سریر «بضم باء» (تلفظ محلی: سریر بکسر باء)،
 سرخک (تلفظ محلی: سورک بکسر راء)،
 سرخه چقا (تلفظ محلی: سوره چیا)،
 سرمست (تلفظ محلی: سرمس)،
 سوران، شامل دو ده دیگر بنام سوران شیر علی و سوران محمد قلی،
 سیاه سیاه (تلفظ محلی: سیا سیا)،
 سیاه سیاه دایار،
 شرف وند (تلفظ محلی: شرفه ون)،
 شور بلاغ (تلفظ محلی: شور بلاخ)،
 صفر آباد (تلفظ محلی: صفر آوا): شامل دو ده بنام قلعه، صفر آباد و

صفرآباد یارکه،
 صید صیفور،
 علی حسن سفلی،
 علی حسن علیا،
 عمرو آباد (تلفظ محلی: عمرو آوا)،
 فخری آباد (تلفظ محلی: فخری آوا)،
 فیروزه،
 قباق تپه (تلفظ محلی: قواق تپه بفتح قاف)،
 قلعه خدا مروّت خان (تلفظ محلی: قلا خوا مروّت خان)،
 قلعه خرگینه: (تلفظ محلی: قلا خرگینه بکسر خاء)،
 قلعه زکریا (تلفظ محلی: قلا زکریا)،
 قلعه سلیمان خان (تلفظ محلی: قلا سلیمان خان)،
 قلعه فرج الله بیگ (تلفظ محلی: قلا فرج بک)،
 قلعه گلینه سفلی (تلفظ محلی: قلا گلینه بکسر کاف فارسی)،
 قلعه گلینه علیا » » »
 کاکیها (تلفظ محلی: کاکیل).
 کاوول (بکسر واو)،
 کچکینه (بضم کاف و کسر جیم فارسی)،
 کردوند (تلفظ محلی: کرده ون بضم کاف)،
 کلاه کبود سفلی (تلفظ محلی: کلاکو)،
 کلاه کبود علیا » »
 کلاه کبود وسطی » »
 کندوله (تلفظ محلی: کنوله بفتح کاف و لام)،
 کوزران (بکسر زاء)،
 گراز آباد (تلفظ محلی: وراز آوا بضم واو)،

گرگابی (تلفظ محلی: گرگاوی بضم کاف فارسی)،
 گلالی بفتح گاف شامل دو ده بنام گلالی عزیز و گلالی مراد ویس
 گلمتک آباد (تلفظ محلی: گلمتک آوا بضم کاف فارسی و سکون لام و کسر میم
 و سکون تاء)

گندم بان (تلفظ محلی: گنم بان بفتح گاف و کسر نون)،
 لاچین،

لبنی بضم لام و سکون باء ابجد (تلفظ محلی: لونی)
 مریوانی بفتح میم،

مریوانی بیدگل،

میلکه باقر (بفتح لام و کاف)،

میلکه بوچان »

میلکه شیرخان »

نظرگاه،

نورآباد (تلفظ محلی: نور آوا)،

نوروز آباد (تلفظ محلی: نوروز آوا)،

نور وله سفلی،

نور وله علیا،

نیم دانگ،

و تکه وند (تلفظ محلی: وتکه ون بکسر واو و سکون تاء و فتح کاف و واو)،

ولی آباد (تلفظ محلی: ولی آوا)،

ویس علی (تلفظ محلی: ویسالی بفتح واو)،

هفت آشیان (تلفظ محلی: هفت آشان). آش در کردی بمعنی آسیاب و هفت

آشان بمعنی هفت آسیاب است که در نوشته های فارسی اشتباهاً به هفت آشیان شهرت
 یافته است.

قشلاق سنجابی-چنانکه در سطور بعد این بحث خواهد آمد از مناطق قشلاقی سنجابی قسمت عمده، باغچه و قطار ضمیمه، خاک عراق فعلی است و با اینکه بر طبق نصّ قرارداد و صورت مجلس ضمیمه، آن ملک سنجابی است معذک در نتیجه عدم حمایت دولت از سنجابیها و مخالفت و اشکال تراشی های مأمورین عراق آن محال عملاً از استفاده، آنها خارج و محلّ زهاب هم بتصرف عدّه ای از خوانین کلهر داده شده و قسمت عمده، آقداغ هم ضمیمه، خاک عراق گردیده و نواحی قلعه سیزی هم خالصه، دولتی است که بر طبق اصول مزایده باشخاص اجاره داده میشود. بالنتیجه چون طایفه، سنجابی فعلاً از محلّ قشلاقی و مراتع محروم مانده اند همه ساله ناچارند مبالغ گزافی برای اجاره، سالیانه، مراتع بایلات و طوایف مجاور مانند باباجانی ها و ولد بیگی ها و گورانها و کلهرها یا اداره، مالیه محلّ بپردازند.

محال و مناطق قشلاق - قسمت اعظم مناطق قشلاقی ایل سنجابی در خاک زهاب اصلی بخصوص در قسمت های کم ارتفاع و دنباله های مرتفعات طویل آن بوده است که تا زمینهای خانقین و قزل رباط و همچنین تا حوالی مندلیج قسمت های مسطح و هموار آن امتداد داشته است. زهاب اصلی (نه زهاب باصطلاح فعلی که بمنطقه، کوچکی اطلاق میشود و قسمت غربی آن فعلاً از خاک ایران منتزع گردیده و جزو خاک عراق است) شامل شهر قدیمی حلوان و نواحی و جبال و درّه ها و جلگه ها و مراتع و دهات حاصلخیز و وسیع دیگری بوده است که سابقاً یکی از ایالات بزرگ ایران را تشکیل میداده است و هنوز آثار شهر و بنای مستحکم قلاع و جاده ها و رودخانه ها و مستحکمت دفاعی آن بشکل ویرانه موجود و در بین قتل کوههای دالاهو و مناطق ریژاب و قصبه، سر پیل و سرخه دیزه و در دره ها و ازاره های کوههای سر حدی ایران نمایان است.

قسمت کوهستانی این منطقه که همان قسمت شرقی و شمال زهاب است مسکن زندگانی ایل گوران و قسمت غربی آن بخصوص جلگه ها و مراتع حاصلخیز آن مسکن قشلاقی ایلات گوران و سنجابی و کلهر و قسمتی از ایلات قبادی و باباجانی و ولد بیگی و باجلان و شرفباینی و طالبانی و دلو (این چهار طایفه، اخیر فعلاً از طوایف



حسین خان سالار ظفر سنجابی

اکراد عراق محسوب میشوند) و سایر ایلات جاف جوآنرود و اورامان بوده و بعضی قسمت های دیگر آن بخصوص زمینهای میان قوره تو و قصر شیرین و ناحیه آقداغ که در حقیقت دنباله، مرتفعات زهاب است و همچنین نواحی واقع در قسمتی از جنوب آن



عده ای از زنان سنجابی

یعنی قلعه سبزی و باغچه و قطار تنها محلّ قشلاقی ایل سنجابی بشمار میرفته است و فعلاً دشت زهاب که دارای مراتع حاصلخیز و پرعلف است و در شمال قصبه سرپل و در دامنه کوههای دالاهو واقع شده است محلّ قشلاقی عده ای از خوانین ایل کلهر است که سنجابیها و گورانها و سایر ایلات با دادن حقّ المرتع از آن نیز استفاده

میکنند و این قسمت در شمال قشلاق اصلی و قدیمی ایل سنجابی واقع گردیده است و چنانکه سابقاً اشاره شد این منطقه بجای مناطق از دست رفته واقع در خاک عراق در زمان شاه سابق بسنجاییها واگذار شده و باستناد صورت مجلس مورخه جمادی الثانیه، ۱۳۲۲ هجری قمری (مطابق مه ۱۹۱۴ میلادی) که قبلاً سواد آن عیناً نقل شد زمینها و مراتع سنجابی «تا جلگه های مابین خانقین و قزل رباط و ساحل یمین آب نفت و ساحل یسار گیلان منبسط بوده است و سنجاییها این نقاط را مانند ملک شخصی خود تصور نموده و مالیاتی ببقداد نمیپرداخته اند» و همچنین باستناد همان صورت مجلس «محلّ چادرهای سنجابی تا مشرق جبل باغچه مابین آب نفت و الوند وجود داشته و مراتع خود را بنا بر شهادت نمایندگان رسمی روس وانگلیس در باغچه منحصرأ مابین خودشان معاوضه و بفروش میرسانیده اند و نیز قبائل دیگری وجود نداشته اند که بمراتع مزبور در نزدیک باغچه آمده بتوانند مالکیت سنجاییها را انکار نمایند».

زهاب- با اینکه در هنگام بحث از ایل گوران بتفصیل بذکر کلیه نواحی و جبال و دهات و مراتع زهاب خواهیم پرداخت، باز در اینجا از لحاظ ارتباطی که این ناحیه با مساکن قشلاقی ایل سنجابی دارد از آن موضوع بطور اجمال مختصری مینویسیم.

حدود زهاب - حدّ شمالی زهاب مصبّ یا محلّ التحاق رودخانه، زمکان برود دیاله یا باصطلاح محلّ رود سیروان و همچنین محال جوانرود است که تا بقسمتی از مشرق این ناحیه امتداد می یابد. حدّ شرقی زهاب نیز محال جوانرود و قلعه زنجیر و کوند و قسمتی از انشعابات و ارتفاعات غربی کوههای دالاهو و رودخانه، زمکان (۱) است. حدّ جنوبی زهاب کوه زنگلیان و شاله کوش و امتداد رودخانه، الوند تا محلّ ریختن آن برودخانه، سیروان یا دیاله است بعد از گذشتن آن از خانقین و د که و قله. حدّ غربی زهاب اراضی سلیمانیه است که تا قسمت جنوبی این ناحیه یعنی محلّ التحاق

۱- نام این رود را «ضمکان» نیز ضبط کرده اند.

الوند برودخانه، سیروان امتداد می یابد و این منطقه یعنی حدّ غربی زهاب شامل اراضی سلیمانیه و میدان و بن کوره و قله تا حدود خانتقین و قزل رباط است که از آنجا کمی بطرف جنوب منحرف شده تا آب نفت و مندلیج ادامه پیدا میکند و فعلاً خطّ جدید سرحدّی زهاب را بدو قسمت شرقی و غربی یا قسمت کوهستانی و جلگه تقسیم کرده و بموجب آخرین معاهده، ایران و عثمانی راجع باین حدود یعنی قرارداد ۱۹۱۴ قسمت غربی یعنی قسمت مسطح و پست آن ضمیمه، خاک عراق فعلی گردیده است و قسمت شمالی قصر شیرین یعنی تمام نواحی طوایف باجلان و طوایف شرف باینی که از جمله، طوایف کرد ایران محسوب میشدند از سرحدّ خارج و ضمیمه، خاک عثمانی یا عراق فعلی گردیده اند و شاید اگر مقاومت سنجایی ها و مجاهدات محلی مرحوم صمصام الممالک بکمک مأمورین دولتی ایران نبود سر حدّ ایران و عثمانی از حدود فعلی هم تجاوز کرده بیشتر منطقه، زهاب تا حوالی کوههای دالاهو و کوه بابا یادگار نیز جزو خاک عثمانی میگردد زیرا که عثمانی ها مدعی کلیّه، نواحی سرحدّی ایران تا حدود کردند بودند و مأمورین نظامی عثمانی مکرّر تا سرپل زهاب پیش آمده بجنگ یا تطمیع یا تحریک میخواستند این مناطق را بکمک و شهادت عشایر سرحدّی بچنگ آورند ولی در کلیّه، این وقایع و در هنگام عقد قرارنامه و تحدید حدودها سنجاییها که سر حدّ داری ایران در آن نواحی در این هنگام بآنها سپرده شده بود ایستادگی کرده و نگذاشتند سر حدّ ایران را پیش تر بیاورند و از آن جمله ناحیه، باغچه و قطار بود که کلیّه، آنها عثمانیها تصرف کرده بودند. سنجاییها علاوه بر آنکه نمایندگان دول ذیمدخل را بنوشتن صورت مجلس مذکور واداشتند قسمت باقیمانده، فعلی را نیز با کوشش هرچه تمامتر حفظ کرده، همچنان در تصرف دولت ایران نگاه داشتند.

علاوه بر شغل راهداری و سرحدّ داری این ناحیه که مدتّها از طرف دولت

بسنجابیها واگذار شده بود، رؤسای سنجابی با سوارانی که در آن زمان آنها را قره سوران میگفتند پیوسته در قلعه سبزی واقع در جنوب قصر شیرین بحفظ امنیت راه و سرحد می پرداخته اند. سالیان دراز مرحوم شیرخان صمصام الممالک که تنها کسی بود از میان مردان این نواحی که بلقب جناب از طرف مرکز مفتخر شده بود، در قصر شیرین حکومت میکرد و ضمناً سرحد داری کلّیه، آن نواحی بوی سپرده شده بود.

اوان حکمرانی صمصام الممالک در قصر شیرین که در آن موقع عنوان آن کمتر از حکمرانی کرمانشاه نبود مصادف با مهاجمات و تحریکات زیادی از طرف عثمانیها در نقاط سرحدی آن نواحی بود که در تمام این مدت صمصام الممالک بنحو احسن ایستادگی کرده با کمال تدبیر و قدرت برفع مشکلات محلی میپرداخت و پیوسته با ایل و عمله، خود حاضر و آماده بود و دقیقه ای غفلت نمیورزید حتی کمال مراقبت را داشت که چادرهای اردوی عثمانی که مدتها بآن نواحی آمده و میخواستند با وعده های بیجا و طفره روز بروز جلوتر آمده حق تصرفی در سرحدات ایران پیدا کنند ذره ای پیشتر نیاید و اگر مجاهدات و بی طمعی و تدبیر این مرد نبود شاید کوه پاتاق و تمام نواحی اطراف آن تا حدود کردند که امروز بمنزله، بزرگترین سدهای طبیعی و دفاعی و بمثابة، دروازه و قلعه، مستحکم غرب ایران بشمار میرود از ایران منتزع میشد و بتصرف دولت عثمانی در می آمد. در این باب قصه ها و خاطرات زیادی در میان اهالی این نواحی در باره، شیرخان شهرت دارد که علی العجاله از ذکر آنها خودداری میشود.

اساساً در باره، مناطق سرحدی ایران با دولت عثمانی، از زمان شاه صفی و سلطان مراد رابع سلطان عثمانی اختلافاتی موجود بود و از زمان نادرشاه تا قتل و غارت محمده بدست علیرضا پاشا حاکم بصره در زمان محمد شاه اگر چه دعاوی سرحدی باقی و نقاط سرحدی روشن نشده بود ولی قضیه همینطور مسکوت بود و در



اصغر خان بختیار رئیس ایل سنجابی

نامه ها و یادداشت های دولتین ایران و عثمانی «بقرار قبلی» از آنها تعبیر و یاد میشد و دولت عثمانی همیشه مبنی و ملاک خود را نامه ای میدانست که در شوال سال ۱۰۴۹ هجری قمری سلطان مراد رابع برای شاه صفی نوشته بود ولی در نظر اولیای دولت ایران آن نامه نامه، قابل اعتبار و صحتی بشمار نمیرفت.

در رجب سال ۱۲۵۴ هجری قمری در حین محاصره، هرات در زمان محمد شاه علیرضا پاشا حاکم بصره بنا بدستور دولت متبوعه، خود یا بر اثر پیشرفت و آبادی بندر محمّره که سبب ویرانی و از رونق افتادن بصره شده و این معنی بطبع وی گران آمده بود موقع را مغتنم شمرده غفلتاً محمّره را غارت و آنجا را تصرف کرد. پس از مذاکرات بسیار دولت عثمانی نه تنها مایل برد خسارات محمّره نمیشد بلکه در تمام سرحدات غربی ایران ادعاهای ناروا و تازه ای پیدا کرده بود و واگذاری بندر و لنگرگاه محمّره را برد و واگذاری نقاطی از سرحدات غربی ایران بخصوص زهاب و برسمیت شناختن شهر سلیمانیه را بملکیت دولت عثمانی منوط میدانست تا بالأخره در سال ۱۲۶۲ هجری قمری در ارزنة الروم عهد نامه ای شامل نه فقره میان سلطان عبدالحمید و محمد شاه بتوسط نمایندگان رسمی آن دو پادشاه منعقد و امضاء گردید اما پس از چندی دولت عثمانی نسبت با اجرای موادّ نه گانه عهدنامه، ارزنة الروم بنای امر را بطفره گذاشته و بعنوان اینکه بعضی از موادّ این عهد نامه محتاج بتفسیر و توضیح است اجرای آنرا منوط بقبول ایضاحات چهارگانه مربوط بچهار فقره از عهدنامه که بوسیله، سؤال از مأمورین واسطه یعنی دولتین روس و انگلیس بعمل آمده بود میدانست و چون میرزا محمد علیخان شیرازی سفیر پاریس که در این امر هیچ گونه مأموریت رسمی نداشته و باغواوی دولت عثمانی هنگام اقامت در استانبول آنرا امضاء کرده بود دولت عثمانی پافشاری کرده اجراء فقرات نه گانه، عهدنامه، ارزنة الروم را منوط بقبول ایضاحات چهارگانه میدانست بالأخره از طرف دولت ایران میرزا جعفر

خان مشیرالدوله و از طرف دولت عثمانی درویش پاشا تعیین گردیدند که بمناطق سرحدی برای تحدید حدود رفته مجالس مکالمه ای تشکیل دهند. در اینجا تنها بنقل فقره، دوم عهدنامه و ایضاح دوم که مربوط بمنطقه، زهاب و عشایر آن حدود است پرداخته و سپس برای روشن شدن مطلب و اطلاع از دعاوی طرفین در باره، زهاب عین تقریرات نماینده عثمانی و نماینده ایران و حکمیت نمایندگان دولتین روس و انگلیس را از روی یادداشت‌های میرزا جعفر خان مشیرالدوله که موسوم برساله، سرحدیه است (از نسخه، خطی متعلق باق‌ای عباس اقبال مدیر محترم مجله، یادگار) نقل میکنیم:

«... فقره، دوم- دولت ایران تعهد میکند که جمیع اراضی بسیطه، ولایت زهاب یعنی اراضی جانب غربی آنرا بدولت عثمانی ترک کند و دولت عثمانی نیز تعهد میکند جانب شرقی ولایت زهاب یعنی جمیع اراضی جبالیّه، آنرا مع دره، کنند بدولت ایران ترک کند و دولت ایران قویاً تعهد میکند که در حق شهر و ولایت سلیمانیه (۱) از هر گونه ادعا صرف نظر کرده بحق تملکی که دولت عثمانیه در ولایت مذکور دارد وقتاً من الاوقات یکطور دخل و تعرض ننماید و دولت عثمانیه نیز قویاً تعهد میکند که شهر و بندر محمره و جزیره الحضر و لنگرگاه وهم اراضی ساحل شرقی یعنی جانب یسار شط العرب را که در تصرف عشایر متعلقه، معروفه ایرانست بملکیت در تصرف دولت ایران باشد و علاوه بر این حق خواهند داشت که کشتیهای ایران بازادی تمام از محلی که شط العرب ببحر منصب میشود تا موضع التحاق حدود طرفین در شهر مذکور آمد و رفت نمایند.»

۱- بعد ها دولت عثمانی با آنکه برای همیشه از دخالت در محمره و جز آن صرفنظر کرد، ولی چون باز در مغرب ایران و درمیان عشایر ساوجبلاغ مگری تا ماکو تحریکاتی علیه ایران میکرد، اولیاء دولت ایران هیچگاه از شهر سلیمانیه که ملک طلق ایران است صرفنظر نکردند و من در رساله، علیحده ای استدلال کرده ام که شهر سلیمانیه (یعنی کردستان عراق فعلی) برای ابد متعلق بایران و جزو خاک تاریخی و طبیعی ایران است... «محمد مگری»

«سؤال دوم (۱) - دولت عثمانی سؤال میکند از شرح باقی آن فصل که در باب عشایر حقیقی تبعه دولت ایران که آنها میتوانند سکنی داشته باشند نصف آنها در



سمصام الممالک شیر محمد خان سنجابی در پای قلمه جوالمیری در حدود سال ۱۲۲۰ قمری که حاکم قصر شیرین و سر حددار بوده است با کتابچی خان و جمعی از مأموران اکتشاف نفت انگلیس

خاک ایران باشند و نصف آنها در خاک عثمانی در این حالت ایران میتواند آن خاک عثمانی را متصرف شود و بآنها تعلق یابد و چندی بگذرد دولت ایران آن زمین عثمانی را متصرف شود.

جواب سفرای متوسطین؛ مأمورین دولت ایران بهیچوجه نمیتوانند بدست

۱. نقل از رساله سر حدیه میرزا جعفرخان مشیرالدوله نسخه خطی متعلق باقای عباس اقبال. میرزا جعفر خان این قسمت را از سواد استیضاح دولت عثمانی و ایضاحات سفرای واسطه موافق قلمداد میرزا محمد علیخان نقل میکند و گویا اصل فارسی آنرا در دست نداشته و بهمین جهت عبارات آن قدری مغشوش است.

بیاورند مملکتی را که در سمت یمن شطّ العرب است نه زمینی را که در سمت یسار است و متعلق بدولت عثمانی است اگر چه عشایر ایران نصف یا همه در طرف دست راست یا اراضی دست چپ که تعلق بعثمانی دارد سکنی کرده باشند».

درویش پاشا قبل از اینکه در مجلس مکالمه، دول چهارگانه حاضر شود قبلاً ناحیه، قطور را متصرف شده و شروع بتحریکاتی در تمام نقاط سرحدی ایران و عثمانی نمود، میرزا جعفرخان مشیرالدوله از این عمل مکدر شده بهیچوجه تا قبل از ردّ ناحیه، قطور بدولت ایران حاضر نمیشد که در مجلس مکالمه حضور بهم رساند، بالأخره پس از وساطت مأمورین متوسطین روس و انگلیس در سال ۱۲۶۸ مجالس متعدّد مکالمه تشکیل گردید. در این مجالس درویش پاشا نهایت اشکال تراشی را کرده و در دعاوی مربوط بدولت خود مبالغات و سفسطه های بیشمار میکرد چنانکه میرزا جعفر خان مشیرالدوله در این باب در رساله، مذکوره، خود چنین مینویسد:

«...اراضی زیر بند پشتکوه را چنانکه حرکت و گردش درویش پاشا دلالت میکند از توابع عراق عرب و ایوان و سومار و پشته گیلان و بر پلنگ و عموم مراتع قشلاقیه، عشایر و طوایف ایلات کرمانشاه را بنحوی که صحبت درویش پاشا در مجالس زهاب اشعار و ایهام داشت با اینکه از مبدء حدود تا اینجا ابدأ و هیچوقتی دولت عثمانیه و مأموران آن دولت مدعی هیچیک از اراضی مفصله و املاک مزبوره نشده حتی در مجالس ارزنة الروم نیز ذکری نکرده اند از توابع مندلیج، و دیره و قلعه شاهین و بشیوه و کلین کرمانشاهان را چنانکه درویش پاشا صراحة در مجلس زهاب ذکر نمود از توابع زهاب... محسوب و از جمله، ممالک عثمانیه معدود داشته از دولت ایران مطالبه مینمود...»

ترجمه، تقریر درویش پاشا مأمور دولت عثمانی که بتاريخ هفتم شهر ربیع الأول سنه ۱۲۶۸ در مجلس مکالمه، زهاب در ضمن نوشته ابراز و قراءت شده چنین است:

«معلوم است که باقتضای معاهده، اخیره اراضی جبالیّه، سنجاغ زهاب یعنی

شرقیه، آن بطرف دولت ایران و اراضی بسیطه یعنی غربیه، آن بطرف دولت علیّه خواهد ماند. نظر باستکشافات من که این دفعه وقوع یافته است اراضی جبالیه، سنجاغ مزبور یعنی شرقیه، آن عبارت از کوه داله هو و کوه ساراوند است که در پشت درنه اتفاق افتاده و همچنین عبارت از سایر کوههای مرتفعه واقع در آن نزدیکیهاست و اراضی بسیطه یعنی غربیه، آن عبارت از اراضی بسیطه واقع در سمت بالا و پایین کوه بان زرده و از صحاری واقع در مغرب کوههای درنه و شمال کوه داله هو از مسطحات شیخان و میدان و قوره تو است اگر چه در درون این اراضی بسیطه اینجا و آنجا تپه های خرد و بزرگ و یک دوتا اراضی مرتفعه که کوه میتوان گفت هستند و لکن قطع نظر از اینکه آنها هم بکوههای درنه و ساراوند و داله هو بحکم تپه های کوچک داخل خواهند شد همگی در طرف غربی سنجاغ مزبور و میان اراضی بسیطه، آن اتفاق افتاده اند همچنانکه در مابین کوههای مذکوره داله هو و ساراوند و درنه و بالای آنها نیز اراضی بسیطه بسیار هست بدین تقدیر نظر بمضمون عهد نامه سلسله کوههای مذکوره داله هو و ساراوند و کوههای حوالی درنه بطرف ایران و کافه، اراضی واقع در جانب غربی و غربی شمالی آن بطرف دولت علیّه میماند. حدّ فاصل اراضی طرفین از سر میل شروع کرده با قتل موسوم به بله کی و دروند چو و کله سیاو و کانی کلبعلی که در دامنه، جانب غربی جنوبی داله واقع هستند رد شده از کدوک در تنگ که در طرف غربی ریجاب است و از قلّه، موسوم به بنوایاران که در مشرق قریه، یاران است گذشته بالتزام قلّه از تنگه، بابا یادگار قدری بشرقی شمالی پیچیده باز بهمان قلّه، موسوم بسرانه و از آنجا از بالای پرتگاهها و قلبیهای (!) بلند رو بشمال کوه داله هو مرور کرده بمحلّ موسوم بقلعه زنجیر و از آنجا بکوه بنی گز که از سلسله کوههای جانب غربی درنه معدود است برخورداره پس از آن بجانب شمال برگشته از محلّهای موسوم به سیاتااور و خره ره و بالای سلسله کوههای خانه شور گذشته بکوه موسوم به بیژل رسیده بحدود سلیمانیه برمیخورد پس در این صورت

بالای کوه بزرگ داله هو و نفس درنه و حوالی آن و تمامی کوههای بزرگ واقعه در آن حوالی و صحرای میرا وا و تمامی صحاری و مراعی و قری و نواحی واقعه در مابین آن کوهها بانضمام درّه، کردند بطرف دولت ایران و جاده، طاق که از سر میل تا دره، ماراسبان پایین می آید با قریتین یاران و زرده که در روی کوه بان زرده واقعد بانضمام باغات قریه، ریجاب که در سمت غربی کدوک در تنگ اتفاق افتاده اند و نواحی کلین و دیره و قلعه شاهین و بشیوه و زهاب و جگیران و پشتکیف و صحاری دشت لیل و دشت مورد و دشت حر و وان سرو کیسله و هوله و خانه شور واقع شده اند کافه بطرف دولت علیّه میماند و همچنین تمامی اراضی و مزارع و مراعی و محلّهای موسوم به شیخان و حورین و هر شل و میدان و قوره تو و قصر شیرین نیز کافه با توابع و لواحق بالطبع بطرف دولت علیّه خواهند ماند.»

سواد تقریر میرزا جعفرخان مشیرالدوله نماینده، ایران که بتاريخ هفتم شهر ربیع الأوّل سنه، ۱۲۶۸ در مجلس مکالمه، زهاب در ضمن نوشته ابراز و قراءت شده است؛

«دیروز که جناب پاشا در مجلس مکالمه بخلاف معمول از ابتداء کردن بادّعی خود در تعیین خطّ سرحدّ ولایت زهاب نکول فرموده باینجانب تکلیف مبادرت نمودند جناب مأمورین متوسطین هم بجهت رفع این تکلیف بیحساب و پیشرفت کار چنین مصلحت دانستند که هر دو خیال و ادّعی خود را نوشته یکدفعه در مجلس امروزه ابراز نماییم لهذا لازم آمد که مخلص نیز سعی کرده مکنون خاطر اولیای دولت متبوعه، خود را بطور غایت اختصار موافق نص صریح عهدنامه بیان نماید. اولاً ضرور نمیدانم که بخاطر جناب پاشا و جناب مأمورین متوسطین که من جمله یکی در حین انجام قرار نامه ارزنتالروم معین و حاضر بود اخطار و تذکار کنم که ما حالا در اینجا برای تقسیم تمامی ولایت زهاب جمع شده ایم نه برای قسمت کردن این پارچه زمین که از چادرهای خودمان ملاحظه میکنیم. البته ولایت زهاب را مهندسین جناب پاشا دیده و مشاهده کرده اند که حدّ غربی و شمالی آن رودخانه، دیاله مشهور بسیروان است از محلّی که رودخانه، ضمکان برودخانه، مزبور ملحق میشود الی التحاق رودخانه، الوند که منبع

آن دره، ریجابست و از میان شهر قدیم حلوان میگذرد بروودخانه، مذکوره و حدّ جنوبی آن رودخانه، الوند است وحدّ شرقی آن از طرف غربی بعضی ملحقات سلسله، شمالی داله هو و رودخانه، ضمکان است. اگر چه مباشرین دولت عثمانیه الآن بلوکات معتبره، زهاب را که عبارت از حاجی قرا و دکه و قلّه و بن کوره و غیره باشد بخیال اراضی بسیطه، غربیه متصله ضبط و تصرف کرده اند و لیکن در تقسیم کردن ولایت زهاب و طراحى سر حدّ آن که باید در میان دو دولت قوی شوکت اسلام ابدالدهر باقی و برقرار بماند موافق مفهوم و نص صریح قرار نامه، آخری در داخل نمودن بلوکات مزبوره که مابین التقای دو رودخانه مذکوره واقع است بگفتگوی حال نمیتوانم بخیال خود هیچ شك و شبهه راه دهم اکنون که بخیال خود موافق حقّ و حقیقت حدود ولایت زهاب را بدون زیاده و نقصان بیان نمودم بالمآل مضمون قرار نامه و نص صریح آن که اراضی شرقیه جبالیه تمامی ولایت زهاب بدولت ایران متعلق است و اراضی بسیطه، غربیه بدولت عثمانیه زحمت افزا می‌شوم که جناب پاشا و حضرات مأمورین متوسطین بدون شكّ و شبهه البته ملاحظه کرده اند که اراضی شرقیه جبالیه از کجا بکجا گرفته و بکدام محلّ منتهی میشود لهذا ادعای مخلص برای حدّ جبالیه، شرقیه ولایت زهاب باینقرار است که خطّ سر حدّ از طرف جنوبی آقداغ کوچک کنار رودخانه الوند مقابل بسلسله، کوههای بازی دراز که در آنجا بکوه گج مشهور است شروع مینماید و از هر جا با قلّه، سلسله کوههای آقداغ بزرگ و قشقه تا امتداد آن بمحلّ اتصال رودخانه قوره تو برود سیروان و از آنجا با رودخانه سیروان تا محلّ التحاق رود ضمکان بروودخانه مذکوره منتهی میشود و این خطّ تمامی سر حدّ جبالیه شرقیه ولایت زهاب را بیان مینماید اگر هر کس بیک طرفه العین نظر کند بلاشک خواهد دید که طرف شرقی خطّ مذکور همه عبارت از کوه و درّه و جبال متصله است و بسیطه، غربیه، متصله در طرف غربی خطّ محدود خواهد بود و این ادعا کلاً مطابق معانی صریحه و واضحه قرار نامه، ارزنةالروم است و این چنین خطّ و قرارداد فقط میتواند آن معابر و گذرهای جبالیه که باندرین مملکت ایران وسیله، تردّد است از تجاوز غیر مصون و محفوظ دارد وشک نیست که منظور اصلی دولتین فحیمتین متوسطین از

قرارنامه، ارزنتالروم حفظ کردن همین معنی بود که دولت ایران را از هجوم غیر مترقبه و اتفاقیه، دولت عثمانیه محفوظ دارند. چون بر حسب عهدنامه آنچه متعلق بسرحدّ ولایت زهاب و در این مقام لازم بود بطور اختصار اظهار شد حالا چنین لازم میدانم که برای توضیح مطلب فقره، در خصوص قریه، خرابه زهاب که زراعتگاه و فضای آن قریب بیک فرسخ از مشرق بمغرب و یک فرسخ و نیم از جنوب بشمال است ذکر نمایم. قریه، خرابه، مزبوره در دامنه، کوه بلند و بزرگ مشهور بگامیشان بوضعی واقع است که گوشه، بالای همان قریه بکوه مزبور چنان متصل است که گلوله، طپانچه میرسد و بقدر چند دقیقه راه در طرف شرقی قریه، مزبوره یکی از گذرهای جبالیّه معتبره که باندرون مملکت ایران امتداد می یابد واقع است و اگر بخلاف قرار نامه اتفاقاً محلّهای مزبوره بتصرف دولت عثمانیه بیاید ضرر بیحدّ و فاحش برای دولت ایران خواهد داشت و اگر بالفرض نص صریح قرارنامه برای سند تمامی ادّعی مخلص در دست نبود باز بدوستان لازم می نمود که از برای رفع چنین ضررکلی بانصاف و درستکاری جنابان مأمورین متوسطین مستمسک باشم تا مملکت دولت متبوعه، خود را از حدوث چنین محذور محفوظ دارم و بخاطر جناب ایشان بیاورم که محض ملاحظه، آزادی کشتیهای بصره در شطّ العرب و زیادتی قدرت و قوت دولت عثمانیه در آن سرحدّ توسط میکردند که امنای دولت ایران چندین فرسخ نخلستان معظم و محلّ زراعت معتبر ملک مخصوص عشیرت چعب را در طرف یسار شطّ العرب بخلاف نصّ قرار نامه بدولت عثمانیه واگذار نمایند بنابراین تعیین صریح حاصل است که جناب مأمورین متوسطین برای سیانت و انضباط معابر و گذرهای جبالیّه ولایت زهاب این ادّعی مخلص را که کاملاً با نصّ صریح قرار نامه مطابق است قبول نموده بدون ذره، زیاد و کم بدولت علیه، ایران واگذار و مناسب خواهند دانست.

این خیرخواه بیان نمودن حقیقت امر موافق نصّ قرار نامه و قطع کردن طمع خود از حرص وادّعی های زیاد سعی تمام نمودم که نوشته، خود را حسب المقدور مختصر کنم



از راست به چپ: ۱- محمد سنجایی از طایفه یزاز، ۲- حیدر خان سنجایی از طایفه قلی، ۳- مرحوم موصوم الممالک سنجایی، ۴- مرحوم نورماقنیرما والی کرمانشاه، ۵- سردار ناصر سنجایی، ۶- مرحوم سردار بهتدر سنجایی، ۷- سالار ظفر سنجایی، ۸- آقای رشید هاشمی گورزان، ۹- فتح الله خان سنجایی

زیرا که اولیای دولت ایران هرگز چنین خیالات خلاف ندارند و لکن فراموش نباید کرد

که ترك کردن دولت علیّه، ایران حقّ و ادّعیای چندین ساله، خود را درخصوص ولایت سلیمانیه متعلّق است بدون كم و كسر و انجم رسیدن قرار نامه ارزنةالروم چنانكه پیشتر ذكر کرده ام كه جناب مأمورین متوسطین چنین مصلحت میدیدند كه چندین فرسخ نخلستان و ملك حقّ دولت ایران را بخلاف نص قرارنامه بدولت عثمانیه واگذار نمایند لهذا البته تمامی ادّعیای اینجانب را كه برای حفظ و حراست معابر و گذرهای جبالیّه، مذكوره كه بجهت مملكت ایران متمدّ میشود قبول و صلاح خواهند دانست و بهمین جهت و دلیل ادّعا مینمایم سلسله كوهها و خطّ طراحي سر حدّ ولایت زهاب كه بیان نموده ام مطابق خلقت زمین و موافق نصّ قرار نامه، اخیر است. انتهى»

ترجمه، تقریر جنابان كلنل چريكاف و كلنل ویلیومس واسطه، روس و انگلیس در باب سرحدّ زهاب كه در مجلس بیست و ششم ربیع الاول سنه ۱۲۶۸ بفرانسه بیان نموده اند:

«مأمورین متوسطین پس از آنكه ادّعاهای متعلّقه بسنجاغ زهاب مأمورین اسلام را استماع كردند برای اینکه حقیقتاً منطوق عهدنامه، اخیره، ارزنةالروم كماهو حقه مجری گردد لازمه، تفحصات محلیّه را مرعی داشته كمال دقت و تأمل را در ادّعاهای مذكوره نمودند علیهذا بر حسب رأی مأمورین متوسطین ادّعاهای مأموردولت علیّه، عثمانیه كه از قلل كوههای بزرگ نزدیک بحدود شرقیه، زهاب گذشته است كآنه هیچ محلّ سنجاغ مزبور را بایران وانمیگذارد واز طرف دیگر ادّعاهای مأموردولت علیّه، ایران بدولت عثمانیه چیزی ترك نمیكند مگر اراضی مسطحه، كآنه در اواخر جهت غربی سنجاغ مزبور را. ملاحظه و مقابله، ادّعاهای طرفین مأمورین متوسطین را باین واداشت كه وضع طبیعی اراضی سنجاغ زهاب را بطوریکه مطابق عهد نامه باشد تصوّر عموماً نمایند و چنین مناسب میبینند كه اولاً صوراجمالی طپوغرافیه را ظاهر ساخته پس از آن جهت تقسیم انسب سنجاغ مزبور رأی خودشان را مطابق قواعد عقل و

حکمت از صور مذکوره تحصیل کنند. سنجاغ زهاب مرکب از سه قطعه مختلفه است: قطعه اولی در طرف شرقی سنجاغ عبارت از کوههای بلند و برخی درّه ها و شعب کم ارتفاع متفرعه از کوههای مزبوره است که حدّ فاصل این قطعه و دو قطعه دیگر از رودخانه، سیروان ابتدا کرده با سلسله های کوههای بموبه بان زرده گذشته بمحلّ موسوم به طاق گرا منتهی میشود و قطعه ثانیه که متصل بقطعه، اولیست سلسله، برخی کوههای متوازیه و متوسطّ الارتفاع از قبیل باغوه کوه و آسنگران و بیشکان و آقداغ و امثال آنها از میان آن گذشته و در میان این سلسله بعضی اراضی بسیطه و بعضی بسیطهای کائنه در اراضی مرتفعه موجود است که حدّ غربی این قطعه از آقداغ میگذرد و این قطعه را موسوم بقطعه، وسطی میداریم و پس از اینها قطعه ثالثه، که در طرف مغرب واقع است عبارت از اراضی مسطحه ایست که از نشیب غربی آقداغ بمحلّ التحاق دو رودخانه، سیروان و الوند و بسواحل داخلیّه، آنها ممتدّ میشود و در این اراضی مسطحه بغير از سلسله موسوم به جبل مروارید که نسبت بکوههای واقعه در قطعه، ثانیه هم کم ارتفاع تر است کوه دیگر نیست. در این صورت بر حسب اقتضای بیانی که موافق اصول طیوغرافیّه بعمل آمد مأمورین متوسطّین گمان میکنند که هیئت و اسلوب قطعه، اولی و ثالثه بدرجه، ظاهر و آشکار است که بر وفق عهدنامه تقاضای ترک آن محلّها بکدام طرف جای شبهه نمیشد. آمدم بقطعه، وسطی که ادعاهایی که از طرفین منتفعین نسبت بقطعه، مذکوره اعلام شده است بی اساس نیست ادعای دولت ایران بعلت بودن چندین سلسله کوههای معظم در آن قطعه و ادعای دولت عثمانیّه بواسطه، کائن بودن پاره اراضی مسطحه و اراضی مرتفعه، مسطحه در پایین آن کوهها میباشد بنابراین مأمورین متوسطّین باقتضای کمال اصلاح ذات البین بیان کردن رأی خودشان را که مؤسس بکمال اعتدال و منطبق بتصورات جغرافیّه است واجب ذمه، خود میدانند همچو که آنها تکلیف میکنند خطّ فاصلی را که ابتداء از طرف نقطه، شمالی ولایت مذکور از جایی که سلسله، کوه بمو برودخانه سیروان متصل میشود شروع کرده واز آنجا رو بجانب جنوب با قله کوه مذکور بمو بقلعه، کوهی که اصل بمو تعبیر

میشود گذشته دائماً با سربلندیها بکوه باخوه کوه رفته از آنجا بغربی جنوبی میل کرده از روی قلّه سلسله، آسنگران و علی الدوام از روی ذروه ها گذشته برودخانه الوند که نهایت جنوبی خطّ فاصل است واصل میشود و از آنجا با مجرای رودخانه، مزبوره رو پایین رفته بسر خطّی که من بعد بمندلیج تکلیف خواهد شد برمیخورد.

اسامی این سلسله ها و ذروه ها اگر چه در فوق بر سبیل اجمال ذکر شده ولكن خطّی که در روی خریطه باید کشیده شود تفصیلات آنها را بیان خواهد کرد همه، اراضی واقعه، در طرف شرقی این خطّ تکلیف شده یعنی دره، شمیران و تنگه، دربند خان و پشتکوه بعبارة آخری پشتکیف و دره، جگیران و دشتهای زهاب و سرپل و بشیوه و درّه های قلعه شاهین و دیره و کافه، اراضی واقعه درجانب شرقی اینها بدولت ایرانیّه میماند و تمامی اراضی واقعه در طرف غربی خطّ مرز یعنی صحراهای هرشل و حورین و میدان وشیخان و سرقلعه و دره، قوره تو و بسیطهای مرتفعه کائنه در مابین سلسله، آسنگران و قصر شیرین الی رودخانه، الوند و کافه، اراضی واقعه در جانب غربی اینها بدولت عثمانیّه میماند.

نتیجه، کلام مأمورین متوسطین تفصیلات چندی را درخصوص تصوّرات جغرافیّه که در هر حال مراعات آن در حدود واقعه، مابین دو دولت لازم است از جمله، واجبات میدانند. خطّی که تکلیف شده است معابری را که بدرون ممالک ایران ممتدّ میشود بدولت مشارالیها تأمین میکند و برای عشایر ایرانیّه نیز که درکوههای این جوار ساکن هستند مرعای زمستانی داده اسباب معاش آنها در محلّ موسوم بسر پل نیز پیش از آنکه بممالک عثمانیّه مرور کنند مینماید و در باره، دولت عثمانی خطّ مذکور اراضی واقعه در جوار سیروان را تا بمو و اراضی واقعه در سمت پایین رود الوند را همگی بهم متصل و ملک عثمانی میسازد و فیما بین ایلات ایران و خانقین که اقرب آبادی ملک عثمانیّه بحدود است تل و ماهور واقعه در مابین قصر شیرین و سر پل و بمو را حایل مینماید.

در این صورت دو مملکت همجوار در این حوالی باطمینان تام مقابل مایل خواهند گشت و تصادم محتمل الوقوع عشایری که در حسب تجربه های ماضیه میان دو دولت



ردیف جلو از راست بچپ: کتابچی خان (شخصی که دارای شاپو و بازویند سیاه است)،
صمصام الممالک (در وسط)، شیخ الملك کرمانی

اسلام مایه، مشاجره و اختلافات و مصدر پاره، حرکات خلاف میبودند کمتر واقع خواهد گشت. انتهی».

چنانکه ملاحظه شد عثمانیها قسمت عمده، زهاب را بنام مناطق غریبه و مسطحه، زهاب باستناد عهدنامه، ارزنة الروم ادعا داشتند بهمین جهت هیچوقت نتیجه ای از این مجالس گرفته نشد و نمایندگان دول اربعه متفرق شدند تا بالأخره پس از چندین بار مذاکره در سالهای مختلف آخرین کمیسیون تحدید حدود در سال ۱۹۱۴ بریاست اعتلاءالملک و حضور و حکمیت نمایندگان روس و انگلیس مرز فعلی جدید معین گردید و بعد در معاهده، سرحدی ایران و عراق در تاریخ سیزدهم تیر ماه ۱۳۱۶ شمسی عین آن باستثناء بعضی تغییرات جزئی تأیید شد و بتصویب دولتین ایران و عراق رسید.

چون در مبحث مربوط بایل گوران و کلهر از کلیه، مناطق زهاب و جغرافیای آن بحث خواهد شد در اینجا تنها بذکر مناطق متعلقه، بسنجاییها بطور اختصار میپردازیم؛ ناحیه، آقداغ- آقداغ دنباله، کوهها و مرتفعات زهاب و در حقیقت از شعب سلسله های غربی ایران یا باصطلاح محلّ از شعب کوه دالاهو است دارای زمینهای هموار و مراتعی سبز و خرم. آقداغ در مغرب قصر شیرین واقع شده و جز کوه مرید ارتفاع چندانی ندارد.

قلعه سبزی- این ناحیه در جنوب قصر شیرین واقع شده و خالصه، دولتی است مرگب از دهات و مزارع و مراتع متعدّد و دهات عمده، آن عبارتند از؛ ده قلعه سبزی که در مرکز این ناحیه واقع است و ده های درون جق (بفتح دال و واو و کسر جیم و سکون راء و نون) و قلعه شامولک (بکسر لام) و ده سید فتوح و خر ناصر خان (بکسر خاء و تشدید راء).

آب مهمی که از ناحیه، قلعه سبزی عبور میکند همان آب الوند است که از کوههای شمالی سرپیل و از ریژ آب سرچشمه گرفته در نزدیکی خانقین برود دیاله میریزد.

رعایا و ساکنین دهات قلعه سبزی سنجاییهاوند و در زمان پیشین که حکومت قصر شیرین و سرحدّ داری غرب بحدّ مدیدی برؤسای طایفه، سنجایی واگذار شده بود ناحیه، قلعه سبزی هم که پیوسته خالصه، دولتی بوده است برای محلّ سکونت قسمتی از سنجاییها اختصاص داده شده بود و همیشه قلعه سبزی یکی از مراکز مهم سرحدّی ایران محسوب میشده و در این ناحیه تصادمات با طوایف عثمانی و عراقی اتفاق می افتاده است.

ده قلعه سبزی در کنار جاده واقع است و همیشه مرکز قره سوران و سواران سنجایی که برای حفظ امنیت راه و سرحدّ در آنجا اقامت داشته اند بوده است. از ده های معروف دیگر قلعه سبزی خسروی است که سابقاً نام دیگری داشته و امروز از لحاظ سرحدّی حائز اهمیت است، همچنین ده های گرسد (بفتح گاف و تشدید راء) در کنار رود الوند و ولدکشیا در همین ناحیه.

باغچه و قطار-این قسمت در جنوب ناحیه، قلعه سبزی و شامل ناحیه، وسیعی بوده که قسمت عمده، آن در خاک عراق فعلی تا حدود جبل قزل رباط ادامه می یافته است و بطوریکه قبلاً اشاه شد طوایف عراقی در این قسمت مزاحم استفاده، سنجاییها از محلات خود بوده و غالباً اجازه، ورود بایشان را نمیداده اند. بعلاوه بعضی طوایف عراقی در این حدود دهات و مساکن ثابتی برای خود ایجاد کرده و در نواحی مزبور استفاده، مالکانه مینمایند. مهمترین دهات مزبور که جدیداً بتوسط رعایای عراقی احداث شده ده معروف به شفیع خان و ده نیکند (بفتح نون و کاف و سکون نون) و ده محمد خدر است.

کوههای باغچه و تمام ناحیه، قطار فعلاً در خاک عراق واقع است و قسمتی که در ایران باقی مانده است مراتعی است که دارای ده و آبادی نیست و در محلّ اسامی مخصوصی بآنها داده شده است.

مهمترین این مراتع عبارتند از محلّ هفت تپان و بان کیانه (بکسر کاف) و میان آب که رود خانه، معروف به چم کنگاکش از آنجا عبور میکند و بنفت شاه که یکی از نواحی فعلی سرحدّی و متعلّق بسنجاییها بوده است منتهی میشود. همچنین محلّ کن کبود و بابا آدم و تق تق (بفتح تاء اول و دویم) و مراتع دارخور و مراتع و محلّ گران (بفتح کاف فارسی) و محلّ خرمرده و چقاسرخ و هولکان و خان لیلی و کل حسین و تنگاب.

شک میان در مشرق این ناحیه و برپلنک جزو نواحی گیلان از محال طوایف کلهر بشمار میرود.

مراتع زهاب-جلگه زهاب یکی از حاصلخیزترین و پربرکت ترین نواحی ایران است و آن در شمال قصبه، سرپل و در دامنه، کوههای دالاهو واقع است. حاصلخیزی زهاب بحدیست که ممکن است تا سه محصول در یکسال از یک زمین برداشت و بذری پنجاه بذر بهره، متوسط زمینهاست ولی متأسفانه در این ناحیه باستانی بعضی دهات کوچک آبادی و زراعت و کشت و کار حسابی نیست و اکنون بیشتر ناحیه، زهاب بصورت مرتع درآمد و علف آن در اوایل بهار بطوریست که در بعضی جاها اسب در خلال آن ناپدید میشود. این ناحیه، حاصلخیز که خالصه، دولت و محلّ مرتع طوایف گوران و سنجایی بوده است در ازاء بعضی املاک خوانین کلهر که ضمیمه، املاک شاه سابق شده بود بکلهرها واگذار گردیده است و اکنون قسمت عمده، آن در تصرف ایشان است. دهات معروف این ناحیه کلاره (بفتح کاف و راء)، برخ باران (بفتح باء)، تنک حمام، قلمه (بفتح قاف و لام و میم)، پس پس (بکسر هر دو باء فارسی)، پیران و دستک اند.

مالکیت اراضی- در پایان مبحث مربوط بمحلّ بیلاق و قشلاق سنجایی لازم است این نکته توضیح داده شود که قسمت عمده، ایل سنجایی از مالکیت و زمینهای

مزروعی متعلق بخود محرومند و در املاک متعلق بملکین شهری یا خالصه دولت بامر زراعت و گله داری اشتغال دارند .

قسمت عمده مالکین سنجابی از اوایل تشکیل ایل، خوانین سنجابی بوده اند و



از چپ بر راست، حسینخان سالارظفر-مرحوم سردار مقتدر-سالار مقتدر با جمعی از صاحب منصبان آلمانی هنگام مهاجرت در خاک عثمانی

اساس این املاک از زمان مرحوم حسن خان سنجابی و پسر او محمد رحیم خان (در اواخر سلطنت محمد شاه و اوایل سلطنت ناصرالدین شاه) نهاده شده است و بر اثر همت و پشت کار و چندین تصادف مساعد توانسته اند املاک زیادی را مالک شوند .

مرحوم علی اکبر خان سردار مقتدر در یادداشتهای خود که نسخه آن نزد آقای دکتر کریم خان بختیار سنجابی موجود است مینویسد : «...بختیار خان حتی بقدر قبریك نفر زمین و ملکی نداشته است و همه وقت در املاک مالکین کرمانشاهان زراعت میکرد و هر چند تلاش میکند جای چند جفت زمین بخرد برایش ممکن نمی شود . شنیده ام که همیشه میگفته که کاش بقدر جای یکدستگاه خانه و زمین میداشتم تا اگر میگفتند از این جا بکوچ میگفتم ملکم است در ملک خود ساکنم و کوچ نمی کنم

ولی آرزویش بعمل نیامده فوت کرده است، بعد از بختیار خان حسن خان چند سالی بدون ملك در املاك مالکین مشغول زراعت بوده و بیشتر در سه تپه، قلعه دارابخان زراعت مینموده و خودش دو جفت گاو داشته است. البته نیک بختی با هر کسی هم آغوش شود همه چیز باو میدهد. يك سال در صورتیکه بارندگی بسیار کم بوده خرمن گندم وی در سه تپه برکت میکند سیصد خروار گندم از آن خرمن عاید حسن خان و صاحب ملك میشود. حسن خان آنچه برای خودش نان و تخم لازم بوده نگاه داشته باقی گندم را بمالکین ماهیدشت بوام میدهد، آنها هم بتقاوی برعیت میدهند. اتفاق می افتد که سال آینده باید سر خرمن گندم قرضی را مالکین ماهیدشت بحسن خان بدهند گندم يك من يك قران و پنج شاهی و گرانی خیلی سختی بوده که هنوز معروف است، اهالی کرمانشاهان و کردستان و همدان از گرسنگی میمیرند خیلی از صاحب ملك ها در مقابل همان گندم املاك خود را بحسن خان میفروشدند، حسن خان صاحب چندین دهکده ملك میشود و بواسطه داشتن گندم و دادن تقاوی رعیت و زارع زیادی برایش جمع میشود. املاكش خیلی آباد بوده است، در سالهای اول املاکی که خریده از اینقرار بوده: دو دهکده، چگینی و چهار دهکده، خورنه و بابان و کوزران و بندار. ر. سالهای بعد علی حسن و زالواب و بیردا و عمروآباد و قباخ تپه و چلبی و بابان و بزیزخانی و نوروله و ملکشاه و خیبر و میرعزیز و هشویلان و دوآب و چقاخزان و تیران و قلعه را هم میخرد.

بابان و قلعه، عزیز خانی را بعزیزخان و خدا مروت خان و قباق تپه و چلبی را بعلی اکبر خان پسران مهدیخان و علی حسن را بابراهیم خان برادرش و کوزران را حیدرخان و میرعزیز را بکرمخان و بندار را بخوانین اللهی خانی و سراب تیران را باعظم خان عزیزخان و چقاخزان را بشفیع خان برادر عزیزخان و عمروآباد را بصفر خان که همه از خوانین سنجابی و بستگان نزدیک او بوده اند بقیمت نازلی میفروشد و بتدریج قیمت را از آنها میگیرد.

املاکی که برای او باقی میماند از اینقرار بوده: بابان و دهکده های خورنه و

ملکشاه و خیبر و دهکده های چگینی و زالواب و نوروله و هشیلان یا هشیلان و جلوگیره و دوآب. بعدها دهات خانلیه و گومشتر شادی آباد را در خاک کردستان میخرد و در صفحه، کرمانشاهان اول متمول میشود...»

از همان زمان سایر خوانین سنجابی در این ناحیه کم و بیش دارای املاکی شده اند و عدّه ای از کدخدایان سنجابی نیز املاکی خریده اند ولی بتدریج قسمتی از این املاک مانند دهات خورنه و باکلانی و دهات بندار و زالواب و شالی آباد از دست خوانین سنجابی خارج شده است چنانکه عدّه، املاکی که فعلاً بطور مالکیت در دست خوانین و کدخدایان سنجابی است زیاد نیست و بیشتر دهات متعلق بمالکین و سرمایه داران شهری است و سنجابیها اغلب رعیت و زارع آنها یند.

در این ناحیه اصولاً نوع مالکیت اربابی و عمده مالکی است و استثناء آن فقط دو ناحیه، «عبّاسوند» و «برزه و چنار» سنجابی است که بترتیب خرده مالکی رعیتی است و بیشتر اراضی متعلق بزارعین سنجابی است و این ترتیب خرده مالکی در میان مردم این دو ناحیه از زمان قدیم متداول بوده و هنوز هم بدان کیفیت باقیست. بطور خلاصه سنجابیها از لحاظ نداشتن املاک و محلّ زندگی مستقلّ مربوط بخودشان چه در ناحیه، بیلاق چه در ناحیه، قشلاق در زحمت اند و همین موضوع باعث عدم رشد و توسعه و پیشرفت اصلاحاتی بوده که همواره مورد نظر آنهاست مانند ایجاد و تأسیس مدارس و بیمارستان و سایر اصلاحات ضروری.

در گذشته نظر خوانین سنجابی بر این بود که در محلّ بیلاقی خود املاکی که دارای وسعت زمین و آب کافی باشد بطور شرکت خریده آنرا بصورت مرکز اجتماع و بازار یا شهر درآوردند بطوریکه بیشتر کدخدایان و خوانین در آنجا ساکن شده بایجاد ساختمانهای شهری و فراهم آوردن لوازم بعضی از صنایع ممکنه پردازند. از جمله اماکنی که برای این موضوع در نظر گرفته بودند بندار یا دایار بود ولی در نتیجه، حوادث مختلف و عدم ثبات اوضاع این نقشه و آرزو هیچگاه عملی نشد.

تیره های سنجابی

بطور کلی طوایف و ایلات مانند يك موجود زنده، اجتماعی دارای تولّد و نشوء و نما و توسعه و انحطاط و پراکندگی و انقراض اند و سرّ اینکه از طوایف بسیار معروف و بزرگ قدیم که در کتب تاریخی بنام آنها برمیخوریم اکنون نشانی باقی نمانده و هر چند وقت طوایف جدیدی پیدا شده همین است که دربین يك طایفه، قدیمی تیره ای یا خانواده ای بتدریج در نتیجه، اوضاع و احوال مناسب و مساعد و لیاقت و فعالیت سران و افراد آنها عظمت و قدرت پیدا کرده و طایفه، جدیدی تشکیل داده و طوایف قدیمتر در آن مستهلك و مستحیل شده اند تا اینکه بنوبه، خود از آنها هم دسته های جدیدتری منشعب شده و پس از زمانی آنها نیز در نتیجه، ضعف و پریشانی و پراکندگی جای خود را بطایفه، تازه تری داده اند. وضع تشکیل ایل سنجابی هم که ایل نسبتاً جدید و جوانی است بهمین ترتیب بوده است و هیچیک از ایلات و عشایر از این قانون و ناموس مستثنی نبوده اند.

سنجابیها نیز مانند سایر ایلات بتیره های مختلف تقسیم میشوند و این تیره ها که طایفه، سنجابی از مجموع آنها تشکیل یافته اگر چه همه از يك اصل و منشأ نیستند ولی بمرور زمان مقتضیات زندگی و زمان و مکان آنها را بدور هم گردآورده و ایلی متحد تشکیل داده است. سنجابیها بطور کلی دارای سه منشأ بوده اند:



سردار مقتدر سنجایی و اسب مشهورش
اول-تیره هایی که از حدود فارس ظاهراً در زمان سلطنت نادرشاه (بطوریکه



نمونه ای از خانه های تابستانی (چیق) در ماهیدشت
سنجاییها از گذشتگان خود روایت میکنند (کوچانده شده اند و عبارتند از خوانین



فعلی سنجابی یعنی تیره، چالاوی که شامل خوانین بختیار و برخوردار و خدا مرّوت و الله یارخانی است و همچنین تیره هایی که در این کوچ یا مهاجرت همراه و من تبع این خوانین بوده اند. ایشان نیز عبارتند از قسمتی از تیره عبّاسوند، تیره، دولتمند و دستجه، تیره، مجریلان، تیره، دارخور و بعضی از تیره هایی که امروز وجود ندارند و از میان رفته اند مانند تیره، رهبروند یا باصطلاح محلّ ریوره ون و تیره، بیوه جشنیان. تیره های مذکور اغلب از طوایف کرد و لر فارس بوده اند و بتدریج باین نواحی مهاجرت کرده بوده اند.

دوم- تیره هایی که از حدود غربی مرزهای فعلی ایران یعنی از خاک کردستان عراق فعلی باین ناحیه آمده اند و ایشان را دالیان یا دیالییان می نامند یعنی منسوبین بنهر دیاله که همان رود سیروان در اصطلاح کردان ایران است و عبارتند از طوایف فعلی: صوفی، خسرو، علی ولی، کل کل (بضم هردو کاف) و کاکا و نظک.

سیم- تیره هایی که از نواحی مختلف لرستان مهاجرت کرده اند و عبارتند از تیره های: سیمین وند، جلیل وند، سرخکی، سرخ وند، باخی و حیران وند که مجموعاً بنام خرده دسته اشتهار یافته اند.

خوانین سنجابی بروایت از پدران خویش خود را از خانواده، دیلمه، فارس و منسوب بدانها میدانند.

این طوایف مختلف که بمجموع آنها چنانکه در مقدمه اشاره شد عنوان سنجابی اطلاق شده است سابقاً جزو ابواب جمعی ایل و طایفه، زنگنه و سوار و سرباز آنها نیز ضمیمه، فوج زنگنه بوده است و شاید عامل اصلی که این عناصر مختلفه الاصل را بهم نزدیک و متصل و آشنا ساخته است، علاوه بر خویشاوندی و وصلت که بعدها بتدریج صورت گرفته است، عامل مذهبی بوده است زیرا اساس مذهب تمام طوایف و تیره های سنجابی مذهب اهل حق یا باصطلاح محلّ مذهب طایفه سان بوده است و تغییراتی که در مذهب آنها حاصل شده و در نتیجه، عده ای از آنها از قبیل خوانین بمذهب تشیع گرویده اند بعدها صورت گرفته است.

سنجاییها تا حدود یکصد و بیست سال قبل طایفه، مجزاً و مستقلاً نبوده اند. از زمان حسن خان سنجایی که یکی از اجداد بزرگ خوانین فعلی سنجاییست، و در سطور پیش بمناسبت مالکیت اراضی نامی از وی برده شد، این طایفه توسعه و عنوان و رسمیتی یافته و حکام آن مستقیماً از طرف دولت انتخاب شده اند و تا آن تاریخ سنجایی جزو طایفه، زنگنه و پس از آن هم چند سالی جزو طایفه، گوران بوده و سپس طایفه، جدا و مستقل گردیده است.

مرحوم علی اکبرخان سردار مقتدر در این باره در یادداشتهای خود چنین می

نویسد:

«... تا زمان حسن خان ایل سنجایی ایل مستقل نبوده و جزو طایفه، زنگنه بوده است. در زمان حکومت میرزا سلیم خان زنگنه، میرزا محمد خان برادر میرزا سلیم خان از طرف او حکومت سنجایی شده است و حسن خان هم ریش سفید بوده. میرزا محمد خان خیلی طمع کار و جبار و بسیار متکبر و بداخلاق بود و سنجاییها بکلی از او ناراضی و دلتنک بوده اند. در یکی از سالها که میرزا محمد خان زنگنه با تجمل کافی و استعداد کامل بگرمسیر میروید سنجاییها از استعداد وی خوفناک می شوند خدا نظر اسمی از ایل دولت مند که بسیار سوار رشیدی بوده مورد غضب حاکم وقت قرار میگیرد.

میرزا محمد خان بحسن خان خبر میدهد که باید خدا نظر را پیش من بیاورید حسن خان هر چه عذر می آورد پذیرفته نمی شود تا اینکه حسن خان بخانه، خدا نظر میروید، سران سنجایی جمع میشوند و شور میکنند که عموماً خدا نظر را ببرند نزد میرزا محمد خان اگر از تقصیر وی صرف نظر کرد فبها و اگر نه میرزا محمد خان را بکشند و عموماً بقرآن برای خدا نظر قسم میخورند. شصت نفر از خوانین و کدخدایان و سوارهای شجاع با خدا نظر میروند، قریب بیست نفر از خوانین و کدخدایان محترم با حسن خان میان چادر میرزا محمد خان میروند، فوراً بدون احوالپرسی از حسن خان میپرسد که من فرستادم خدا نظر را بیاورید حالا می بینم که

با قشونی او را آورده اید .

میرزا محمد خان فرآش باشی خود را میخواهد و میگوید بروید خدا نظر را زنجیر کنید خدا نظر هم از ترس سواره ایستاده بوده، فرآش باشی باو میگوید پیاده شو، حسن خان و خوانین هم هر چه بطور التماس توسط خدا نظر را میکنند قبول نمی کند. فرآش باشی آخر الامر مجبور میشود، حکم میرزا محمد خان را باو ابلاغ کند و جلو اسب خدا نظر را بگیرد، خدا نظر طپانچه را از کمر میکشد با طپانچه مغز فرآش باشی را داغان میکند. حسن خان و خوانین و کدخدایان صدای طپانچه و قیل و قال را میشنوند میدانند خدا نظر کار خود را کرده است اینها هم در مجلس با خنجر میرزا محمد خان را میکشند و با این شصت سوار در صورتی که میرزا محمد خان صد نفر سرباز و پنجاه سوار داشته تمام را خلع سلاح مینمایند و تمام چادر و تجمل و اثاثه، میرزا محمد خان را بغارت میبرند .

«در فصل بهار که ایل باید بییلاق بیاید حسن خان بسنجابیها میگوید میرزا سلیم خان جز من کسی دیگر را خونی برادر خود نمیداند شما عموماً بییلاق بروید من با چند خانوار رعیت شخصی ام در گرمسیر میمانیم. در آن موقع حسن خان چهار پسر داشته و دو دختر و شیرخان از مادر متولد نشده بوده است. میرزا سلیم خان با اسم اینکه حکومت از وی فوج خواسته است تمام فوج زنکنه را حاضر میکند محرمانه از ایل کلیایی دویست سوار میخواهد. همینکه کلیاییها میرسند بدون اینکه کسی خیال او را بفهمد بطرف گرمسیر و بقصد انتقام حرکت میکند. خانه، حسن خان در تنگ آب بوده میرزا سلیم خان با اردو به گورگاوان وارد میشود. چند نفر از رعیتهای حسن خان که بقصر شیرین میروند باردوی زنکنه برمیخورند و برمیگردند خبر می آورند که اردوی زیادی وارد گورگاوان شده است. از قضا پشت سر اینها اردو هم بطرف تنگ آب حرکت میکند حسن خان هم فوراً خودش و آقاخان پسرش و محمد رحیم خان و دو سه سوار دیگر که داشته اند بطرف اردو میروند و بزنان خانه هم

دستور میدهند که بکوچند و بطرف گچ بروند. يك فرسخ بیشتر نمی روند بجلو اردو میرسند اردو هم بر آنها یورش میبرد، جنگ گریز می کنند، در جنگ گریز آقاخان پسرش دردست اردوی میرزا سلیم خان کشته میشود. عیال او موسوم بشاهزاده که مادرخدا مروتخان و شیرخان فرزندان کوچک وی بوده است يك جوال پول سفید را که در منزل بوده با طنابی محکم بسته بوسیله، یکنفر از نوکرها برودخانه، تنگ آب می اندازد و آن سر طناب را میان آب بشاخه، درخت خود روی تنگ آب می بندد و برمیکردد بخانه، می بیند صدای تفنگ خیلی نزدیک می آید. بچه های خود را با سایر اهل خانه سوار میکند میفرستد و خودش هم مادیان سواری خود را زین میکند سوار میشود. تمام رمه، ایلخی از قاطر و مادیان آنچه داشته جمع میکند و جلو می اندازد و خود بمحل گچ که معروف به شاه کوه است میزند.

حسن خان هم نعلش آقاخان پسر خود را میان شکافهای کوه نزدیک تنگ آب پنهان مینماید و دیگر چندان خودداری در جنگ نمی کند، وی هم خود را بطرف شاه کوه میکشد و آن شب را در کوه شاه کوه با عیال و اطفال غارت شده، خود و همسایه هایش بسر میبرد. از شاهزاده خانم میپرسد که اسباب خانه و پولی داشتیم بغارت رفته است یا خیر میگوید آنچه آلات زنانه داشته ایم با خود آورده ام و پول را هم پنهان کرده ام. بعد از پنهان کردن پول بچه ها را از جلو فرستادم و خودم هم رمه را جمع آوری کرده و آوردم...

با حال گرسنه آن شب را در شاه کوه میمانند، فردا از کوه سرازیر میشوند خود حسن خان با چند سواری که داشته نزدیک آمده می بیند که اردو مراجعت نمود آنچه قابل غارت بوده برده اند و باقی که بدریشان نخورده آتش زده اند. همینکه مطمئن میشوند که اردو رفته است یکی از سوارها را فرستاده شاهزاده خانم را می آورند می بینند طناب همانطور بدرخت بسته است جوال پول را که سه هزار تومان بوده از آب

بیرون می آورند، حسن خان میگوید شاهزاده خانم شما مرا زنده کردید و بکلی داغ اولاد را هم فراموش کردم. فوراً اهل آبادی را جمع میکند برای هر خانه بدون تفاوت لوازم خانه که بتوان با آن معاش نمود از خاتقین میخرند. موقع هم تابستان بوده از نی دوباره کپر می بندد چند ماهی تمام اهل آبادی و خودش با همان پول معاش می کنند تا اینکه موقع آخرهای پائیز از گرمسیر می آیند، عموم ایل کمک میکنند تمام آبادی را صاحب سیاه چادر و چیخ میکنند و یک سیاه چادر خوب هم برای خود حسن خان فراهم می آورند با ایل هر کدام بسر محلات خود تقسیم میشوند و دیگر نایب الحکومه زنگنه هم نداشته اند و آن سال آسوده و خوش بوده اند. بهار موقع مراجعت بییلاق حسن خان میگوید حالا دیگر میتوانم از تعدیات میرزا سلیم خان جلوگیری نمایم و حکومت اگر همراهی بمن نکند ضدیت هم نمیتواند بکند، اگر میرزا سلیم خان برادرش کشته شده من هم پسرم کشته شده است و بییلاق می آیم، با ایل بییلاق می آیند فوراً یکنفر از طرف خود و تمام سنجابی نزد اسدالله خان رئیس گوران میفرستد که اگر قول بمن بدهد و بما کمک کند که از شر میرزا سلیم خان ایمن باشیم با کمال میل سنجابی را جزو گوران میکنم. اسدالله خان گوران هم کاملاً آنها را مطمئن و بطرف بییلاق حرکت میکند و با مساعدت اسدالله خان خود و ایل سنجابی را از ایل زنگنه مجزاً نموده و جزو گوران میشوند. دو سال بعد از این مجزاً شدن میرزا سلیم خان فوت میکند، حسن خان بخیال می افتد که ایل سنجابی را از گوران هم مجزاً نماید و بکلی مستقل شود. با نور محمد خان زنگنه که از فامیل میرزا سلیم خان و بسیار آدم نیک نفسی بوده داخل مذاکره میشود که خون بست کنند. ایشان هم قبول میکنند بیک زاده خانم دختر خود را برای نورمحمد خان عقد میکند، نور محمد خان بعد از این وصلت نهایت همراهی را با حسن خان و سنجابیها میکند. با همراهی و مساعدت او و پیشکشی که بحکومت میدهند سنجابی را از گوران مجزاً و مستقل مینمایند و خود حسن خان رئیس ایل میشود...».

بطور کلی تیره های مختلف سنجابی عبارتند از:



۱- تیره، چالاولی، ۲- تیره، الهی خانی، ۳- تیره، عباسوند، ۴- تیره، خرده
دسته، ۵- تیره، دولتمند دستجه، ۶- تیره، دارخور، ۷- تیره، دالیان،
تیره هایی که بتدریج از بین رفته یا فقط چند خانوار متفرق از آنها باقی مانده
اند عبارتند از تیره های:

۸- رهبر وند، ۹- وتکه وند، ۱۰- بیوه جشنیان، ۱۱- مجریلان،

هر يك از تیره های مذکور بچندین شاخه و دسته و خانواده تقسیم میشوند و ما
در اینجا ذیلاً بشرح آنها میپردازیم:

۱- تیره، چالاولی

چالاولی یا باصطلاح فارسی چالابی منسوب به چال آب است و گویند چون در
آغاز این تیره در چالابوکر بیوه نیج که از مناطق ایل گوران در شمال کردند است،
ساکن شده اند و بعد بدین نواحی آمده اند آنها را بنام قبلیشان چالاولی یا چالابی

بمعنی ساکنین چالابکر نامیده اند و بعضی دیگر این نام را مأخوذ از چلبی که تیره ایست از قشقایی دانسته اند.

از نخستین کسانی از رؤساء این تیره که اطلاعی در دست است دو برادر بنام منوچهر و الله یارند. بعدها از این دو برادر دو تیره، اللهی خانی منسوب به الله یار و چالاولی از پسران و اخلاف منوچهر تشکیل میشود.

منوچهر دارای سه فرزند بنام شیخله (=شیخ علی) و ذوالفقار و خوبيله (=خوب یار) بوده است پسران شیخله برخوردار و بختیار و پسران ذوالفقار، خدا مروّت و خدا رحیم بوده اند و پسر خوبيله، ابراهیم آقا نام داشته است.

بروایت دیگر از اولین کسی از این تیره که اطلاعی در دست است شیخله (=شیخ علی) کدخدا بوده است که سه پسر داشته است بنام مراد علی (که پس از پدر کدخدا و ریش سفید شده) و هروشه و علی زمان.

مراد علی جدّ خوانین تیره، چالاولی دارای فرزندی بوده بنام منوچهر که او نیز دو پسر داشته است بنام بختیار و برخوردار، و طوایف برخوردار و بختیار از اولاد این دو پسرند.

هروشه (=خرگوشه) جدّ تیره، اللهی خانی است و علی زمان پسری داشته بنام خوبيله (=خوب یار) که او نیز دارای پسری بنام ابراهیم آقا بوده است و این ابراهیم از اشخاص نامی عشایر کرد عثمانی میشود.

پس از ذکر این اختلاف روایت در باره افراد سرشناس اولی این تیره باید یادآور شد که مسکن اولی این اشخاص در شیراز بوده و بسبب نامعلومی آنها را بکرمانشاه کوچانده اند. چالاولی ها ابتدا مدتی در چالابکر بیوه نیچ ساکن شده پس از آن رؤسای ایشان بختیار و برخوردار مدتی در کرمانشاه در محله چنانی

ساکن شده سپس در نواحی فعلی بامر زراعت مشغول شده اند، تیره های الهی خانی و چالاوی خوانین سنجابی و از تیره های بزرگ سنجابی بشمار میروند و عنوان چالاوی نیز گاهی بر هر دو تیره اطلاق میشود.

خوبیله و پسرش ابراهیم آقا از همان زمان بحدود سلیمانیه رفته و در آنجا متوطن میشوند (فعلاً از آنها اطلاع صحیحی در دست نیست گویا در زمان صمصام الممالک بطوریکه میگویند با چالاویها اختلاط و رفت و آمدی هم داشته اند ولی فعلاً چالاویهای ساکن ایران اطلاع صحیحی از آنها در دست ندارند).

تیره خوانین چالاوی بچهار طایفه، بختیار و برخوردار و خدا مروّت و خدارحیم تقسیم میشوند. طایفه، بختیار فرزندان و اخلاف بختیار و طایفه، برخوردار فرزندان و اخلاف برخوردار و طایفه، خدا مروّت فرزندان خدا مروّت پسر ذوالفقار و طایفه، خدا رحیم از اخلاف خدا رحیم پسر ذوالفقار اند.

الف-طایفه، بختیار: بختیار (بتلفظ محلی قدیم سنجابی بهتیار بکسر باء و تاء) چنانکه قبلاً اشاره شد دارای ملک و زمینی نبوده و در املاک دیگران زراعت میکرد است وی دو پسر داشته است بنام حسن خان و ابراهیم خان.

حسن خان بختیار و پسران او

حسن خان در ابتداء امر نیز مانند پدر در املاک دیگران بامر زراعت میپرداخته و از رعایای زنگنه بشمار میرفته است بعدها چنانکه اشاره شد بر اثر معامله گندمی ثروتمند میشود و املاکی در حدود فعلی سنجابی میخرد و در عهد حکومت حسام السلطنه* در کرمانشاه، حاکم مستقل سنجابی میشود. حسن خان

* سلطان مراد میرزا حسام السلطنه از سال ۱۲۹۴ تا ۱۲۹۸ ه.ق. حاکم کرمانشاه بوده است و او چهاردهمین حاکم کرمانشاه پس از محمد علی میرزا دولتشاه بوده است.

قریب هشتاد سال زندگانی میکند و محلّ اقامت او در بیلاق در ده باوان و در قشلاق اکثر اوقات در تنگ آب بوده است پسران وی محمد رحیم خان، آقاخان، خدامروّت خان، خسرو خان و شیر محمد خان بوده اند.

محمد رحیم خان: محمد رحیم خان جوان لایقی بوده است و بنیابت پدر حکومت سنجایی را اداره میکرده است و ضمناً مسافرتی بطهران کرده است. در زمان حیات پدر در سنّ چهل و پنج سالگی بدست خود سنجاییها مقتول میشود. پسران وی فرج الله خان و کریم خان بوده اند. فرج الله خان پس از فوت پدر چند سال حاکم سنجایی میشود و در سنّ پنجاه سالگی در سال ۱۳۲۸ هجری قمری در ده باوان که محلّ اقامت وی بوده است فوت کرده و از وی پسری بنام غلامشاه خان باز مانده بوده است. غلامشاه خان نیز درسی سالگی بدرود حیات گفته و از وی فرزند ذکوری بجای نمانده است. کریم خان در بیست و پنج سالگی در زمان حیات پدر فوت کرده است.

آقاخان: آقا خان در زمان حیات پدر در جنگ با میرزا سلیم خان زنگنه رئیس ایل زنگنه در منطقه، قشلاق در محلّ تنگ آب (چنانکه در شرح مجزاً شدن سنجایی از ایل زنگنه گفته شد) کشته شده است.

خدا مروّت خان: خدا مروّت خان در زمان خود از مردان مدبّر و فهمیده، ایل سنجایی و پیشکار آنها در امور شهری و دولتی بوده است. قلعه، خدا مروّت خان در منطقه، شله و زالوب سنجایی که فعلاً جزو املاک و کیل الدوله پالیزی است مرکز اقامت او و از مستحدثات ویست. بعلاوه وی چند قطعه ملک دیگر بنام سیاه سیاه و

قلعه و زالواب و ده رش و ۰۰۰ داشته است. خدا مرّوت خان در سال ۱۳۳۳ هجری قمری در شصت و پنج سالگی بدرود حیات گفته و دو پسر داشته بنامهای آللهی خان و محمد علیخان. آللهی خان در جوانی مرده است و محمد علیخان پس از چهل و دو سال زندگانی در سال ۱۳۴۲ هجری قمری فوت کرده است. پسران محمد علیخان بنامهای احمد خان و محمود خان و کلبعلی خان و محمد خان بوده اند.

خسروخان؛ خسروخان در پنجاه و پنج سالگی در سال ۱۳۱۸ هجری قمری در یکی از زد و خوردهای سنجاییها با کلهر ها در زمان داود خان کلهر با یکی از پسرانش بنام صحبة الله مقتول شده است. شغل وی سر حدّ داری بوده و در قلعه سبزی واقع در مرز ایران و عراق در حوالی قصر شیرین اقامت داشته و پیوسته از اشرار و متجاوزان جلوگیری میکرده است. خانه، وی در بیلاق در نیلاوره بوده و دهات نیلاوره و ملکشاه و خیبر متعلق بوی بوده است. پسران وی حبیب الله خان و صحبة الله خان و علیخان و اسدالله خان سالار مکرم بوده اند. از ایشان حبیب الله خان در سی و دو سالگی در سال ۱۳۱۶ هجری قمری در زد و خوردی که در میان خود سنجاییها واقع شده است بدست حبیب الله خان از طایفه، برخوردار کشته شده و پسر او بنام عزیزالله خان در سال ۱۳۱۶ شمسی در قریه، گلمتک آباد فوت کرده است. از عزیزالله خان دو پسر بنامهای کریم و گرشاسب بجا مانده است. صحبة الله خان در بیست و دو سالگی چنانکه اشاره شد در سال ۱۳۱۸ هجری قمری با پدرش در جنگ سنجاییها با داود خان کلهر کشته شده است.

علیخان ساکن نیلاوره در بیست و هفت سالگی در سال ۱۳۴۱ هجری قمری فوت کرده و دارای اولادی نبوده است.

اسدالله خان بختیار (سالار مکرم) از مردان مجرب و با اطلاع و محترم فعلی سنجاییست و در حدود شصت سال از عمر وی میگذرد در سن بیست و یکسالگی در زمان حکومت رضاقلیخان نظام السلطنه، (۱) مافی در کرمانشاه، بطرفداری نظام السلطنه بر ضد داود خان کلهر در سال ۱۳۲۹ هجری قمری در ماهیدشت هر دو پایش تیر خورده و از آن زمان پای راستش ناقص و لنگ گردیده است. وی مردی ادب دوست و کتاب خوان و مطلع و طرف اعتماد و احترام و محبت است و تا کنون چهار بار در سالهای ۱۳۰۶ و ۱۳۱۱ و ۱۳۱۴ و ۱۳۲۵ شمسی از طرف دولت به حکومت سنجایی انتخاب گردیده است. وی دارای شش پسر و یازده دختر است پسرانش، جهانگیر، شریف، حسن، بختیار، جوانمیر و فریدون اند.

مرکز اقامت اسدالله خان قریه، نیلاوره است که دارای ساختمان و باغ و بیشه ایست که در ناحیه، سنجایی کمتر نظیر دارد و در آنجا نیز حمامی برای استفاده عموم از سالیان پیش احداث کرده است. سایردهات وی ملکشاه، والی آباد، خیبر، کلاوه و میرعزیز اند.

شیر محمد خان: شیر محمد خان صمصام الممالک از مردان بسیار نامی سنجایی و در تمام ناحیه، غرب بخصوص کرمانشاهان و کردستان دارای شهرتی آمیخته با احترام و محبت فوق العاده است، وی مردی وطن دوست و پاک نهاد و راست کردار

۱- رضا قلیخان نظام السلطنه پس از محمد رضا خان ظهیر الملک در سال ۱۳۲۸ ه. ق. حاکم کرمانشاه شد و در سال ۱۳۲۹ ه. ق. علی نقی میرزا رکن الدوله جای او را گرفت.

و صائب الرأی و دلیر و مردم دار و عاقبت اندیش و مهربان بوده است. امانت و صداقت و تدبیر و پاکدامنی او ضرب المثل است و قصه ها و افسانه هایی که در باره وطنخواهی وی هنوز بر سر زبانهاست انسان را بیاد مرزبانان و مرزداران ساسانی و ایرانیان دلاور چندین قرن پیش می اندازد و حقاً و بدون شائبه میتوان گفت نوع فکر و اندیشه و ساختمان فکری وی و چند تن از فرزندان او عیناً نوع اندیشه طرز ساختمان فکری ایرانیان سامانی و بویهی و عیاران صفاری است. بیشتر قوت و بنیه و شهرت و شوکت ایل سنجابی از زمان وی و بتوسط وی و پسرانش برای سنجابیها حاصل گردیده است.

مرحوم صمصام الممالک در حدود سال ۱۲۶۰ هجری قمری متولد و در سال ۱۳۳۴ هجری قمری متوفی گردیده است. پسران وی قاسم خان سردار ناصر و مرحوم علی اکبر خان سردار مقتدر و حسین خان سالار ظفر و بهتیار بوده اند. بهتیار (=بختیار) که آخرین فرزند ذکور وی بوده در دوازده سالگی در زمان حیات شیر محمد خان بر اثر گزشتن مار فوت کرده است.

قاسم خان بختیار سردار ناصر در سال ۱۲۸۸ هجری قمری متولد شده و فعلاً سن وی در حدود ۷۹ سال است. وی مردی شجاع و حلیم و خلیق و وطن دوست است و مدت بیست و چهار سال در زمان حیات پدر بنیابت پدر حکومت سنجابی را اداره میکرده است و مرحوم صمصام الممالک خود در قصر شیرین اقامت داشته و بر تق و قفق امور آنجا و نواحی مرزی میپرداخته است.

قاسم خان از سال ۱۳۰۹ شمسی ببعد از طرف دولت بطهران احضار و املاک وی از طرف دولت تصرف شد و بجای آن در قزوین ملک و علاقه ای بوی واگذار گردید و از آن تاریخ تاکنون در قزوین و طهران زندگانی میکند. پسرانش سلیمان خان سالار مقتدر و مرحوم علی اشرف خان و دکتر کریم خان و اصغر خان اند. سلیمان خان سالار مقتدر در سال ۱۲۷۵ شمسی متولد شده و فعلاً در

حدود پنجاه و دو سال از سن وی میگذرد. پسران او منوچهر و ایرج نام دارند. علی اشرف خان در سال ۱۲۸۰ شمسی متولد و در سال ۱۳۲۵ شمسی در طهران وفات کرده است.

آقای دکتر کریم خان بختیار سنجابی در سال ۱۲۸۳ شمسی در قریه، قلیج خانی سنجابی متولد شده و فعلاً چهل و چهار سال از سن ایشان میگذرد و چون همه ایشان را می شناسند فعلاً از ذکر احوال معظمّ له در اینجا خودداری میکنیم. به یادداشت آخر کتاب مراجعه شود.

اصغر خان بختیار پسر چهارم قاسم خان سردار ناصر ساکن قریه، قیسه وند در سال ۱۲۸۵ شمسی متولد و فعلاً سنّ وی چهل و دو سال است. تا کنون چندین بار حاکم و سرپرست طایفه، سنجابی شده و امروزه از برجسته ترین افراد طایفه، سنجابی است و در میان عشایر غرب بلیاقت و شجاعت مشهور است.

اصغر خان فعلاً در محلّ رئیس و مرجع کلیّه، امور سنجابیست و در امور دولتی و عشایری فرد شایسته و هوشمند است. او دارای دو پسر خردسال بنامهای فرخ و فرود است و املاکی در دهات باوان و عباس آباد و دایار و سبز بلاغ و قیسه وند دارد.

علی اکبر خان سردار مقتدر پسر دوم شیر محمد خان صمصام الممالک مشهور ترین فرد از رؤسا و خوانین سنجابی و از نامی ترین سرداران وطن پرست و آزادیخواه ایران است. مرحوم سردار مقتدر در تمام صفحه، غرب ودر میان تمام محافل آزادیخواه بشجاعت و تهوّر و عشق خالص بوطن و فداکاری در راه آزادی ایران و مهمان نوازی معروف و در دوران جنگ بین الملل اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸) مشارالیه مؤثرترین فرد ایرانی در صفحه، غرب و مرجع حلّ و عقد امور سیاسی و نظامی بود. تجلیلات و احترامات وی نسبت بمهاجرین و آزادیخواهان و مهمانیهای بزرگ و چندین هزار نفری وی در ماهیدشت هنوز از نظرها و خاطرها فراموش نگردیده است. وی در راه دفاع از وطن با تمام قوای خارجی و مهاجم بایران اعمّ از عثمانی و روسی و انگلیسی

جنگید و چندین بار مجروح شد. در سال ۱۳۳۶ قمری که طایفه سنجابی در نتیجه حمله قوای انگلیسی ها مغلوب و پراکنده شدند باتفاق برادر خود سالار ظفر و برادر زاده اش سلیمان خان سالار مقتدر و عدّه قریب بیکصد و پنجاه سوار سنجابی بکردستان عثمانی مهاجرت کرد و تا موصل که قوای عثمانی عقب نشینی میکرد بهمراه علی احسان پاشا سردار نامی ترك بود و از آنجا همراهان خود را اجازه مراجعت بایران داد.

در موصل سرداران سنجابی مورد سوءظن عثمانی واقع شده، توقیف گردیدند سرداران سنجابی در ضمن عقب نشینی عثمانیها از توقیفگاه گریخته و از شمال کردستان و جنوب آذربایجان بایران مراجعت نمودند و در هنگام ریاست وزرای وثوق الدوله وارد طهران شدند. قریب سه سال در طهران تحت نظر بودند. پس از آن در اوائل زمامداری شاه سابق آزاد شده و باتفاق سالار ظفر بخاک سنجابی مراجعت میکند و در سال ۱۳۰۲ شمسی در زمان امارت لشکر سپهد احمدی قریب مدت سه سال در قلعه کهنه همدان زندانی میشوند و در رسیدن سلطنت رضاشاه آزاد شده هر دو برادر در طهران مقیم میشوند و قریب دو سال مجدداً در قصر قاجار زندانی گردیده و سپس تا آخر عمر در طهران تحت نظر بوده است تا آنکه در خرداد ماه سال ۱۳۱۴ شمسی در طهران مرحوم و در ابن بابویه مدفون میشود.

علی اکبر خان دو پسر بنامهای اردشیر و بهمن داشته است. اردشیر در طفولیت فوت کرده و بهمن فعلاً در طهران محصل است و نیز از وی یکدختر که مادر وی خواهر اسدالله خان سالار مکرم است بنام پروین خانم بجا مانده است که فعلاً در حدود بیست و دو سال سن دارد. این بانوی اصیل و گرانقدر همسر بنی عم خود محمد خان بختیار سنجابی پسر حسین خان سالار ظفر است.

حسین خان سالار ظفر سیمین پسر شیر محمد خان صمصام الممالک که فعلاً گویا در حدود ۵۷ سال دارد مدتهاست که بروسیه رفته و از وی کوچکترین اطلاع و خبری در دست نیست. وی نیز مردی شجاع و با احساسات و آزادیخواه بوده با برادرش مرحوم سردار مقتدر در کلیه اقدامات و خدمات شرکت داشته است.

چون در زمان سلطنت رضاشاه مغضوب واقع شده بود از سال ۱۳۰۹ از ایران گریخته و بروسیه مهاجرت کرده است. حسین خان دارای یک پسر بنام محمد خان و یکدختر عالیقدر بنام جمال خانم است که همسر پسرعم خود اصغرخان بختیار سنجابی است.

محمد خان بختیار سنجابی پسر حسین خان سالار ظفر در سال ۱۲۹۰ شمسی متولد و فعلاً سنّ وی سی و هفت سال است. وی جوانیست میانه بالا و درشت استخوان و پهن شانه و ورزیده و مردانه و اخلاقاً بسیار مهربان و ساده و شایسته و موقر و آزاده و جوانمرد و مهمان نواز و در میان عشایر ایران نظیر کم دارد. تمام صفات حسنه، عشایری و ایلی باضافه، اطلاعات کافی و خوش سلیقگی فکری در این مرد مجتمع است و بر اثر حسن اخلاق و صفای نیت و حسن طویّت و نهاد پاک محبوب و محترم است. دیدار و مصاحبت وی انسان را بیاد جوانمردان و عیاران وقتیان ایرانی قرون اولیه، اسلامی می اندازد و خواه ناخواه انسان را بحبّت و احترام نسبت باو وا میدارد.

دهات وی قلیچ خانی و چقاخزان و سرخه بان و قواق تپه و قسمتی از حضره و باوان و عباس آباد است و بتازگی املاک دیگری نیز در حدود سنجابی اکتیاع کرده است.

ابراهیم خان بختیار و پسران او

ابراهیم خان پسر دوم بختیار ساکن قریه، علی حسن دو پسر داشته است بنام عباس خان و فتح الله خان.

عباس خان: عباس خان در سن پنجاه و پنج سالگی در سال ۱۳۴۲ هجری قمری فوت کرده و دارای یک پسر بنام رشید خان بوده است که در قریه، علی حسن در سن سی سالگی بدست نوکران خود کشته شده است و از وی یک پسر بنام حیات قلی ابراهیمی باقی است که فعلاً سن وی در حدود چهل و پنج سال است و وی نیز دارای پسری بیست ساله بنام جهانشاه است.

فتح الله خان: فتح الله خان در سال ۱۳۲۲ شمسی در سن هفتاد سالگی بدرود حیات گفته است وی در ابتداء سلطان سنجابی و سپس سرهنگ سنجابی شده است. پسران وی علی پاشاخان و محمد پاشاخان و ناصر پاشاخان و داود پاشاخان بوده اند.

علی پاشاخان در سن بیست سالگی در سال ۱۳۱۸ هجری قمری در جنگ سنجابیها با ایل کلهر در چقا زرد با خسروخان پدر اسدالله خان سالار مکرم کشته شده است.

محمد پاشاخان در سن بیست سالگی در سال ۱۳۳۲ هجری قمری فوت کرده است و دارای یکدختر است که هنوز حیات دارد.

ناصر پاشاخان ساکن قریه، گرگابی فعلاً قریب چهل و پنج سال دارد و دارای سه پسر است.

داود پاشاخان در سن چهل سالگی در سال ۱۳۲۵ شمسی در خانه، خود در

قریه، علی حسن مقتول گردیده است.

ب- طایفه، برخوردار- برخوردار خان جدّ طایفه، برخوردار دارای پنج پسر بنامهای مای خان (= مهدیخان)، کرم خان، حیدرخان، همه خان و رستم خان بوده است.

مای خان (= مهدیخان) برخوردار و پسران او

مای خان یعنی مهدیخان ساکن ده چلبی پسرانی داشته است بنامهای علی اکبرخان، صادق خان و اسمعیل خان.

علی اکبر خان: در سال ۱۳۰۲ هجری قمری در سنّ شصت و پنج سالگی فوت کرده است و مدتی نیز حاکم سنجابی بوده است و رتبه، میرپنجی داشته است. دهات چلبی و قواق تپه متعلق بوی بوده است. پسرانش حبیب الله خان، اسدالله خان، امان الله خان، شهباز خان و کریم خان بوده اند.

حبیب الله خان مدتی در میان طوایف کلهر متواری بوده و سپس در قریه، چلبی ساکن گردید. در سال ۱۳۱۲ شمسی در سنّ پنجاه و پنج سالگی فوت کرد و دارای دو پسر بنامهای حسین خان و عباسخان بود. حسین خان فعلاً قریب و پنج سال دارد و عباسخان در حدود چهل سال و پسرش عسکر در سال ۱۳۲۵ شمسی در زمان حکومت اسدالله خان سالار مکرم در ضمن استرداد اسلحه بتوسط مأمورین دولت کشته شد.

اسدالله خان ساکن چلبی در سال ۱۳۴۶ هجری قمری در سنّ پنجاه سالگی فوت

کرده است و چهار پسر از او باز مانده که نامهای دو تن از آنها اکبرخان و غلامحسین بوده است اکبر خان دو سال قبل با پسرعباسخان مقتول گردید و غلامحسین کودک است و دو پسر دیگر که نامهای آنها را نمیدانم قبلاً فوت کرده اند.

شهباز خان ساکن چلبی در سال ۱۳۵۴ هجری قمری در سنّ چهل و دو سالگی فوت کرده و فرزند ذکوری نداشته است.

کریم خان ساکن چلبی فعلاً در حدود چهل و هشت سال دارد و در سال ۱۳۲۲ شمسی حاکم سنجابی گردیده است و بین او و طایفه، بختیار اختلافات جزئی موجود است وی یک پسر بنام شریف دارد که فعلاً بیست و پنج ساله است.

صادق خان؛ در سال ۱۳۱۱ هجری قمری در سنّ پنجاه سالگی فوت کرده است و دارای پسری بنام سهراب خان بوده است که بعّلتی بمیان ناحیه، میان دربند فراری شده و در بیست و نه سال قبل در سنّ پنجاه و دو سالگی فوت کرده است و از وی یک پسر بنام افشار خان مانده است که فعلاً پنجاه سال دارد و در دههای اطراف خاتقین زندگانی میکند و پسرش عباس نام دارد.

اسمعیل خان؛ ساکن قواق تپه، مردی شجاع بوده است، در سال ۱۳۱۲ هجری قمری در سنّ پنجاه سالگی فوت کرده است و دو پسر بنامهای محمود خان و فتاح خان داشته است.

محمود خان در سال ۱۳۱۷ هجری قمری در سنّ چهل سالگی فوت کرده و پسری بنام علیخان داشته است که در جوانی فراری گردیده است. فتاح خان در سال ۱۳۳۶ هجری قمری در سنّ شصت سالگی فوت کرده و دو پسر بنامهای عبدالله خان و جعفرقلی خان داشته است. سنّ عبدالله خان در حدود شصت سال و سنّ جعفرقلی خان حدود هفتاد سال است.

کرم خان برخوردار و پسران او

کرم خان دو پسر داشته است شاهمراد خان و درویش خان.
 شاهمراد خان: ساکن نیلاوره در سال ۱۳۱۷ هجری قمری در سن پنجاه و دو سالگی فوت کرده و اولاد ذکوری از او نمانده است.
 درویش خان: در سال ۱۳۱۹ هجری قمری در سن پنجاه و چهار سالگی فوت کرده و دارای دو پسر بنامهای فتاح خان و حاتم خان بوده است.
 فتاح خان ساکن قریه، میرعزیز در سال ۱۳۴۱ هجری قمری در سن شصت سالگی فوت کرده و پسری بنام مجید داشته است که در سن پانزده سالگی در قصر شیرین فوت کرده است.
 حاتم خان در سال ۱۳۳۷ هجری قمری در سن چهل سالگی فوت کرده و اولاد ذکوری نداشته است.

حیدر خان برخوردار و پسران او

حیدرخان پسر برخوردار در سال ۱۳۰۶ قمری هجری در سن شصت سالگی فوت کرده و دارای چهار پسر بوده است بنامهای علیمراد خان، تقی خان، پاشاخان و الله مراد خان و درویش خان.
 علیمراد خان: ساکن قریه، کوزران در سال ۱۳۴۵ هجری قمری در سن شصت سالگی فوت کرده و پسرانی بنامهای حسینقلی خان و رضاقلیخان و اللهی خان داشته است. حسینقلی خان در سال ۱۳۵۵ هجری قمری در سن پنجاه و پنج سالگی فوت کرده و دارای دو پسر بنامهای عباسقلی خان و موسی خان بوده است. عباسقلی خان در سال ۱۳۲۴ شمسی در سن پنجاه و پنج سالگی فوت کرده و چهار پسر بنامهای

اسماعیل و کریم و احمد و محمد از او بجا مانده است.

رضا قلیخان در سال ۱۳۴۵ هجری قمری در سن پنجاه و پنج سالگی فوت کرده و پسری بنام حیات قلی داشته که در زمان حیات وی فوت کرده است.

اللهی خان در سال ۱۳۴۲ هجری قمری در سن پنجاه سالگی فوت کرده و دو پسر بنامهای عبدالله خان و نامداران خان از او مانده است. عبدالله خان فعلاً چهل و سه ساله است و پسری بنام سیف الله دارد و نامدارخان در حدود چهل سال دارد و دو پسر بنامهای فیض الله و پاشا از او باقیست.

تقی خان ساکن کوزران در سال ۱۳۰۶ هجری قمری در سن پنجاه و شش سالگی فوت کرده و یک پسر بنام نادرقلی داشته است. نادرقلی در سال ۱۳۱۴ شمسی در سن پنجاه سالگی فوت کرده و دو پسر بنامهای ابراهیم خان و منصور خان داشته است ابراهیم خان ساکن کوزران فعلاً سی سال دارد و دارای پسری است بنام بهمن که مادر وی دختر اسدالله خان سالار مکرّم است. منصور خان فعلاً بیست سال دارد.

پاشاخان ساکن کوزران در سال ۱۳۳۶ قمری در پنجاه سالگی فوت کرده و دو پسر بنامهای کرم خان و (?) داشته است که هر دو در حیات وی فوت کرده اند.

الله مراد خان؛ ساکن کوزران در سال ۱۳۲۶ هجری قمری در سن چهل و پنج سالگی فوت کرده است و دو پسر بنامهای فیض الله خان و شهباز خان داشته است. فیض الله خان در سال ۱۳۲۸ قمری در سن سی و پنج سالگی فوت کرده و بلا عقب بوده است.

درویش خان؛ در سال ۱۳۲۲ قمری در سن پنجاه سالگی فوت کرده و در میرعزیز و نیلاوره مالک بوده است و دارای پسری بنام محمود خان بوده است که در

سنّ چهل و پنج سالگی در سال ۱۳۵۹ قمری فوت کرده و بلا عقب مانده است.

همه خان برخوردار و پسران او

همه خان در سال ۱۳۰۳ قمری در سنّ هفتاد سالگی فوت کرده و دارای پسری بنام مامه خان بوده است. مله همه خان (یعنی گردنه، همه خان) که محلّیست در سنجابی منسوب بوی است.

مامه خان در سال ۱۳۱۶ قمری در سنّ پنجاه و پنج سالگی مُرده و پسری بنام حاج علیخان داشته است که در سال ۱۳۴۶ قمری در سنّ شصت سالگی فوت کرده است. حاج علیخان ابتداء ساکن قریه، کوزران بوده سپس متواری گردیده و بقصر شیرین در میان قلخانیها رفته است. وی دارای پنج پسر بنامهای قَتّاح و عزیز و عباس و شفیع و مهدیخان بوده است که فعلاً همه خارج از سنجابی اند. قَتّاح چهل سال دارد و دو پسر بنامهای عطا و میرزا دارد. عزیز سی سال سنّ دارد و پسری بنام پرویز دارد. شفیع سی و سه ساله و مهدیخان بیست ساله است.

رستم خان بن برخوردار و پسران او

رستم خان ساکن کبود خانی و چلبی در سال ۱۳۱۵ قمری در سنّ هفتاد سالگی فوت کرده و پسری بنام داراب خان داشته است.

داراب خان؛ ملکی نداشته و اغلب در کبود خانی مستأجر بوده است. از لحاظ ایلی مردی زرنک و بر سر کار بوده است. وی در سال ۱۳۴۶ قمری در سنّ شصت سالگی فوت کرده و پسری بنام شیرزادخان داشته که در سال ۱۳۴۸ قمری در سنّ چهل و پنج سالگی فوت کرده و پسری از وی بنام میرزا خان بجای مانده است که فعلاً ۲۲ سال دارد.



ذوالفقار خان از اجداد خوانین چالابی که در ابتدای بحث در باره، تیره، چالاولی

بنام او اشاره شد قریب هفتاد سال عمر داشته و تقریباً صد سال قبل فوت کرده است. وی دارای دو پسر بنامهای خدا مروت و خدا رحیم بوده است، خدا مروت جد طایفه خدا مروت و خدا رحیم جد طایفه خدا رحیم است.

ج-طایفه خدا مروت؛ خدا مروت جد طایفه خدامروت ساکن ده باوان قریب هفتاد سال زندگانی کرده و در هفتاد سال قبل فوت کرده است. پسران وی عزیز خان، اعظم خان، شفیع خان، تقی خان و الله نظر خان بوده اند.

عزیز خان خدا مروت و پسران او

عزیز خان ساکن ده باوان شصت و پنج سال زندگانی کرده و در حدود شصت سال قبل فوت کرده است. پسران وی عبارتند از آقاخان، منصور خان (=نصرالله خان)، عالی خان (=علی خان)، کاظم خان، امیرخان و فرج الله خان.

آقا خان، آقا خان در شصت سالگی در سال ۱۳۲۳ قمری فوت کرده است پسران وی محمود خان، امان الله خان، کریم خان و عبدالحسین خان بوده اند. محمود خان در پنجاه سالگی در سال ۱۳۳۰ هجری قمری فوت کرده است. وی در زمان خود یاور سنجابی



یکی از زنان سنجابی

بوده است، پسر وی حسین خان عزیزی یاور است که فعلاً در حدود شصت سال عمر دارد و ساکن ده باوان عزیزی است. فرزندانش جهانبخش و جوائیر و احمد و جهانگیر و خسرو نام دارند. امان الله خان در پنجاه سالگی در سال ۱۳۳۳ هجری قمری فوت کرده و فرزند ذکوری نداشته است. کریم خان در سی سالگی در سال ۱۳۴۰ هجری قمری و عبدالحسین خان در هجده سالگی در سال ۱۳۳۶ قمری مرده و این دویمی فرزند ذکوری نداشته است.

نصور خان: نصورخان یا نصرالله خان ساکن قلعه، صفرآباد در شصت و پنج سالگی در سال ۱۳۲۸ هجری قمری فوت کرده است و دارای یک پسر بوده است بنام صفرخان که قلعه، صفرآباد بنام اوست. صفرخان در ۵۰ سالگی یعنی در سال ۱۲۴۸ قمری مرد و او در زدن طنبور و خواندن اشعار کُردی و سواری در زمان خود کم نظیر بوده و از او فرزند ذکوری نمانده است.

عالی خان: عالی خان (=علی خان) در چهل و پنج سالگی در سال ۱۳۲۸ هجری قمری فوت کرده و پسری بنام آلهی خان داشته است که در چهل سالگی در سال ۱۳۳۰ هجری قمری بر اثر صاعقه زدگی مرده و فرزند ذکوری از او نمانده است.

کاظم خان: کاظم خان ساکن قلعه، صفرآباد و ده چقاخزان در پنجاه سالگی در سال ۱۳۲۳ هجری قمری بدرود زندگانی گفته و یک پسر بنام حاتم داشته است. حاتم خان در چهل و پنج سالگی در سال ۱۳۳۶ هجری قمری مرده و پسری بنام علیخان از وی بجا مانده است که فعلاً در حدود ۳۳ سال دارد و ساکن قلعه، صفر آباد است و دو پسر دارد.

امیرخان: امیر خان ساکن باوان در هفتاد سالگی در سال ۱۳۳۳ هجری قمری فوت کرده و فرزند ذکوری از او نمانده است.

فرج خان : فرج خان ساکن باوان در شصت و پنج سالگی در سال ۱۳۱۶ هجری قمری مرده و پسرانش خسروخان و لطفعلی خان و فتح الله خان بوده اند .
 خسروخان در سی و پنج سالگی در سال ۱۳۲۳ هجری قمری بدون فرزند نرینه بدرود حیات گفت . وفات لطفعلی خان بسن پنجاه و پنج در سال ۱۳۵۸ هجری قمری اتفاق افتاد و دو پسر از او ماند : شهباز و اسد . شهباز که فعلاً ساکن باوان است سی و پنج ساله است و پسری خرد سال دارد . اسد فعلاً ساکن باوان و چهارده ساله است .

فتح الله خان ساکن کوزران که در حدود شصت و پنج سال از سن وی میگذرد پنج پسر بنامهای عزیزخان (۲۳ساله) و شریف خان (۱۸ساله) و مهدیخان (۱۶ساله) و ابراهیم (۱۴ساله) و محمد (۱۲ساله) دارد .

اعظم خان خدا مروت و پسران او

اعظم خان ساکن سراب تیران در هفتاد سالگی در سال ۱۳۰۸ هجری قمری فوت کرده و پسرانش داراب خان و عنایة الله خان و قلی خان و سهراب خان نام داشته اند .

داراب خان : داراب خان در شصت سالگی در سال ۱۳۲۳ هجری قمری مرد و پسرش شهبازخان نیز در سی و هشت سالگی در سال ۱۳۶۰ هجری قمری از این جهان رخت بر بست و از وی پسری ابراهیم خان نام بجا مانده است که فعلاً در حدود شانزده سال دارد .

عنایة الله خان : عنایة الله خان ساکن سراب تیران که در سن پنجاه و پنج بسال ۱۳۴۰ هجری قمری مرده دو پسر داشته است بنامهای فیض الله و فتح الله .
 فیض الله در زمان حیات پدر فوت کرده و فتح الله خان فعلاً ساکن تیران است

و در حدود سی سال دارد.

قلی خان: قلی خان ساکن سراب تیران در چهل سالگی در سال ۱۳۲۶ هجری قمری فوت کرده است و پسری داشته بنام حسین خان که در سی و پنج سالگی در سال ۱۳۱۴ شمسی بدست صوفی بیگ اورامی و آقا شر انانخی در موقع غارت قریه، زالواب کشته شد و از وی پسری مانده بنام عباسخان اعظمی که فعلاً ساکن سراب تیران است و ۱۶ سال عمر دارد.

سهراب خان: سهراب خان در بیست سالگی در سال ۱۳۲۸ هجری قمری فوت کرده است.

شفیع خان خدامروّت و پسران او

شفیع خان در شصت و دو سالگی در سال ۱۳۰۳ هجری قمری بدست ولد بیگی ها کشته شده است. وی دو پسر داشته است بنامهای یوسف خان و عبدالله خان. یوسف خان: یوسف خان ساکن چقاخزان در هفتاد سالگی در سال ۱۳۲۸ هجری قمری مرده و پسرش حبیب الله خان هم در ۲۸ سالگی در سال ۱۳۳۳ قمری دار فانی را وداع گفته، وی پسری داشته است بنام اسدالله خان که در دوازده سالگی در زمان حیات پدر فوت کرده است. عبدالله خان: عبدالله خان در ۲۸ سالگی در سال ۱۳۱۶ هجری قمری مرده و فرزند ذکوری نداشته است.

تقی خان خدامروّت و پسران او

تقی خان ساکن باوان عزیزی در پنجاه سالگی در سال ۱۳۱۶ هجری قمری از جهان رخت بربست و پسرش اسدالله خان نام داشته است. اسدالله خان: اسدالله خان در پنجاه سالگی در سال ۱۳۳۰ هجری قمری مرد و

پسر او عباسخان ساکن باوان فعلاً ۳۸ سال دارد و او را پسری است دوازده ساله بنام تقی خان.

الله نظر خدامروّت و پسران او

الله نظر ساکن قلعه، سلیمانخان درهفتاد و پنج سالگی در سال ۱۳۰۴ هجری قمری مرده و دو پسرش سلیمان خان و با پیره نام داشته اند.

سلیمانخان: سلیمانخان ساکن قلعه، سلیمان خان که بنام خود اوست در شصت و پنج سالگی در سال ۱۳۲۳ هجری قمری مرده و از او سه پسر بنامهای اکبر خان ورستم خان و جعفر قلی خان مانده بوده است.

اکبر خان ساکن قریه، علی حسن در شصت و پنج سالگی در سال ۱۳۳۶ قمری بدرود زندگی گفت و از او فرزند ذکوری نماند.

رستم خان در پنجاه سالگی در سال ۱۳۲۵ هجری قمری مرد و دو پسر بنامهای عزیز خان و شیرزاد خان از او بجا ماند. عزیز خان ساکن قصر شیرین فعلاً چهل و چهار سال دارد ولی شیرزاد خان در ۲۸ سالگی در سال ۱۳۲۴ فوت کرده است. جعفر قلی خان در سی سالگی یعنی در سال ۱۳۳۳ هجری قمری خودکشی کرد و از او فرزندی نرینه نماند.

باپیره: باپیره ساکن قلعه، سلیمان خان در شصت سالگی در سال ۱۳۲۰ هجری قمری مرد و دو پسرش فتّاح خان و شامارخان نام داشتند. فتّاح خان در ۵۳ سالگی در سال ۱۳۴۵ هجری قمری مرد و فرزندی نداشت، شامار خان هم در ۵۳ سالگی بتاريخ ۱۳۲۵ قمری فوت کرد و يك پسر بنام حسین خان فتّاحی از وی بجا مانده است که فعلاً قریب ۶۲ سال دارد و ساکن قریه، قلیچ خانی است، وی دو پسر بنامهای سلیمانخان و منصور خان دارد، سلیمان خان ۲۸ ساله است.

د- طایفه، خدارحیم؛ خدا رحیم پسر دویم ذوالفقار خان و جد طایفه، خدا رحیم در هفتاد سالگی در حدود نود سال قبل فوت کرده و ساکن و مالک قرای عمرو آباد و بیردا بوده است که بعدها خانواده، او آنها را بکرم خان پسر برخوردار فروخته اند. خدا رحیم سه پسر داشته بنامهای طهماسب خان و اکبرخان و کمرخان.

طهماسب خان خدارحیم و پسران او

طهماسب خان در هشتاد سالگی در سال ۱۲۹۸ هجری قمری مرد و پنج پسر بنامهای حسین خان و ابوالفتح خان و موسی خان و قادر پاشا و شهباز خان از او بجا ماند.

حسین خان؛ حسین خان در شصت و دو سالگی در سال ۱۳۲۰ هجری قمری مرده و اولادی هم نداشته است.

ابوالفتح خان؛ ابوالفتح خان در سن هفتاد و پنج در سال ۱۳۱۶ هجری قمری فوت کرده و سه پسر داشته است باسامی سیف الله خان و فتح الله خان و نجف خان. سیف الله خان در پنجاه سالگی در سال ۱۳۱۶ شمسی مرده و دو پسر بنامهای علی اصغر و کریم داشته است که هر دو در خرد سالی فوت کرده اند. فتح الله خان در ۴۵ سالگی در سال ۱۳۱۵ شمسی فوت کرده و پسری بنام اسدالله از وی بجا مانده که فعلاً در حدود ۲۰ سال دارد و ساکن کرمانشاه است. نجف خان ساکن نیلاوره فعلاً در حدود ۵۸ سال دارد و سه پسر بنامهای محمد علی و کریم و بهمن داشته است که همه در خرد سالی مرده اند.

موسی خان؛ موسی خان در ۵۰ سالگی در سال ۱۳۲۵ هجری قمری مرده و در زمان خود رئیس سوار سرحدی در قصر شیرین بوده است. پسران وی میرزا خان و حاتم خان بوده اند. میرزا خان در چهل سالگی در سال ۱۳۱۶ هجری قمری با مرحوم خسروخان در واقعه، چقا زرد در جنگ با ایل کلهر کشته شد، وی پسری داشته است

بنام عباسخان که در ۲۵ سالگی در سال ۱۳۱۵ شمسی فوت کرده است و از او يك پسر ۱۵ ساله بنام شیرزاد بجا مانده است. حاتم خان ساکن قیسه وند در ۶۰ سالگی در سال ۱۳۱۵ شمسی فوت کرده و سه پسر داشته است بنام حسین و عزیز و درویش. حسین در ۲۵ سالگی در سال ۱۳۲۲ شمسی مرده است ولی عزیز که ۲۵ ساله و درویش ۲۳ ساله اند امروز در قیسه وند ساکنند.

قادر پاشا؛ قادر پاشا در بیست سالگی در سال ۱۳۳۱ هجری قمری فوت کرده و اولادی نداشته است.

شهبازخان؛ شهبازخان ساکن چقاخزان در ۳۵ سالگی بلاعقب در سال ۱۳۲۶ هجری قمری مرده است.

اکبرخان خدا رحیم و پسران او

اکبرخان ساکن چقاخزان که در ۶۵ سالگی در سال ۱۳۱۶ هجری قمری فوت کرده دو پسر بنامهای علی بیگ و محمد داشته است.

علی بیگ؛ علی بیگ در سن پنجاه در سال ۱۳۳۷ هجری قمری در چقاخزان فوت کرده و يك پسر بنام علیمراد از وی بجا مانده است که فعلاً در حدود ۴۳ سال دارد و ساکن قیسه وند است.

محمد؛ محمد در ۵۵ سالگی در سال ۱۳۱۸ هجری قمری مرده و دو پسر بنامهای سهراب و احمد از وی بجا مانده است. سهراب ساکن سراب تیران است و قریب ۳۸ سال دارد. احمد که ۳۵ ساله است و در همانجا ساکن است پسری دارد ۱۲ ساله بنام نعمت.

کمرخان خدا رحیم و پسران او

کمرخان ساکن سراب تیران در ۷۰ سالگی در سال ۱۳۰۸ هجری قمری فوت

کرده و يك پسر بنام جعفرخان داشته است.

جعفرخان: جعفر خان در ۵۲ سالگی در سال ۱۳۱۶ هجری قمری مرده و پسری بنام کاکه خان داشته است که در ۶۲ سالگی در سال ۱۳۱۴ شمسی فوت کرده است. وی در میان قلخانیها متواری و در همانجا مرده است. از کاکه خان دو پسر بنام طاهر و قریب بجا مانده است. طاهر که ساکن سراب تیران است و در حدود ۳۰ سال دارد و پسرانش کریم (۱۵ ساله) و محمد (۱۲ ساله) نام دارند. قریب ساکن سراب تیران و ۲۸ ساله است و پسری خرد سال بنام میری جان دارد.

۲- تیره آللهی خانی

خوانین آللهی خانی از اولاد غریب شاه مشهور به هروشه خان اند و هروشه خان عموی بختیار خان جد خوانین بختیار بوده است.

الله یار جد خوانین آللهی خانی یا الله یار خانی دارای پسرانی بوده که مشهورترین آنها علیجان خان نام داشته است پسران دیگر وی شهرتی ندارند و اگر هم شهرتی داشته اند نویسنده بی اطلاع است و در محل کسی را نیافتم که از پسران دیگر وی اطلاعی داشته باشد.

علیجان خان الله یار و پسران او

علیجان خان در ۶۰ سالگی فوت کرده و سه پسر بنامهای تقی خان و سیف الله خان و یارمراد خان داشته است.

تقیخان: تقیخان ساکن قریه، جلوگیره در ۷۰ سالگی فوت کرده و پسرانی بنامهای پاشاخان و فتحعلی خان و الفت خان از او مانده بوده است.

پاشاخان در ۵۰ سالگی در سال ۱۳۳۴ هجری قمری مرده و دو پسر بنامهای

علیور (علی اکبرخان) و مهر علی داشته است علی اکبر خان در سن ۵۲ سالگی در سال ۱۳۱۵ شمسی فوت کرده و ساکن و مالک جلوگیره بوده است (از نام پسران وی اطلاعی ندارم).

مهر علی در ۵۲ سالگی در سال ۱۳۲۰ شمسی مرده و اولادی نداشته است.

فتحلی خان در سن پنجاه سالگی در سال ۱۳۳۸ هجری قمری در جلوگیره از جهان رخت بریست و دو پسر داشته است. از آن دو یعقوب در سن ۲۰ سالگی در سال ۱۳۴۰ هجری قمری فوت کرده و اولادی از او نمانده است.

الفت خان در ۴۳ سالگی در سال ۱۳۳۹ هجری قمری فوت کرده و پسری بنام رضاقلی داشته است که فعلاً ۵۵ سال دارد و ساکن شهر کرمانشاه است.

سیف الله خان؛ سیف الله خان ساکن کینی شریف و کورپان گوره، در ۸۵ سالگی فوت کرده و هشت پسر داشته است باسامی داراخان و شامارخان و نامدارخان و فتاح خان و حبیب الله خان و امین الله خان و علی بگ و کیخسرو.

دارا خان در شصت سالگی در سال ۱۳۲۶ هجری قمری مرده و اولادی نداشته است. شامار خان در ۶۵ سالگی در سال ۱۳۲۳ هجری قمری از این جهان رفته و سه پسر بنامهای کریم خان و اکبرخان و غلامرضاخان داشته است. کریم خان در سن ۴۵ سالگی در سال ۱۳۳۳ هجری قمری و پسرش بنام مجید در سن ۱۶ سالگی در سال ۱۳۳۶ مردند اکبر خان در سن ۴۵ سالگی در سال ۱۳۳۸ هجری قمری فوت کرده و سه پسران او عباسخان و حسین خان و علی خان نام داشته اند. عباسخان چهل ساله و ساکن شهر کرمانشاه است و حسین خان ۳۵ سال دارد و ساکن همانجاست ولی علیخان در ۱۲ سالگی در ۱۳۱۰ شمسی مرده است. غلامرضا خان فعلاً ۴۵ ساله و ساکن شهر کرمانشاه است و پسری ۱۵ ساله بنام محمد دارد.

نامدارخان در ۳۰ سالگی در گرمسیر بر اثر نزاع بین سنجابیها و عربها در سال ۱۳۲۰ قمری کشته شد و اولادی نداشته است.

فتاح خان در ۶۰ سالگی در سال ۱۳۳۸ قمری فوت کرده و پسرش اسدالله فعلاً در حدود ۳۲ سال سن دارد و متواری است.

حیب الله در سن ۵۰ سالگی در سال ۱۳۴۰ هجری قمری فوت کرده و امین الله خان بهمان سن در سال ۱۳۴۵ هجری قمری فوت کرده از این دویمی يك پسر بنام علی اکبر بجامانده است که فعلاً در حدود ۳۲ سال سن دارد و متواری در عراق است.

علی بیک در سن ۵۰ سالگی در سال ۱۳۴۳ هجری قمری در قزقبری فوت کرده و يك پسر بنام فرج الله از وی بجا مانده است که فعلاً ۳۲ ساله و ساکن قلعه گلینه است.

کیخسرو در سن ۵۰ سالگی بسال ۱۳۰۹ شمسی مرده و پسری خردسال بنام جوانمیر داشته است که او نیز امروز حیات ندارد.

یارمرادخان؛ یار مراد خان قریب ۶۵ سال زندگانی کرده و در زمان خود رئیس طایفه الله یار خانی و صاحب دو پسر بوده است بنامهای الله یار خان و علیجان خان.

الله یار خان در ۷۰ سالگی در سال ۱۳۲۶ هجری قمری فوت کرده و حاکم سنجابی و مرد مشهوری بوده و درجه سرهنگی داشته است. پسران وی عبدالعلی خان و حسین خان و عبدالحسین و علیمرادخان و اکبرخان بوده اند.

عبدالعلی خان در سن ۵۰ سالگی در سال ۱۳۳۶ هجری قمری بر اثر نزاع داخلی کشته شده و فرزند ذکوری نداشته است.

حسین خان ساکن دو چقای الله یارخانی در سنّ ۴۵ سالگی در سال ۱۳۲۴ شمسی مرده و یک پسر بنام حاج علیخان از وی بجامانده است که فعلاً ۲۵ سال دارد و ساکن سمنگان الله یار خانی است و فرزند ذکوری ندارد.

عبدالحسین خان در ۴۰ سالگی بر اثر نزاع خانوادگی در سال ۱۳۲۶ هجری قمری کشته شده و از او فرزند ذکوری بجا نمانده است.

علیمراد خان در سنّ ۳۵ سالگی در سال ۱۳۲۱ هجری قمری در نزاع سنجابیها با عربها در قشلاق در محلّ باغچه و قطار کشته شده و یک پسر بنام سلیمان خان داشته است که وی نیز در ۲۵ سالگی در سال ۱۳۲۳ در نزاع خانوادگی کشته شده است.

اکبر خان ساکن دوچقا فعلاً در حدود ۵۰ سال دارد و دارای پسری است ۱۲ ساله بنام غلامرضا.

علیجان خان ساکن دوچقا در سنّ ۵۰ سالگی بسال ۱۳۰۸ هجری قمری فوت کرده است و پسری بنام قریب خان داشته که از مردان مشهور سنجابی بوده است، وی در سنّ ۴۹ سالگی بسال ۱۳۲۶ هجری قمری فوت کرده و فرزندان بنامهای حبیب، جهانگیر، منصور و محبّلی داشته است.

حبیب در سنّ ۲۲ سالگی بسال ۱۳۲۳ هجری قمری در نزاع خانوادگی بدست عبدالعلیخان اللهی خانی سابق الذکر کشته شده است، جهانگیر نیز در همان واقعه در سنّ ۲۸ سالگی بسال ۱۳۲۳ هجری قمری بقتل رسیده است.

منصور خان اللهی خانی سنجابی از خوانین زیرک مشهور بود در ۵۵ سالگی در سال ۱۳۲۲ شمسی در مقرّ خود کرمانشاه مرد. پسرانش نصرت (۲۵ ساله) و دیگری (؟) (۱۸ ساله) است.

محبّلی در سنّ ۲۲ سالگی در سال ۱۳۳۶ شمسی مرده است.

۳- تیره، عبّاسوند یا عبّاسه وند

عبّاسوند یا باصطلاح محلّ هواسه ون (بفتح هاء وسین) یکی از تیره های قدیم سنجاییست که محلات آنها در مغرب مساکن ایل سنجاییست و اغلب قسمت خوش آب و هوای کوهستانی سنجایی بدست آنهاست مانند دهات سالارآباد، سایه وند، کوریه، کمره، سفلی، کمره، علیا، کره آل، سبزعلیخان، چشمه سفید (کینی چرمی) دوکنان، چشمه سعید (= کینی سعید)، چشمه سفید سفلی (= کینی چرمی) و علی آباد.

قدیم ترین اطلاعی که از عبّاسوند ها بدست آمده اینست که اینان تقریباً تا دویست سال قبل ساکن زهاب بوده و معتقد بذهب تسنن بوده اند. در آن هنگام یکی از سادات گوران بنام سید یعقوب سر سپرده و اهل حق شده سپس بسوی دهات فعلی سنجایی آمده اند. دهاتی که فعلاً عبّاسونداها در آن ساکنند و بعضی از آنها را نیز مالکند، سابقاً جزو املاک تیره جلیلوند ساکنین فعلی قسمتی از چمچال و دینور بوده است. جلیلوند ها بر اثر آفت سونه و کیسله (که دو نوع سن اند) چندین سال این محلات را تخلیه کرده و رفته اند و چون این محلات بلاصاحب مانده بود دولت وقت آنها را بدو برادر از این تیره بنامهای مرادعلی و لطفعلی که از افراد برجسته و بر سرکار عبّاسوند بودند داد.

قسمتی دیگر از این عشیره از شیراز آمده و بسابقین پیوسته اند و با عبّاسوند های ساکن زهاب که سابقاً قسمتی از کردهای عراق بدانها پیوسته بودند یک تیره را تشکیل داده و با هم یکدسته از چهار دسته (از لحاظ نظام چریک در دوره قاجاریه)

سنجایی را تشکیل داده اند.

جمعیت عباسوندها سابقاً در حدود یکهزار و پانصد خانوار بوده ولی فعلاً بسیار تنزل کرده و بیش از دویست خانوار از آنها باقی نمانده است. طوایف مشهور فعلی



مرحوم صمصام الممالک و پسرش مرحوم سردار مقتدر

آنها عبارتند از ملک علیخانی و سبزعلیخانی و باباجانی.

مرادعلی جدّ اعلاّی این تیره سابقاً در زهاب فلاحت میکرده است و سه پسر داشته است بنامهای حسین و اورقلی و حسن. حسین بر اثر شجاعت از طرف دولت رتبه سلطانی دسته عباسوند را یافته و از او شش پسر بنامهای ملک علیخان و سبزعلیخان و کلبعلی خان و غربت یا قربت (=قربانعلی؟) و محمد و مصطفی بجا مانده بوده است.

ملک علیخان که طایفه ملک علیخانی منسوب بدوست سلطان دسته عباسوند و صاحب پنج پسر باسامی ملاآبراهیم و سلیمان و اعظم و رجبعلی خان و بخشعلی خان

بوده است.

سبزعلیخان که طایفه سبزعلیخانی منسوب بدوست نیز در زمان خود از افراد سرشناس این تیره بوده است.

اما طایفه باباجانی گویا منشعب از باباجانی های کردند اند که بعدها بمیان عباسوندها آمده و با آنها در آمیخته اند.

۴- تیره، خرده دسته

تیره یا جماعت خرده دسته از چندین تیره بنامهای سیمینوند (تلفظ محلی؛ سیمینه ون)، جلیلوند (تلفظ محلی؛ جلیله ون)، سرخکی (تلفظ محلی؛ سورکی)، سرخ وند (تلفظ محلی؛ سرخه ون) و باقی (تلفظ محلی؛ باخی) تشکیل شده است و اغلب آنها در حدود یکصد و پنجاه سال قبل از لرستان بدین ناحیه آمده اند. محل سکونت و زراعت بیشتر تیره های خرده دسته کوهستانهای جنوب و جنوب غربی سنجابی بنام برزه و چنار است.

الف - تیره، باقی؛ باقی یا بتلفظ محلی باخی منسوب است بعدالباقی خان که بقول خود اصلاً عرب بوده اند و خوانین طوایف خرده دسته اند. ایل سنجابی بر طبق بنیچه، قدیم دولت سوارانی ابواب جمعی داشته اند که از چهار دسته مرگب میشده و هر دسته یک سلطان و مجموع ایشان یک یاور و یک سرهنگ و یک سرتیپ داشته اند. سرتیپ و سرهنگ و یاور همیشه از خوانین چالاولی و آلهی خانی بوده اند چهار دسته عبارت بوده است از دسته، چالاولی، دسته، آلهی خانی، دسته، عباسوند و دسته، حق نظرخانی، دسته، اخیر شامل تیره های دالیان و خرده دسته بوده است.

سلطانی دسته، حق نظر خانی از تیره، باقی بوده و این مقام در دوران حکومت مرحوم صمصام الممالک با میرزا خان نامی بوده است پسر حاتم خان قاتل مرحوم محمد رحیم خان پسر حسن خان سنجابی. بعد از میرزا خان، محمود خان سلطان شده است و پس از او خوانین آنها درویش خان و اکبر خان و محمد ولی خان بوده اند.

ب - تیره، سیمینوند - این تیره اکنون از مهمترین دسته های سنجابی است. مردان آنها همواره برشادت و شجاعت معروف بوده اند. بزرگ و کدخدای آنها در ابتدای تشکیل و استقلال طایفه، سنجابی، بهرام بیگ بوده، پس از او کدخدایی به سهراب پسرش رسیده که از رشیدترین سواران سنجابی بشمار میرفته و داستانهای شجاعت او هنوز در میان سنجابیها مثل است. پس از سهراب پسرش اکبر و پس از اکبر، بابا و سعید پسران او کدخدا بوده اند. مردان نامی دیگر این تیره کدخدا یوسف و شیرخان برادر اکبر بوده اند. شخص اخیر در جنگ بین المللی اول در زد و خورد با روسها بقتل رسید. کدخدایان و بزرگان فعلی تیره، سیمینوند سهراب پسر بابا و جهانبخش پسر سعید و علی پسر یوسف اند.

ج - تیره، جلیلود؛ این تیره هم از تیره های مهم فعلی سنجابی است. کدخدا و بزرگ این تیره در بدایت امر علی آقا و پس از او پسرش سلیم از سواران رشید و مردان با غیرت سنجابی بوده است. کدخدا و بزرگ آنها اکنون کدخدا علی پسر مرحوم کدخدا سلیم است.

د - تیره، سرخکی؛ کدخدای تیره، سرخکی نورعلی و پس از او رضاعلی پسر او بوده است و اکنون این مقام را قریب خان پسر رضاعلی دارد. مشهور است که چندین سال قبل در مجلسی کتاب نادر و طوپال را که منظومه ایست کُردی و ملی در باره جنگ نادرشاه با طوپال عثمان پاشا میخوانده اند وقتی خواننده بنیمه، کتاب

یعنی محلّ پرجوش و خروش آن میرسد یکی از کدخدایان سرخکی که در مجلس حاضر بوده است گاوی نذر میکند تا نادر شکست نخورد و چون نادر شکست میخورد وی در حالت شور و هیجان میخواید با چاقویی خود را بکشد ولی دیگران از عمل او جلوگیری مینمایند.

ه - تیره، سرخ وند؛ تیره، سرخ وند بتیره، اسمعیل بیک نیز مشهور بوده اند و کاظم خان بزرگ آنها بوده است.

۵- تیره، دولتمند و دستجه

این تیره درنواحی جنوبی و غربی سنجابی ساکن اند و ابتدا جزو ابواب جمعی تیره، چالوی بوده و قسمتی از آنها با چالویها از فارس باین ناحیه آمده اند. این تیره شامل دو دسته است بنام دسته، دوار ویران و دسته، دولتمند، جمعیت آنها در حدود دویست خانوار است و سابقاً هم همینقدر بوده اند.

۶- تیره، دارخور

این تیره نیز با چالویها از حدود فارس باین ناحیه آمده و سابقاً قریب چهارصد خانوار بوده اند، فعلاً دویست خانوار از آنها باقی مانده است و بیشتر در قسمت جنوب سنجابی و در هفت آشیان ساکن اند و شامل دو دسته بنامهای دارخور مرتضی قلی خانی و دارخور خدایاری اند.

۷- تیره، دالیان

دالیان یا دیالیان منسوب بدیاله است و مردم آن سابقاً ساکن البجه (= حلبجه)

و شهر زور بوده اند و بمناسبت رود دیاله که همان سیروان باشد آنها را دیاله ثیان و بعد دالیان یا دیالیان گفته اند. تیره های دالیان در حدود یکصد و پنجاه سال قبل باین نواحی آمده و کم کم با سایر طوایف سنجابی تشکیل یک ایل داده اند. جمعیت آنها در سابق بسیار کم بوده ولی اکنون از هزار خانوار متجاوز است. و بعد از خوانین مهمترین تیره های سنجابی محسوب میشوند دالیان از لحاظ تشکیلات داخلی سرباز چریک سابقاً جزو جماعت حق نظر خانی بوده است ولی فعلاً به پنج تیره تقسیم میشوند: تیره، صوفی-تیره، علی ولی-تیره، خسرو-تیره، کاکا و نظکه (=کاکاو نظر علی) و تیره، کل کل (بضم هر دو کاف و لام مفخمه).

الف، ب- تیره های صوفی و علی ولی: تیره های صوفی و علی ولی که از یک دودمان اند مهمترین تیره های دالیان سنجابی اند و سابقاً هم یک تیره بوده اند و جدایی آنها در ازمینه، اخیر صورت گرفته است. از نخستین کسانی از افراد سرشناس این تیره که اطلاعی در دست است دو برادر بوده اند بنامهای یار ابدال (تلفظ محلی: یاره وال) و شیخ عبدال (تلفظ محلی: شیخه وال). یار ابدال با خانواده و جماعتش بسنجابی آمده و تشکیل طایفه، بزرگی داده است. میگویند شیخ عبدال باطراف موصل رفته و در آنجا مؤسس طایفه و دودمانی شده است. بطوریکه روایت شده و از اسامی قدیم آنها ظاهر است بزرگان تیره، صوفی در اصل درویش و صوفی بوده اند ولی اکنون آثاری از تصوف گذشته آنها نمایان نیست.

دردوران تشکیل ایل سنجابی رئیس مشترک تیره های صوفی و علی ولی، عزیزخان پسر محمد علی بوده که از کدخدایان و مردان بسیار نامی محسوب میشده است بعد از عزیزخان پسر او صید احمد بزرگ و کد خدای دسته، علی ولی شده و

این صید احمد نیز از مردان زیرک و عاقل و از سواران رشید سنجایی بوده است. ریاست و کدخدایی تیره صوفی را هم کدخدا حسین پسر طاهر و کدخدا شاه مراد برادر او داشته اند.

کدخدایان و بزرگان فعلی تیره صوفی عبارتند از کدخدا خسرو پسر حسین و کدخدا دارا خان پسر شاه مراد و کدخدا محمد رحیمه و کدخدا غیدان و کدخدا ابراهیم. کدخدایان صوفی بتدریج در جلگه ماهیدشت سنجایی املاک و مزارعی خریداری کرده و اکنون در آنجا سکونت دائمی دارند. کدخدایان علی ولی عبارتند از: علیجان و حسن پسران صید احمد و سارو پسر صید محمد.

ج ، د- تیره های خسرو و کاکا و نظکه؛ این دو تیره در اصل یکی و کدخدای مشترک آنها محمد حسین پسر علی حسین از عقلای سنجایی بوده است. ملک حسین و میر حسن و عبدل برادران محمد حسین بوده اند. بزرگ و کدخدای تیره خسرو در زمان اخیر علی اکبر پسر عبدل بوده و اکنون جعفر قلی پسر میر حسن و صحبت پسر علی اکبر و محمد پسر حبیب این سمت را دارند. بزرگتر تیره کاکا و نظکه، بساط بیک و پس از او پسرش یوسف بیک (تلفظ محلی: ایسوبیک) بوده اند و اکنون این شغل با دارا خان پسر یوسف بیک است که از مردان مجرب و معمر طایفه سنجایی است.

ه- تیره کل کل؛ کدخدای تیره کل کل، سلیمان و پس از او حسن بیک بوده و اکنون خدایار و پسر او تقی در این سمت اند.

۸- تیره رهبروند

تیره رهبروند یا باصطلاح محلی ریوره ون جزو ابواب جمعی چالوویها بوده و

اصلاً لر بوده اند و در حدود یکصد و پنجاه خانوار بوده اند فعلاً جز یکی دو خانوار کسبی از آنها نمانده است.

۹- تیره، وتکه وند

تیره، وتکه وند یا باصطلاح محلی وتکه ون (بضمّ واو اوّل و فتح واو ثانی) نیز اصلاً لر بوده اند و مدت‌هاست که منقرض شده اند و اثری از آنها نمانده است.

۱۰- تیره، بیوه جشنیان

این تیره نیز از تیره های قدیمی سنجایی بوده است ولی مدت‌هاست که منقرض شده و اثری از آنها نمانده است.

۱۱- تیره، مجریلان

تیره، مجریلان (بضمّ میم و سکون جیم) نیز از تیره های قدیمی سنجایی است و سال‌هاست که منقرض شده و از میان رفته اند.

وضع ایلی

در خاتمه، مبحث راجع بتیره های سنجابی باید این نکته را نیز گفت که خانوار های يك تیره که گاهی عده، آنها از هزار هم تجاوز میکند همه منسوب بيك اصل و از يك دودمانند.

خویشاوندی که در ایلات مخصوصاً حائز اهمیت است خویشاوندی پدری است. خویشاوندان منسوب بمادر اگر چه بسیار نزدیک باشند در تشکیلات ایلی و تیره ای وارد نمیشوند چه هر کسی مربوط بایل و طایفه و تیره، پدر خود است. بسیار اتفاق افتاده که خانواده هایی از تیره ها و یا طوایف مختلف نظر بسابقه، عداوتی که در میان آنها بوده و یا قتال و خونریزی که در بین آنها رخ داده برای رفع خصومت و یا باصطلاح محلی برای «خون بس=خون بست» با همدیگر وصلت میکنند و دختری از نزدیکان قاتل را بیکی از ورآث مقتول میدهند و بالتیجه با هم خویشاوند می شوند. رسم و سنت خون بست اصولاً قاعده مؤثری است مع الوصف دیده شده که کینه ها و عداوتهای قدیم باین تدابیر از بین نرفته و حتی اولادی که از نتیجه این وصلت بوجود آمده کینه کشی و انتقام جویی را از تیره، مادری یعنی خال و خالو زادگان خود ادامه داده است.

ریاست و بزرگی تیره ارثی است و معمولاً به پسر ارشد میرسد اگر چه در میان تیره کسان دیگر مانند برادرها و یا اعمام کدخدای سابق باشند که از پسر او مسن تر و لایقتر و کاردان تر باشند. بزرگان و معمرین قبيله هدایت و نصیحت و ارشاد کدخدا و رئیس خود را در صورتیکه صغیر و بی تجربه باشد برعهده میگیرند تا

زمانیکه او بسن رشد برسد و قابلیت اداره کردن پیدا کند.

موقعیکه جمعیت تیره و طایفه بحدی توسعه پیدا کند که همه نتوانند در محلّ خود براحت زندگی کنند و یا دربین برادران و بنی اعمام بر سر ریاست و منافع اختلافاتی ظاهر شود، با تقسیماتی که بتراضی صورت میگیرد ممکن است از یک تیره بزرگ تیره های کوچک جدا و منشعب شود. تیره های منشعب در بدایت امر بهم مربوط و نزدیک اند تا اینکه پس از یک یا دو نسل بکلی از هم جدا شوند.

حتی ممکن است این جدایی که در اصل منشاء آن کدورت و رقابت بین برادران بوده بتدریج در نسلهای بعد بکینه و خصومت‌های علاج ناپذیر خانوادگی مبدّل گردد.

از بحثی که راجع بترتیب تشکیل ایل سنجابی و تیره های آن شد معلوم گردید که در نشو و نمای عشایر چگونه اجزاء مختلفه الاصل بهم پیوسته و تشکیل واحد مخصوصی داده اند و چگونه از ایل و تیره و دودمان واحدی ممکن است قبایل و تیره ها و دودمان هایی تازه بوجود آید و طایفه و دودمان اصلی را در خود مستهلك نماید.

محلّی که اکنون طایفه سنجابی در آن استقرار پیدا کرده اند یعنی جلگه ماهیدشت کرمانشاه و کوهستانهای اطراف آن یکی از آبادترین و حاصلخیزترین نقاط ایران است و همواره مورد توجه طوایف و تیره های کوهستانی مجاور بوده است. قبل از سنجابیان طوایف دیگر در محلّ مزبور سکونت و زراعت داشته اند، سنجابیانی که بماهیدشت آمده اند با زارعین محلّی که قسمت عمده آنها رعایای زنگنه بوده اند مخلوط شده اند. اکنون ایل زنگنه که در زمان خود از بزرگترین و معروفترین ایلات بوده و اشخاصی مانند شیخعلی خان وزیر با تدبیر شاه سلیمان صفوی داشته است بصورت واحد ایلی در ایران وجود ندارد.

این ایل که وقتی دارای دو فوج سرباز بوده سالهای متمادی است که منحلّ و در ایلات دیگر مستهلك شده است، خوانین و بزرگان طایفه زنگنه در کرمانشاه

شهرنشین شده و مهمترین خانواده های آن شهر را تشکیل داده اند. برعکس طایفه زنگنه در میان کردان عراق عرب کنونی و در ولایت خانیقین حالیه نیز از مهمترین و نامی ترین ایلات محسوب میشوند و نویسندۀ در جای خود بطور جداگانه از این ایل مانند ایل سنجابی و سایر ایلات کرد بتفصیل بحث خواهد کرد.

ایل سنجابی که در سابق جزو زنگنه و تیره ای از آن بشمار می آمد بتدریج مستقل و در قسمتی از جلگه، ماهیدشت که در اصطلاح اداری فعلی «بخش سنجابی» نامیده میشود، مستقرگردید ولی این جلگه حاصلخیز پس از استقرار سنجابیها نیز کماکان مورد توجه طوایف کوهستانی مجاور بود و خانوارهای زیادی از اطراف بآن روآورده و در دهات آن سکونت اختیار کرده و جزو سنجابی شده اند. از آن جمله اند



منظره ای از یکی از دهات سنجابی

طایفه ارکوازی که اکنون تیره کوچک و تازه از سنجابی محسوب میشوند و در

قلعه سلیمانخان و عباس آباد سکونت و زراعت دارند و از طایفه معروف و بزرگ ارکوازی پشتکوه اند.

همچنین عده کثیری از طوایف جاف ایران (قبادی، باباجانی، ولدبیکگی و غیره) باین محل آمده و ضمیمه سنجابی شده اند.

در ازمنه اخیر سیل مهاجرت سنجابی بیشتر از ناحیه گوران بوده که مرکز مردمان رشید و دلاور است ولی کوهستانهای آن استعداد کافی برای زراعت ندارد. سرداران سنجابی در بجنوبه، اقتدارشان علاوه بر سواران و تفنگچیان ایل سنجابی قریب هزار سوار نوکر شخصی داشتند که بیشتر آنها از اهالی گوران بخصوص تیره تفنگچی بودند که با خانواده های خود کوچ کرده و بدهات سنجابی آمده بودند و در میان آنها مردان رشید و نامی بسیار بوده و در تمام جنگهای سنجابی و طوایف مجاور و بر ضد قوای دولتهای خارجی مهاجم شرکت کرده اند و اکنون نیز اولاد و نواده های آنها در سنجابی باقی اند و در واقع جزو طایفه سنجابی گردیده اند.

بنابراین آنچه طایفه چند هزار خانواری سنجابی کنونی را تشکیل داده است عبارتست از تیره ها و دودمانهایی که از اصل و منشاء مختلف بوده حتی بسیار از هم دور و بعضی از آنها زارعین محلی بوده و قسمتی از حدود فارس و قسمتی از حدود شهر زور و دیاله و قسمتی از لرستان و قسمت دیگر از طوایف مجاور آمده اند و در نتیجه شرایط مساعد و پیش آمدهای مختلف و در نتیجه کاردانی و کفایت سرداران خود بهم پیوسته و مجموعاً ایل و طایفه واحدی را بنام سنجابی تشکیل داده اند که با اسم خود و سابقه درخشان دولتخواهی و ایران پرستی و آزادیخواهی خویش مفتخرند و خون و ریشه آنها ایرانی مانده و با هر حرکت جدایی طلبانه و خائنانه مخالفت کرده اند.

دکتر کریم خان سنجابی

در فصل مربوط به خانواده های سنجابی و انساب آنها، تا آنجا که مقدور و مفید بود در باره، هر يك از افراد تیره ها شرح مختصری نوشته شد.



در باره، دکتر کریم خان سنجابی که امروز نه تنها از برجسته ترین افراد این ایل و سایر ایلات غرب محسوب میشود بلکه باعث افتخار طبقه، جوان و تحصیل کرده

و مردم وطن پرست این کشور است، جا داشت بطور جداگانه از لحاظ اهمیت و شخصیت نامبرده در یکی از فصول این کتاب نیز مختصری اشاره شده باشد و چون غرض نویسنده، این کتاب بشهادت خوانندگان تیزبین و هوشیاری که این اوراق را مطالعه میفرمایند کوچکترین ابراز حبّ و بغضی نسبت بکسی نبوده است و با آنکه شخصاً دکتر کریم سنجابی را مردی پاکدامن و نیک سرشت و درست و دانشمند و وطن پرست و مدبّر و روشنفکر و بصیر در امور اجتماعی و سیاسی میدانم و بعقاید و افکار و اعمال پاک وی مؤمنم؛ معذک با تمام ارادتی که بشخص او و خانواده، جلیل و محترمش داشته و دارم در تمام این کتاب کوچکترین کلمه، دور از حقیقتی که حمل بر مجامله و ستایش و تمجید از کسی باشد ننوشته ام و با آنکه نویسنده هر قدر هم بیطرف باشد گاهی تحت تأثیر احساسات دوستانه یا خدای نکرده دشمنانه (اگر وجود داشته باشد) خود نسبت بدیگران برمیآید با تمام اینها از هر گونه تمجید و تحسین که دور از سیاق نوشتن این کتاب است گریزان بوده ام و حتی با کمال شرمندگی اذعان دارم که در ادای حقّ مطلب واقعاً قصور کرده ام و قلم عاجز من از عهده، بیان و ترسیم خدمات مخلصانه، آنها بر نیامده است.

اینک ترجمه، حال:

آقای دکتر کریم خان بختیار سنجابی فرزند مرحوم قاسم خان سردار ناصر سنجابی در سال ۱۲۸۳ شمسی در قریه، قلیج خانی از دهات ناحیه، سنجابی متولد شد تا سن چهارده سالگی در سنجابی میان ایل تربیت شده و تحصیلات ابتدائی خود را بدو در مکتب سرخانه و سپس در دبستان صمصامی قصر شیرین که مرحوم صمصام الملک جد وی تأسیس کرده بود، ادامه داد. در سالهای جنگ بین الملل اول و در زمان مهاجرت وطن پرستان تهران که عده، کثیری از آنها در منازل سرداران سنجابی پذیرایی میشدند در نزد عده ای از رجال دانشمند و روشنفکر بتحصیل دروس جدید اشتغال داشت که از آنجمله منوچهر منوچهریان و مرحوم سهراب زاده مدبرالملک و

مرحوم سلیمان میرزا اسکندری و مرحوم میرزا طاهر تنکابنی بودند و از آنها درس وطن پرستی و آزادی خواهی فرامیگرفت.

در سال ۱۳۲۶ قمری پس از قتل و غارت سنجاییها بدست انگلیسها پدر وی مرحوم سردار ناصر اسیر و بیغداد فرستاده شد و عموها و برادر بزرگ وی فراری و بخاک عثمانی پناهنده شدند. وی که در آن تاریخ در حدود ۱۳ الی ۱۴ سال داشت با خانم ها و سایر بچه ها بکرمانشاه آمده و در مدت سه سال توقّف در کرمانشاه بتحصیلات خود ادامه داد و نخستین محصلی بود که در کرمانشاه باخذ گواهینامه ابتدائی نائل شد و در آن سال بین ۶۱۹ نفر محصل با معدل ۱۳، ۱۸ شاگرد اول شد.

در سال ۱۳۰۰ شمسی (سال کودتا) برای ادامه، تحصیلات بتهران آمد و در همان سال بمدرسه علوم سیاسی وارد شد. در کلاس دویم و سیّم و چهارم مدرسه سیاسی همواره شاگرد اول بود و کلاس پنجم و ششم را در یکسال امتحان داد. سپس وارد مدرسه، عالی حقوق شده و از آن مدرسه نیز باخذ لیسانس حقوق نائل شد. در سال ۱۳۰۷ شمسی با دسته، اول محصلین اعزامی بفرانسه رفته و در دانشگاه نانسی مجدداً در دانشکده، حقوق وارد شد و از این دانشکده لیسانسیه شده و تحصیلات دوره، دکتری خود را در دانشگاه پاریس باتمام رساند. در تمام دوره، تحصیل امتحانات را با نمره، بسیار خوب گذرانده و رساله، وی که در موضوع «کشاورزی و کشاورزان» ایران بوده است با قید بسیار عالی در دانشگاه پاریس پذیرفته شده است.

آقای دکتر سنجایی در سال ۱۳۱۴ شمسی وارد خدمات دولتی شده بدانشیاری و استادی دانشکده، حقوق منصوب و متصدی چندین اداره بوده است، از آنجمله مدتی معاون و کفیل اداره، کل اوقاف و سپس کفیل اداره، آموزش عالی و رئیس دبیرخانه دانشگاه بوده و پس از آن بوزارت دارایی منتقل شد و مدتی رئیس اداره، کل آمار و بررسی های اقتصادی و مالی در آن وزارت خانه بود و نیز در دانشگاه تهران مدتی

ریاست دانشکده، حقوق را داشت. در ابتداء تشکیل نهضت ملی با جناب آقای دکتر محمد مصدق همکاری صمیمانه داشت و مدتی وزیر فرهنگ در کابینه ایشان بود و در همان اوان بمعیت معظم له بآمریکا رفته و اندکی قبل از مراجعت استقبال بی نظیر و گرمی از تمام طبقات کشور از وی بعمل آمد. چنان استقبال عظیم و خون گرمانه بی تا آن زمان کم سابقه بود.



مقارن شروع انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی وی با کسب اجازه از جناب آقای دکتر مصدق بمناسبت کاندیدا بودن برای نمایندگی، از وزارت استعفا داد و با آنکه در تهران از طرف اکثریت اهالی کاندیدای نمایندگی بود معذالك بنابر اصرار و استدعای مردم کرمانشاه تنها در انتخابات کرمانشاه شرکت نموده و باتفاق آراء مأخوذه نماینده اول کرمانشاه شد. در هنگام طرح دعوی ایران با شرکت غاصب نفت در دادگاه لاهه وی قاضی اختصاصی ایران بود. مأموریت او منتج بحاکم شدن ایران در

آن دادگاه شد و بیش از پیش باعث سرافرازی دولت ایران و هموطنان خود شد و شهرت جهانی و بین المللی یافت.

آقای دکتر کریم خان سنجابی گذشته از اینکه نمونه بهترین طبقه، جوان و تحصیل کرده و وطن پرست و عمیق این کشور است، دارای خصائل و صفات بارز و عالی اخلاقی است که وی را از هر لحاظ ممتاز داشته است از آنجمله ایمان ژرف مسلمانی و نجابت فطری و غریزی توأم با پاکدامنی و حسن شدید میهن پرستی و داشتن اطلاعات وسیع اجتماعی و قضایی و سیاسی است که او را در میان عموم طبقات محبوب داشته است.

دکتر سنجابی در مشاغل استادی دانشگاه، ریاست دانشکده، حقوق، وزرات فرهنگ، وکالت مجلس، نمایندگی و قضاوت در دیوان لاهه، لیدری و رهبری حزب ایران و سایر مشاغل خود خدماتی باین کشور کرده که اگر روزی ملت حق شناس ایران بخواهد پاداش دهد باید وی را در ردیف بزرگترین مفاخر ملی ایران از صدر مشروطیت تاکنون محسوب دارد. دکتر سنجابی خلاصه و زبده، نسل گذشته خود است که همه از سرداران و خادمین بزرگ این کشور بوده اند و عیناً طرز فکر و علاقه، ایشان نسبت بایران نظیر علاقه، امراء سامان و بویهی و آل زیار و دارای همان مردانگیها و جوان مردیهای آنانست که تاریخ کشور ایران مدتی آنرا در نوردیده بود و امروز با تحویل وی بجامعه، ایرانی دین خود را ادا کرده است.

محمد مَکری

تهران ۱۳۳۰ ه.ش.

(۱۳۳۲ ه.ش.)

فهرستهای هفتگانه

فهرستها:

- ۱- نام های کسان و انساب
- ۲- عشیره، ایل، تیره، طایفه و دسته
- ۳- جایها و دیهها
- ۴- کوه، درّه، تنگه
- ۵- رود، نهر، چشمه سار، آب، قنات
- ۶- دشت، جلگه، صحرا
- ۷- مرتعها

۱- کسان و انساب

- آقاخان (پسر حسن خان سنجایی)
۸۲، ۸۳، ۸۸.
- آقاخان (پسر عزیز خان بن خدامروت
خان بن ذوالفقار خان) ۱۰۱.
- آقا شیرآناخی ۱۰۴.
- ابدال ر. ک. به یار ابدال.
- ابراهیم (کد خدا...) از کدخدایان
تیره صوفی-۱۱۸.
- ابراهیم (پسر فتح الله خان بن فرج
خان بن عزیزخان بن خدامروت خان
ابن ذوالفقارخان) ۱۰۳.
- ابراهیم آقا (پسر خویله) ۸۶، ۸۷.
- ابراهیم خان (پسر بختیار) ۸۷،
۹۵.
- ابراهیم خان (برادر حسن خان
سنجایی) ۷۵.
- ابراهیم خان (پسر شهبازخان بن
داراب خان بن اعظم خان بن
- خدامروت خان بن ذوالفقار خان)
۱۰۳.
- ابراهیم خان (پسر نادر قلی بن
تقی خان بن حیدر خان بن
برخوردار خان) ۹۹.
- ابن بابویه ۹۳.
- ابوالفتح خان (پسر طهماسب
خان بن خدارحیم خان بن
ذوالفقار خان) ۱۰۶.
- احسان پاشا (علی...) ۹۳.
- احمد ر. ک. به صید احمد.
- احمد (پسر حسین خان بن
محمود خان بن آقاخان بن
عزیزخان بن خدامروت خان بن
ذوالفقار خان) ۱۰۲.
- احمد (پسر عباسقلی خان بن
حسینقلی خان بن علیمراد خان
ابن حیدر خان بن برخوردارخان)

- ۸۴
اسدالله خان سالار مکرم
(پسر خسروخان بن حسن خان
سنجایی) ۶، ۲۲، ۳۳، ۴۲، ۴۳،
۴۴، ۴۶، ۸۹، ۹۳، ۹۵، ۹۶،
- ۹۹
اسماعیل (پسر عباسقلی خان بن
حسینقلی خان بن علیمراد خان
ابن حیدر خان بن برخوردار خان)
۹۹
اسمعیل خان (پسر مای خان بن
برخوردار خان) ۹۶، ۹۷
اصغر خان (پسر قاسم خان سردار
ناصر بن شیرمحمد خان صمصام
الممالک بن حسن خان سنجایی)
۲۱، ۲۶، ۳۸، ۸۲، ۹۴
اعتلاء الملک ۷۱
اعظم (پسر ملک علیخان بن حسین
ابن مراد علی «عباسوند») ۱۱۳
اعظم (پسر خدا مروت خان بن
ذوالفقار خان) ۱۰۱، ۱۰۳
اعظم خان (پسر عزیزخان
ابن خدا مروت خان بن
ذوالفقار خان) ۷۵
اعظمی -- < عباس خان اعظمی.
افشار (پسر صادق خان بن مای
خان بن برخوردار خان) ۹۷
اکبر (پسر سهراب بن بهرام بیگ
سیمینوند) کدخدای تیره.
- ۹۸
احمد (پسر محمد بن اکبرخان ابن
خدا رحیم خان بن ذوالفقار خان)
۱۰۷
احمد خان (پسر محمد علیخان ابن
خدا مروت خان بن حسن خان
سنجایی) ۸۹
احمدی (سپهبد...) ۹۳
اردشیر (پسر علی اکبر خان سردار
مقتدر) ۹۳
اسد (پسر لطفعلی خان بن فرج خان
ابن عزیز خان بن خدا مروت
خان بن ذوالفقار خان) ۱۰۳
اسد (پسر قتاح خان بن سیف الله
خان بن علیجان خان بن الله
پارخان) ۱۰۹
اسد الله (پسر فتح الله خان بن
ابوالفتح خان بن طهماسب خان بن
خدا رحیم خان بن ذوالفقار خان)
۹۶
اسدالله خان (پسر تقی خان بن
خدا مروت خان بن ذوالفقار خان)
۱۰۴
اسد الله خان (پسر حبیب الله خان
ابن یوسف خان بن شفیق خان ابن
خدا مروت بن ذوالفقار خان) ۱۰۴
اسدالله خان (پسر علی اکبرخان
ابن مای خان برخوردار خان) ۹۶
اسدالله خان (رئیس ایل گوران)

- سیمینوند ۱۱۵.
- اکبرخان (پسر اسدالله خان بن علی
اکبرخان بن مای خان بن برخوردار
خان) ۹۷
- اکبرخان (پسر الله یار خان بن
یارمراد خان بن علیجان خان بن الله
یارخان) ۱۱۰.
- اکبر خان (پسر خدا رحیم بن
ذوالفقار خان) ۱۰۶، ۱۰۷.
- اکبر خان (پسر سلیمان خان بن الله
نظر خان بن خدامروّت خان بن
ذوالفقار خان) ۱۰۵
- اکبر خان (پسر شامار خان بن سیف
الله خان بن علیجان خان بن الله
یارخان) ۱۰۹.
- اکبر خان (سلطان سنجایی، از تیره
باقی) ۱۱۵.
- آلفت خان (پسر تقی خان بن
علیجان خان بن الله یار خان) ۱۰۸.
- الله مراد خان (پسر حیدرخان بن
برخوردار خان) ۹۸، ۹۹
- الله نظر خان (پسر خدامروّت خان
ابن ذوالفقار خان) ۱۰۱، ۱۰۵
- الله یار (جدّ خوانین تیره اللهی
خانی) ۸۶، ۱۰۸
- اللهی خان (پسر خدامروّت خان بن
حسن خان سنجایی) ۸۹.
- اللهی خان (پسر عالی خان بن
عزیزخان بن خدامروّت خان بن
- ذوالفقار خان) ۱۰۲.
- الله یار خان (پسر یار مراد خان
ابن علیجان خان بن الله یار خان)
۱۱۰.
- امان الله خان (پسر آقا خان بن
عزیز خان بن خدامروّت خان بن
ذوالفقار خان) ۱۰۱، ۱۰۲.
- امان الله خان (پسر علی اکبر
خان ابن مای خان بن برخوردار
خان) ۹۶.
- امیر خان (پسر عزیزخان بن خدا
مروّت بن ذوالفقار خان) ۱۰۱، ۱۰۲.
- امیر کلّ زنگنه (تصویر)
امین الله خان (پسر سیف الله
خان بن علیجان خان بن الله یار
خان) ۱۰۹.
- اورقلی (پسر مراد علی از تیره
عبّاسوند) ۱۱۳.
- ایرج (فرزند سلیمان خان سالار
مقتدر بن قاسم خان سردار ناصر
ابن شیر محمد خان صمصام
الممالک بن حسن خان
سنجایی) ۹۲.
- ایسویگ / یوسف بیگ (پسر)
بساط بیگ. بزرگ تیره
کاکاوتنگه) ۱۱۸.

- بابا (پسر اکبر بن سهراب بن بهرام بیگ سیمینوند . بزرگ و کدخدای تیره سیمینوند) ۱۱۵ . بابا سنجابی / بابا سنجاوی . ر.ک . به : علی اکبر ممد ولی .
- باپیره (پسر الله نظر خان بن خدامروت خان بن ذوالفقار خان) ۱۰۵ .
- بختیار (پسر اسدالله خان بن خسرو خان بن حسن خان سنجابی) ۹۰ .
- بختیار (پسر شیخله) ۸۶ . ر.ک . به بختیار .
- بختیار خان (جدّ خوانین بختیار سنجابی از تیره چالابی) ۷۴ ، ۷۵ ، ۱۰۸ ، ۹۵ .
- بخشعلی خان (پسر ملک علیخان ابن حسین بن مراد علی «عبّاسوند» ۱۱۳ برخوردار خان (جدّ طایفه برخوردار) ۸۶ ، ۹۶ ، ۹۸ ، ۱۰۰ ، ۱۰۶ .
- بساط بیگ (بزرگ تیره کاکاو ننگه) ۱۱۸ .
- بختیار (تلفظ قدیم محلی «بختیار» . بروایتی پسر شیخله ابن منوچهر و بروایت دیگر پسر منوچهر بن مراد علی بن شیخله-جدّ طایفه بختیار سنجابی) ۸۷ .
- بهتیار (پسر شیر محمد خان صمصام الممالک بن حسن خان سنجابی) ۹۱ .
- بهرام بیگ (بزرگ و کدخدای تیره سیمینوند) ۱۱۵ .
- بهمن (پسر ابراهیم خان بن نادر قلی بن تقی خان بن حیدر خان ابن برخوردار خان) ۹۹ .
- بهمن (پسر علی اکبر خان سرادر مقتدر) ۹۳ .
- بهمن (پسر نجف خان بن ابوالفتح خان بن طهماسب خان ابن خدارحیم بن ذوالفقارخان) ۱۰۶ .
- بیگزاده خانم (دختر حسن خان سنجابی که زن نور محمد خان زنکنه شد) ۸۴ .
- پاشا (پسر نامدار خان بن اللهی خان بن علیمراد خان بن حیدر خان بن برخوردار خان) ۹۹ .
- پاشا خان (پسر حیدر خان بن برخوردار) ۹۸ ، ۹۹ .
- پاشا خان (پسر تقی خان بن علیجان خان بن الله یار خان) ۱۰۸ .
- پالیزی (عطاء الله ...) ۲۲ .
- پالیزی (فرح ...) ۲۴ ، ۲۶ .
- پالیزی (ملوک ...) ۲۴ ، ۲۶ .

پالیزی (وکیل الدوله
 کرمانشاهی... ۸۸، ۲۴، ۱۸،
 پرویز (پسر عزیز بن حاج
 علیخان بن مامه خان بن همه
 خان بن برخوردار خان) ۱۰۰.
 پروین خانم (دختر علی اکبر
 خان سردار مقتدر سنجابی) ۹۳.
 تقی (از کدخدایان تیره گل
 گل) ۱۱۸.
 تقی خان (پسر حیدر خان بن
 برخوردار خان) ۸۸، ۹۹.
 تقی خان (پسر خدا مروت خان
 بن ذوالفقار خان) ۱۰۱، ۱۰۴.
 تقی خان (پسر عباس خان بن
 اسدالله خان بن تقی خان بن خدا
 مروت خان بن ذوالفقارخان)
 ۱۰۵.
 تقی خان (پسر علیجان بن الله
 یار خان) ۱۰۸.
 تُنکابُنی (میرزا طاهر... ۱۲۵.
 جدیدیان (حاج احمد... ۲۳.
 جعفر خان (پسر کمر خان بن
 خدا رحیم خان ذوالفقار خان)
 ۱۰۸.
 جعفر قلی پسر میر حسن
 (برزگ و کدخدای تیره خسرو)
 ۱۱۸.
 جعفر قلی خان (پسر فتاح خان
 ابن اسمعیل خان بن مای خان بن

برخوردار) ۹۷.
 جعفر قلی خان (پسر سلیمان
 خان بن الله نظر خان بن خدا
 مروت خان بن ذوالفقار خان)
 ۱۰۵.
 جمال خانم (دختر حسین خان
 سالار ظفر) ۹۴.
 جوانمیر (پسر اسدالله خان بن
 خسرو خان بن حسن خان
 سنجابی) ۹۰.
 جوانمیر (پسر حسین خان بن
 محمود خان بن آقاخان بن
 عزیزخان بن خدا مروت بن
 ذوالفقار خان) ۱۰۲.
 جوانمیر (پسر کیخسرو بن سیف
 الله خان بن علیجان خان بن الله
 یار خان) ۱۱۰.
 جهانبخش (پسر حسین خان بن
 محمود خان بن آقا خان بن
 عزیزخان بن مروت خان ذوالفقار
 خان) ۱۰۲.
 جهانبخش (پسر سعید بن اکبر
 ابن سهراب بن بهرام بیگ
 سیمینوند) ۱۱۵.
 جهانشاه (پسر حیات قلی خان
 ابن رشید خان بن عباس خان بن
 ابراهیم خان بن بختیار) ۹۵.
 جهانگیر (پسر حسین خان بن
 محمود خان بن آقا خان بن



- عزیزخان بن خدا مروت خان بن ذوالفقار خان) ۱۰۲ .
جهانگیر (پسر اسدالله خان سالار مکرّم سنجایی) ۹۰ ، ۳۲ .
جهانگیر (پسر قریب خان بن علیجان خان بن یار مراد خان بن علیجان خان بن الله یار خان) ۱۱۱ .
حیب الله خان (پسر خسرو خان بن حسن خان سنجایی) ۸۹ .
حیب الله خان (پسر سیف الله خان بن علیجان خان بن الله یار خان) ۱۰۹ .
حیب الله خان (پسر علی اکبر خان بن مای خان بن برخوردار خان) ۹۶ .
حیب الله خان (پسر یوسف خان بن شفیع خان بن خدامروت خان بن ذوالفقار خان) ۱۰۴ .
حسام السلطنه (حاکم کرمانشاه) ۸۷ .
حسن (پسر اسدالله خان سالار مکرّم) ۹۰ .
حسن (پسر صید احمد کدخدا...) از کدخدایان تیره علی ولی ۱۱۸ .
حسن (پسر مراد علی «عباسوند») ۱۱۳ .
حسن بیگ (کدخدای تیره کل کل) ۱۱۸ .
- عزیزخان بن خدا مروت خان بن ذوالفقار خان) ۱۰۲ .
جهانگیر (پسر اسدالله خان سالار مکرّم سنجایی) ۹۰ ، ۳۲ .
جهانگیر (پسر قریب خان بن علیجان خان بن یار مراد خان بن علیجان خان بن الله یار خان) ۱۱۱ .
چریکاف (کلنل...) ۶۷ .
حاتم خان (پسر درویش خان بن کرم خان بن برخوردار خان) ۹۸ .
حاتم خان (پسر کاظم خان بن عزیزخان بن خدا مروت خان بن ذوالفقار خان) ۱۰۲ .
حاتم خان (پسر موسی خان بن طهماسب خان بن خدا رحیم خان ابن ذوالفقار خان) ۱۰۶ .
حاج احمد جدیدیان --> جدیدیان
حاج سید عباس ملک --> ملک
حاج عسکر زرعی --> زرعی
حاج علیخان (پسر حسین خان ابن الله یار خان بن یارمراد خان ابن علیجان خان بن الله یار خان) ۱۱۱ .
حاج علیخان (پسر مامه خان بن همه خان بن برخوردار خان) ۱۰۰ .

- حسن خان سنجابی ۷۴، ۷۵، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۷.
- حسین (کدخدا...) ۱۶.
- حسین (پسر حاتم خان بن موسیٰ خان بن طهماسب خان بن خدا رحیم خان بن ذوالفقار خان) ۱۰۷.
- حسین (پسر طاهر. کدخدا... رئیس و کدخدای تیره صوفی) ۱۱۸.
- حسین (پسر مراد علی «عباسوند») ۱۱۳.
- حسین خان (پسر اکبر خان بن شامار خان بن سیف اللہ خان بن اللہ یار خان) ۱۰۹.
- حسین خان (پسر اللہ یارخان ابن یار مراد خان بن علیجان خان بن اللہ یارخان) ۱۱۰.
- حسین خان (پسر حبیب اللہ بن علی اکبر خان بن مای خان بن برخوردار خان) ۹۶.
- حسین خان (پسر طهماسب خان بن خدا رحیم خان بن ذوالفقار خان) ۱۰۶.
- حسین خان (پسر قلی خان بن اعظم خان بن خدامروت خان بن ذوالفقار خان) ۱۰۴.
- حسین خان بختیار ۱۳۲.
- حسین خان فتاحی (پسر شامار خان بن باپیره بن اللہ نظر خان ابن خدا مروت خان بن ذوالفقار خان) ۱۰۵.
- حسین خان سالار ظفر (پسر شیر محمد خان صمصام الممالک ابن حسن خان سنجابی) ۶۶، ۷۴، ۹۱، ۹۳، ۹۴.
- حسین خان عزیز یاور ۲۱.
- حسین خان (پسر محمود خان ابن آقاخان بن عزیزخان بن خدامروت خان بن ذوالفقار خان) ۱۰۲.
- حسینقلی خان (پسر علیمراد خان ابن حیدر خان بن برخوردار خان) ۹۸.
- حیات قلی ابراہیمی (پسر رشید خان بن عباس خان بن ابراہیم خان ابن بختیار) ۹۵.
- حیات قلی خان (پسر رضاقلیخان ابن علیمراد خان بن حیدر خان بن برخوردار خان) ۹۹.
- حیدر خان (پسر برخوردار خان) ۹۸، ۹۶، ۵۵.
- حیدر خان سنجابی (از طایفہ قلی) ۶۶.
- حیدری -- سید شمس الدین حیدری گوران.
- حیدری -- سید فتح اللہ حیدری گوران.

- خوبیار / خوبیله (پسر منوچهر
جد تیره چالای) ۸۶.
- خوبیار / خوبیله (بروایتی پسر
علی زمان بن شیخله) ۸۶، ۸۷.
- دارا (کدخدا...) (پسر شاه مراد
ابن طاهر- رئیس و کدخدای
تیره صوفی) ۱۱۸.
- داراب خان (پسر اعظم خان بن
خدا مروّت خان بن ذوالفقار
خان) ۱۰۳.
- داراب خان (پسر رستم خان بن
برخوردار خان) ۱۰۰.
- دارا خان (پسر سیف الله خان
ابن علیجان بن الله یارخان)
۱۰۹.
- داراخان (پسر یوسف بیگ بن
بساط بیگ. از بزرگان و
کدخدایان تیره کاکا و نظگه)
۱۱۸.
- داود پاشاخان (پسر فتح الله
خان بن ابراهیم خان بن بختیار)
۹۵.
- داود خان کلهر (رئیس ایل
کلهر) ۸۹، ۹۰.
- درویش (پسر حاتم خان بن
موسی خان بن طهماسب خان بن
خدا رحیم خان بن ذوالفقار خان)
۱۰۷.
- خدا رحیم خان (پسر ذوالفقار
خان) ۸۶، ۸۷، ۱۰۱، ۱۰۶،
۱۰۷.
- خدا مروّت خان (پسر
ذوالفقارخان) ۸۶، ۱۰۱.
- خدا مروّت خان (پسر
مه‌دیخان) ۷۵.
- خدا مروّت خان (پسر حسن
خان سنجابی) ۸۳، ۹۸، ۹۹.
- خدا مروّت خان (پسر محمد
رحیم خان) ۹۷.
- خدا مروّت خان (جد طایفه
خدا مروّت) ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵.
- خدا نظر (از ایل دولت‌مند) ۸۱،
۸۲.
- خدایار (از کدخدایان تیره کل
کل) ۱۱۸.
- خسرو (پسر حسین بن طاهر
رئیس و کدخدای تیره صوفی)
۱۱۸.
- خسرو (پسر حسین خان بن
محمود خان بن آقاخان بن
عزیزخان بن خدا مروّت خان بن
ذوالفقارخان) ۱۰۲.
- خسرو خان (پسر فرج خان بن
عزیزخان بن خدا مروّت خان بن
ذوالفقارخان) ۱۰۳.
- خسرو خان (پسر حسن خان
سنجابی) ۸۸، ۸۹، ۹۵، ۱۰۶.

- درویش پاشا ۵۹، ۶۱.
- درویش خان (پسر حیدر خان بن ذوالفقار خان) ۹۸، ۹۹.
- درویش خان (پسر کرم خان بن برخوردار خان) ۹۸.
- درویش خان (سلطان سنجابی، از خوانین تیره «باقی») ۱۱۵.
- ذوالفقار خان (پسر منوچهر جد تیره چالاوی) ۸۶، ۸۷، ۱۰۰، ۱۰۶.
- رجبعلی خان (پسر ملک علیخان بن حسین بن مراد علی «عباسوند») ۱۱۳.
- رحیمه -- محمد رحیمه (کدخدا...).
- رستم خان (پسر برخوردار خان) ۹۶، ۱۰۰.
- رستم خان (پسر سلیمان خان بن الله نظرخان بن خدامروت خان بن ذوالفقار خان) ۱۰۵.
- رشید خان (پسر عباس خان بن ابراهیم خان بن بختیار) ۹۵.
- رشید یاسمی گوران (استاد...) ۳۱، ۶۶.
- رضا شاه ۱۳، ۹۴.
- رضا علی (پسر نور علی، کدخدای تیره سرخکی) ۱۱۵.
- رضا قلی (پسر الفت خان بن تقی خان ابن علیجان خان بن الله یار خان) ۱۰۹.
- رضا قلیخان (پسر علیمراد خان بن حیدر خان بن برخوردار خان) ۹۰.
- رضا قلیخان نظام السلطنه مافی ۸۹.
- زرعی (حاج عسکر...) ۲۸.
- زنکنه -- امیر کل زنکنه. میرزا سلیم خان زنکنه. نورمحمد خان زنکنه.
- سارو پسر صید محمد (کدخدا... - از کدخدایان تیره علی ولی) ۱۱۸.
- سالار ظفر سنجابی -- حسین خان سالار ظفر.
- سالار مقتدر سنجابی -- سلیمان خان سالار مقتدر.
- سالار مکرم سنجابی -- اسدالله خان سالار مکرم.
- سبز علیخان (پسر حسین بن مراد علی جد طایفه سبز علیخانی «عباسوند») ۱۱۳.
- سپهد احمدی ۹۳.
- سردار مقتدر سنجابی -- علی اکبر خان سردار مقتدر.
- سردار ناصر سنجابی -- قاسم خان سردار ناصر.
- سعید (پسر اکبر بن سهراب بن بهرام بیگ سیمینوند - بزرگ و کدخدای سیمینوند) ۱۱۵.
- سعیدی (فردوس...) ۳۵.

- سلطان مراد رابع ۵۶، ۵۸.
- سلطان عبدالحمید ۵۸.
- سلیم (پسر علی آقا- کدخدا و بزرگ تیره جلیوند) ۱۱۵.
- سلیمان (کدخدای تیره گل گل) ۱۱۸.
- سلیمان (پسر ملک علیخان بن حسین بن مراد علی «عباسوند») ۱۱۳.
- سلیمان خان (پسر الله نظر خان ابن خدامرورت خان بن ذوالفقار خان) ۱۰۵.
- سلیمان خان (پسر حسین خان ابن شامار بن باپیره بن الله نظرخان بن خدا مرورت خان بن ذوالفقار خان) ۱۰۵.
- سلیمان خان (پسر علیمراد خان بن الله یار خان بن یارمراد خان بن علیجان خان بن الله یار خان) ۱۱۱.
- سلیمان خان سالار مقتدر (پسر قاسم خان سردار ناصر بن شیر محمد خان صمصام الممالک ابن حسن خان سنجابی) ۲۰، ۷۴، ۹۳.
- سلیم علی آقا (کدخدا...) ۱۶.
- سهراب (پسر بهرام بیگ - بزرگ و کدخدای تیره سیمینوند) ۱۱۵.
- سهراب (پسر صادق خان بن مای خان بن برخوردار خان) ۹۷.
- سهراب (پسر محمد بن اکبر خان ابن خدا رحیم خان بن ذوالفقار خان) ۱۰۷.
- سهراب (پسر بابا بن سهراب بن بهرام بیگ، کدخدای تیره سیمینوند) ۱۱۵.
- سهراب خان (پسر اعظم بن خدا مرورت خان بن ذوالفقار خان) ۱۰۳، ۱۰۴.
- سهراب زاده مدبر الملک ۱۲۵.
- سید احمد (کدخدا...) ۱۶.
- سید حبیب مولایی --> مولایی.
- سید حسن آجاق ۱۸.
- سید رضا ملک --> ملک.
- سید شمس الدین حیدری گوران (رئیس خاندان حیدری گوران مسند نشین خانقاه یارستان (یارسان) توت شامی و از مشاهیر اهل حق) ۳۴.
- سید فتح الله حیدری گوران (از محترمین و بزرگان سادات گوران و نواحی غرب ایران) ۲۶.
- سید محمود مولایی --> مولایی.
- سید یعقوب (از سادات گوران) ۱۱۲.
- سیف الله (پسر ابوالفتح خان بن طهماسب خان بن خدا رحیم خان

- ابن ذوالفقار خان) ۱۰۶ .
سیف الله (پسر عبدالله خان بن
اللهی خان بن علیمراد خان بن
حیدر خان بن برخوردارخان)
۹۹ .
سیف الله (پسر علیجان بن الله
یارخان) ۱۰۸، ۱۰۹ .
شاطران لو (از اهل خلخال) ۲۰،
۲۱ .
شامار خان (پسر باپیره بن الله
نظرخان بن خدامروّت خان بن
ذوالفقار خان) ۱۰۵ .
شامار خان (پسر سیف الله خان
ابن علیجان بن الله یارخان)
۱۰۹ .
شاهزاده خانم (زن حسن خان
سنجایی) ۸۳، ۸۴ .
شاه سلیمان صفوی ۱۲۱ .
شاه صفی ۵۸ .
شاهمراد (کدخدا... پسر طاهر،
رئیس و کدخدای تیره صوفی)
۱۱۸ .
شاهمراد خان (پسر کرم خان بن
برخوردار خان) ۹۸ .
شریف (پسر اسدالله خان سالار
مکرم بن خسرو خان بن حسن
خان سنجایی) ۹۰ .
شریف (پسر کریم خان بن علی
اکبر خان بن مای خان بن
- برخوردار) ۹۷ .
شریف (پسر فتح الله خان بن
فرج خان بن عزیزخان بن
خدامروّت خان بن ذوالفقار خان)
۱۰۳ .
شفیع (پسر حاج علیخان بن
مامه خان بن همه خان بن
برخوردار خان) ۱۰۰ .
شفیع خان (پسر خدامروّت خان
ابن ذوالفقار خان) ۷۵، ۱۰۱،
۱۰۴ .
شهباز (پسر لطفعلی خان بن
فرج خان بن عزیزخان بن
خدامروّت خان بن ذوالفقارخان)
۱۰۳ .
شهباز خان (پسر الله مراد خان
ابن حیدرخان بن برخوردارخان)
۹۹ .
شهباز خان (پسر داراب خان بن
اعظم خان بن خدامروّت خان بن
ذوالفقار خان) ۱۰۳ .
شهباز خان (پسر طهماسب خان
ابن خدا رحیم خان بن ذوالفقار
خان) ۱۰۶، ۱۰۷ .
شهباز خان (پسر علی اکبر خان
ابن مای خان بن برخوردار خان)
۹۶، ۹۷ .
شهنسوار --- > یار نجف شهنسوار .
شیخ عبدال / شیخه وال (از

- سنجایی) ۵۵، ۵۶، ۶۶، ۸۳،
 ۸۷، ۹۱، ۹۲، ۹۴، ۱۱۳، ۱۲۵.
 صادق خان (پسر مای خان بن
 برخوردار خان) ۹۶، ۹۷.
 صحبت (پسر علی اکبر بن
 عبدل، از کدخدایان و بزرگان
 تیره خسرو) ۱۱۸.
 صحبة الله (پسر خسروخان بن
 حسن خان سنجایی) ۸۹.
 صفر خان (پسر تصور خان بن
 عزیزخان بن خدامروت خان بن
 ذوالفقار خان) ۷۵، ۱۰۲.
 صمصام الممالک -- شیر محمد
 خان
 صوفی بیگ اورامی ۱۰۴.
 صید احمد (پسر عزیزخان بن
 محمد علی - بزرگ و کدخدای
 تیره علی ولی) ۱۱۸.
 طاهر (پسر کاکه خان بن جعفر
 خان بن کمر خان بن خدا رحیم
 خان بن ذوالفقار خان) ۱۰۸.
 طاهر (کدخدا و رئیس تیره
 صوفی) ۱۱۸.
 طوپال عثمان پاشا ۱۱۵.
 طهماسب خان (پسر رحیم خان
 ابن ذوالفقار خان) ۱۰۶.
 عالی خان (=علی خان) (پسر
 عزیزخان بن خدامروت بن
 ذوالفقار خان) ۱۰۱، ۱۰۲.
- تیره صوفی و علی ولی) ۱۱۷.
 شیخ علی / شیخله (پسر
 منوچهر جد تیره چالوی) ۸۶.
 شیخ علی / شیخله (کدخدا...)
 ۱۰۶.
 شیخ علی خان (وزیر شاه
 سلیمان صفوی) ۱۲۲.
 شیخله -- شیخ علی.
 شیخله (پسر منوچهر بن الله
 یار) ۸۶.
 شیخه وال -- شیخ عبدل.
 شیرخان (پسر سهراب بن بهرام
 بیگ، بزرگ و کدخدای
 سیمینوند) ۱۱۵.
 شیر خان یا شیر محمد خان
 -- شیر محمد خان.
 شیر زاد (پسر عباس خان بن
 میرزا خان بن موسی خان بن
 طهماسب خان بن خدا رحیم خان
 ابن ذوالفقار خان) ۱۰۶.
 شیرزاد خان (پسر داراب خان
 بن رستم خان بن برخوردارخان)
 ۱۰۰.
 شیرزاد خان (پسر رستم خان
 بن سلیمان خان بن الله نظر خان
 بن خدامروت خان بن ذوالفقار
 خان) ۱۰۵.
 شیر محمد خان صمصام
 الممالک (پسر حسن خان

- عبّاس (پسر افشار بن سهراب
ابن صادق خان بن مای خان بن
برخوردار خان) ۹۷.
- عبّاس (پسر حاج علیخان بن
مامه خان بن همه خان بن
برخوردار خان) ۱۰۰.
- عبّاس اقبال (استاد... آشتیانی)
۵۹.
- عبّاس خان (پسر اکبر خان بن
شامار خان بن سیف الله خان بن
علیجان خان بن الله یارخان)
۱۰۹.
- عبّاس خان (پسر ابراهیم خان
ابن بختیار) ۹۵.
- عبّاس خان (پسر حبیب الله
خان بن علی اکبر بن مای خان
ابن برخوردار خان) ۹۶.
- عبّاس خان (پسر اسدالله خان
ابن تقی خان بن خدا مروّت خان
ابن ذوالفقار خان) ۱۰۵.
- عبّاس خان (پسر میرزا خان بن
موسی خان بن طهماسب خان بن
خدا رحیم خان بن ذوالفقار خان)
۱۰۷.
- عبّاس خان اعظمی (پسر حسین
خان بن قلی خان بن اعظم خان
ابن خدا مروّت خان بن ذوالفقار
خان) ۲۸، ۱۰۴.
- عبّاسقلی خان (پسر حسینقلی
خان بن علیمراد خان بن
حیدرخان بن برخوردار خان)
۹۸.
- عبدال [ابدال ؟] --> شیخ عبدال
عبدل (از کدخدایان مشترک تیره
های خسرو و کاکاونظگه) ۱۱۸.
- عبدالباقی خان (جدّ تیره باقی
ها) ۱۱۴.
- عبدالحسین خان (پسر الله
یارخان بن یارمرادخان بن
علیجان خان بن الله یارخان)
۱۱۰.
- عبدالحسین خان (پسر آقاخان
ابن عزیزخان بن خدامروّت بن
ذوالفقار خان) ۱۰۱، ۱۰۲.
- عبدالعلی خان (پسر الله یار
خان بن یار مراد خان بن علیجان
خان بن الله یارخان) ۱۱۰.
- عبدالعلی خان اللهی خانی
۱۱۱.
- عبدالله خان (پسر اللهی خان بن
علیمراد خان بن حیدر خان بن
برخوردار خان) ۹۹.
- عبدالله خان (پسر فتّاح خان بن
اسمعیل خان بن مای خان بن
برخوردار خان) ۹۷.
- عبدالله خان (پسر شفیع خان
ابن خدامروّت خان بن ذوالفقار
خان) ۱۰۴.

۹۶. عطا (پسر فتح بن حاج علیخان ابن مامه خان بن همه خان بن برخوردار خان) ۱۰۰.
- عطاالله پالیزی -- پالیزی.
- علی (پسر یوسف بن سهراب بن بهرام بیگ سیمینوند - بزرگ و کدخدای تیره سیمینوند) ۱۱۵.
- علی (پسر کدخدا سلیم بن علی آقا. کدخدا و بزرگ تیره جلیلود) ۱۱۵.
- علی آقا (کدخدا و بزرگ تیره جلیلود) ۱۱۵.
- علی احسان پاشا - احسان پاشا.
- علی اشرف خان (پسر قاسم خان سردار ناصر بن شیر محمد خان صمصام الممالک بن حسن خان سنجایی) ۹۲.
- علی اصغر (پسر سیف الله خان ابن الوالفتح خان بن طهماسب خان بن خدا رحیم خان بن ذوالفقار خان) ۱۰۶.
- علی اکبر (پسر عبدل - بزرگ و کدخدای تیره خسرو) ۱۱۸.
- علی اکبر خان علیور (پسر پاشا خان بن تقی خان بن علیجان خان بن الله یارخان) ۱۰۹.
- عزیز (پسر حاتم خان بن موسی خان بن طهماسب خان بن خدا رحیم خان بن ذوالفقارخان) ۱۰۷.
- عزیز (پسر حاج علیخان بن مامه خان بن همه خان بن برخوردار خان) ۱۰۰.
- عزیزالله خان (پسر حبیب الله خان بن خسرو خان بن حسن خان سنجایی) ۸۹.
- عزیزخان (پسر خدامروت خان ابن ذوالفقارخان) ۷۵، ۱۰۱.
- عزیزخان (پسر رستم خان بن سلیمان خان بن الله نظرخان بن خدامروت خان ذوالفقار خان) ۱۰۵.
- عزیزخان (پسر فتح الله خان بن فرج خان بن عزیزخان بن خدامروت خان بن ذوالفقار خان) ۱۰۳.
- عزیزخان (پسر محمد علی - رئیس و کدخدای مشترک تیره های صوفی و علی ولی) ۱۱۷.
- عزیز گوهری -- گوهری.
- عزیزی -- فتح الله خان [عزیزی]
- عسکر (پسر عباس خان بن حبیب الله خان بن علی اکبر خان ابن مای خان بن برخوردار خان)

- علی اکبر خان (پسر امین الله
خان بن سیف الله خان بن
علیجان خان بن الله یارخان)
۱۱۰.
- علی اکبر خان (پسر مای خان
بن برخوردارخان) ۹۶، ۷۵.
- علی اکبر خان سردار مقتدر
(پسر شیر محمد خان صمصام
الممالک بن حسن خان سنجابی)
۲۱، ۲۳، ۶۶، ۷۴، ۷۹، ۸۱،
۹۱، ۹۲، ۹۴.
- علی اکبر محمد ولی (بابا سنجابی
- کدخدا...) ۱۶.
- علی بیگ (پسر اکبر خان بن
خدا رحیم خان ذوالفقار خان)
۱۰۷.
- علی بیگ (پسر سیف الله خان
بن علیجان خان بن الله یارخان)
۱۰۹.
- علی پاشا خان (پسر فتح الله
خان بن ابراهیم خان بن بختیار)
۹۵.
- علیجان (پسر صید احمد- از
کدخدایان تیره علی ولی) ۱۱۸.
- علیجان خان (پسر الله یارخان)
۱۰۸.
- علیجان خان (پسر یارمراد خان
بن علیجان خان بن الله یارخان)
۱۱۰.
- علی حسین (از کدخدایان
مشترک تیره های خسرو کاکا و
نظگه) ۱۱۸.
- علی خان (پسر اکبر خان بن
شامار خان بن سیف الله خان بن
الله یار خان) ۱۰۹.
- علی خان (پسر حاتم خان بن
کاظم خان بن عزیزخان بن
خدامروت خان بن ذوالفقار خان)
۱۰۲.
- علی خان (پسر خسرو خان بن
حسن خان سنجابی) ۸۹.
- علی خان (پسر محمود خان بن
اسمعیل خان بن مای خان بن
برخوردار خان) ۹۷.
- علیرضا پاشا (حاکم بصره) ۵۸.
- علی زمان (پسر کدخدا شیخ علی /
شیخله) ۸۶.
- علیمراد (کدخدا...) ۱۶.
- علیمراد (پسر علی بیگ بن
اکبر خان بن خدا رحیم خان بن
ذوالفقار خان) ۱۰۷.
- علیمراد خان (پسر الله یار خان
ابن یارمراد خان بن علیجان خان
بن الله یارخان) ۱۱۰.
- علیمراد خان (پسر حیدر خان
ابن برخوردار خان) ۹۸.
- علیور / علی اکبر -- < علی اکبر /
علیور

- عنایت الله خان (پسر اعظم خان بن خدا مروّت خان بن ذوالفقار خان) ۱۲۳.
- غربت [قربت؟ = قربانعلی] (پسر حسین خان بن مراد علی «عباسوند») ۱۳۳.
- غریب شاه مشهور به هروشه خان ۱۲۸.
- غلامحسین (پسر اسدالله خان بن علی اکبر خان بن مای خان بن برخوردار خان) ۱۱۷.
- غلامرضا (پسر اکبر خان بن الله یارخان بن یارمراد خان بن علیجان خان بن الله یارخان) ۱۳۱.
- غلامرضا خان (پسر شامار خان بن سیف الله خان بن علیجان بن الله یارخان) ۱۲۹.
- غلامشاه خان (پسر فرج الله خان بن محمد رحیم خان) ۱۰۸.
- غیدان (کدخدا...) از کدخدایان و بزرگان تیره صوفی ۱۱۸.
- فتّاح (پسر حاج علیخان بن مامه خان ابن همه خان بن برخوردارخان) ۱۲۰.
- فتّاح خان (پسر اسمعیل خان بن مای خان بن برخوردار خان) ۱۱۷.
- فتّاح خان (پسر باپیره بن الله نظرخان بن خدامروّت خان بن ذوالفقار خان) ۱۲۵.
- فتّاح خان (پسر درویش خان بن کرم خان بن برخوردارخان) ۱۱۸.
- فتّاح خان (پسر سیف الله خان بن علیجان خان بن الله یارخان) ۱۲۹.
- فتح الله (پسر عنایة الله خان بن اعظم خان بن خدامروّت خان بن ذوالفقار خان) ۱۲۳.
- فتح الله خان (پسر ابوالفتح خان بن طهماسب خان بن خدا رحیم بن ذوالفقار خان) ۱۲۶.
- فتح الله خان (پسر ابراهیم خان بن بختیار) ۱۱۵.
- فتح الله خان سنجابی ۸۶.
- فتح الله خان [عزیزی] (پسر فرج خان بن عزیزخان بن خدامروّت خان ابن ذوالفقار خان) ۴۸، ۱۲۳.
- فتحعلی خان (پسر تقی خان بن علیجان خان بن الله یارخان) ۱۲۸.
- فرج الله (پسر علی بیگ بن سیف الله خان بن علیجان خان بن الله یارخان) ۱۳۰.
- فرج الله خان (پسر عزیز خان بن خدا مروّت خان بن ذوالفقار خان)

- ۱۰۱، ۱۰۳. فرج الله خان (پسر محمد رحيم خان) ۸۸.
- فرج پالیزی — پالیزی
- فرخ (پسر اصغر خان بن قاسم خان سردار ناصر بن شير محمد خان صمصام الممالک بن حسن خان سنجاہی) ۹۲.
- فردوس سعیدی — سعیدی.
- فرمانفرما (والی کرمانشاه) ۶۶.
- فرویدون (پسر اسدالله خان سالار مکرم بن خسرو خان بن حسن خان سنجاہی) ۹۰.
- فیض الله (پسر عنایة الله خان بن اعظم خان بن خدامروت خان بن ذوالفقار خان) ۱۰۳.
- فیض الله (پسر نامدار خان بن اللهی خان بن علیمراد خان بن حیدر خان ابن برخوردار) ۹۹.
- فیض الله (پسر الله مراد خان بن حیدرخان بن برخوردار خان) ۹۹.
- قادر پاشا (پسر طهماسب خان بن خدارحیم بن ذوالفقار خان) ۱۰۶، ۱۰۷.
- قاسم خان بختيار سردار ناصر سنجاہی (پسر شير محمد خان صمصام الممالک بن حسن خان سنجاہی) ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۲۰، ۶۶، ۹۱، ۱۲۵.
- قربانعلی — غربت [=قربت].
- قرب (کدخدا...) ۱۶.
- قرب (پسر کاکه خان بن جعفر خان ابن کمر خان بن خدا رحيم خان بن ذوالفقار خان) ۱۰۸.
- قرب خان (پسر رضا علی بن نورعلی، کدخدای تیره سرخکی) ۱۱۵.
- قرب خان (پسر علیجان خان بن یارمراد خان بن علیجان خان بن الله یارخان) ۱۱۱.
- قلی خان (پسر اعظم خان بن خدا مروت خان بن ذوالفقار خان) ۱۰۳.
- کاظم خان (بزرگ و کدخدای تیره سرخوند) ۱۱۶.
- کاظم خان (پسر عزیزخان بن خدا مروت خان بن ذوالفقار خان) ۱۰۱، ۱۰۲.

- یارخان) ۱۰۹ .
- کریم خان (پسر آقاخان بن عزیز خان
ابن خدامروّت خان بن ذوالفقار خان)
۱۰۱، ۱۰۲ .
- کریم خان (پسر علی اکبر خان بن
مای خان بن برخوردار خان) ۹۶، ۹۷ .
- کریم خان (پسر محمد رحیم خان)
۸۸ .
- کریم خان بختیار سنجابی [استاد
دکتر...] (پسر قاسم خان سردار
ناصر بن شیر محمد خان مصمام
الممالک بن حسن خان سنجابی) ۷۴،
۹۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷ .
- کلبعلی خان (پسر حسین خان بن
مراد علی «عبّاسوند») ۱۱۳ .
- کلبعلی خان (پسر محمد علیخان بن
خدا مروّت خان بن حسن خان
سنجابی) ۸۹ .
- کمر خان (پسر خدا رحیم خان بن
ذوالفقار خان) ۱۰۶، ۱۰۷ .
- کیخسرو (پسر سیف الله خان بن
علیجان خان بن الله یارخان) ۱۰۹،
۱۱۰ .
- گرشاسب (پسر عزیزالله خان بن
حبیب الله خان بن خسروخان بن
حسن خان سنجابی) ۸۹ .
- کاکه خان (پسر جعفر خان بن کمر
خان بن خدا رحیم خان بن ذوالفقار
خان) ۱۰۸ .
- کد خدایار نجف شہسوار ← یار
نجف شہسوار .
- کرم خان (پسر برخوردار خان) ۷۵،
۹۶، ۹۸، ۱۰۶ .
- کرم خان (پسر پاشا خان بن حیدر
خان بن برخوردار خان) ۹۹ .
- کریم (پسر طاهرین کاکه خان بن
جعفر خان بن کمر خان بن خدا رحیم
خان بن ذوالفقار خان) ۱۰۸ .
- کریم (پسر سیف الله خان بن ابوالفتح
خان بن طهماسب خان بن خدا رحیم
خان بن ذوالفقار خان) ۱۰۶ .
- کریم (پسر عبّاسقلی خان بن
حسینقلی خان بن علیمراد خان بن
حیدر خان بن برخوردار خان) ۹۹ .
- کریم (پسر عزیز الله خان بن حبیب
الله خان بن خسروخان بن حسن خان
سنجابی) ۸۹ .
- کریم (پسر نجف خان بن ابوالفتح خان
طهماسب خان بن خدا رحیم بن
ذوالفقار خان) ۱۰۶ .
- کریم خان (پسر شامار خان بن سیف
الله خان بن علیجان خان بن الله

- گوهری (عزیز...) ۲۳.
- لطفعلی (از تیره عباسوند) ۱۱۲.
- لطفعلی خان (پسر فرج خان بن عزیز خان بن خدامروّت خان بن ذوالفقار خان) ۱۰۳.
- مامه خان (پسر همه خان بن برخوردارخان) ۱۰۰.
- مای خان / مهدیخان (پسر برخوردارخان) ۹۶.
- مجید (پسر فتح خان بن درویش خان بن کرم خان بن برخوردارخان) ۹۸.
- مجید (پسر کریم خان بن شامار خان ابن سیف الله خان بن علیجان خان بن الله یارخان) ۱۰۹.
- مجید سنجابی (از طایفه براز) ۶۶.
- محبعلی (پسر قریب خان بن علیجان خان بن یارمراد خان بن علیجان خان ابن الله یارخان) ۱۱۱، ۱۱۲.
- محمد (پسر اکبر خان بن خدا رحیم خان بن ذوالفقار خان) ۱۰۷.
- محمد (پسر حسین بن مراد علی «عباسوند») ۱۱۳.
- محمد (پسر طاهرین کاکه جان بن جعفرخان بن کمرخان بن خدا رحیم ابن ذوالفقار خان) ۱۰۸.
- محمد (پسر غلامرضا خان بن شامار خان بن سیف الله خان بن علیجان خان ابن الله یارخان) ۱۰۹.
- محمد (پسر فتح الله خان بن فرج خان بن عزیزخان بن خدا مروّت خان ابن ذوالفقار خان) ۱۰۳.
- محمد (پسر عباسقلی خان بن حسینقلی خان بن علیمراد خان بن حیدر خان بن برخوردار خان) ۹۹.
- محمد پاشاخان (پسر فتح الله خان ابن ابراهیم خان بن بختیار) ۹۵.
- محمد پسر حبیب (از کدخدایان تیره خسرو) ۱۱۸.
- محمد حسین پسر علی حسین (از کدخدایان تیره خسرو و کاکاو نژاد) ۱۱۸.
- محمد خان (پسر محمد علیخان بن خدا مروّت خان بن حسن خان سنجابی) ۸۹.
- محمد خان بختیار سنجابی (پسر حسین خان سالار ظفر بن شیر محمد خان صمصام الممالک بن حسن خان سنجابی) ۲۱، ۳۲، ۳۷، ۹۴.
- محمد رحیم خان (پسر حسن خان سنجابی) ۷۴، ۸۲، ۸۸.

- محمد رحیمه (کدخدا...- از روسا و کدخدایان تیره صوفی) ۱۱۸.
- محمد شاه قاجار ۱، ۵۸، ۷۴.
- محمد علی (از تیره علی ولی) ۱۱۷.
- محمد علی (پسر نجف خان بن ابوالفتح خان بن طهماسب خان بن خدا رحیم خان بن ذوالفقار خان) ۱۰۶.
- محمد علی خان (پسر خدا مروّت خان بن حسن خان سنجابی) ۸۹.
- محمد ولی خان (سلطان سنجابی، از تیره باقی) ۱۱۵.
- محمود خان (پسر آقا خان بن عزیز خان بن خدا مروّت خان بن ذوالفقار خان) ۱۰۱.
- محمود خان (پسر اسمعیل خان بن مای خان بن برخوردار خان) ۹۷.
- محمود خان (پسر درویش خان بن حیدر خان بن برخوردار خان) ۹۹.
- محمود خان (پسر محمد علیخان بن خدا مروّت خان بن حسن خان سنجابی) ۸۹.
- محمود خان (سلطان سنجابی، از تیره باقی) ۱۱۵.
- مدبّر الملک — سهراب زاده مدبّر الملک.
- مراد علی (پسر شیخله که بروایتی جدّ خوانین تیره چالوی بوده و منوچهر پسر او بوده است) ۸۶.
- مراد علی (از تیره عباسوند) ۱۱۳.
- مرأة السلطان (تصویر). مصدّق (دکتر محمد ...) ۱۲۶.
- مصطفی (پسر حسین بن مراد علی از تیره عباسوند) ۱۱۳.
- ملأ ابراهیم (پسر ملک علیخان بن حسین بن مراد علی از طایفه ملک علیخانی عباسوند) ۱۱۳.
- ملک (حاج سید عباس ...) ۲۴.
- ملک (سید رضا ...) ۳۵.
- ملک حسین (از کدخدایان مشترک تیره های خسرو و کاکا و ننگه) ۱۱۸.
- ملک علیخان (پسر حسین بن مراد علی، رئیس طایفه ملک علیخانی عباسوند) ۱۱۳.
- ملوک پالیزی — پالیزی.
- مد ولی — علی اکبر ممدولی.
- منصور (پسر قریب خان بن علیجان خان بن یارمراد خان بن علیجان خان ابن الله یارخان) (=منصور خان اللهی خانی) ۱۱۱.

- منصور خان (پسر حسین خان بن شامار خان بن باپیره بن الله نظر خان ابن خدا مروت خان بن ذوالفقار خان) ۱۰۵.
- منصور خان (پسر نادرقلی بن تقی خان بن حیدر خان بن برخوردارخان) ۹۹.
- منوچهر (جد تیره چالوی) ۸۶.
- منوچهر (پسر سلیمان خان سالار مقتدر بن قاسم خان سردار ناصر بن محمد شیرخان صمصام الممالک بن حسن خان سنجابی) ۹۲.
- منوچهر منوچهریان ۱۱۲.
- موسی خان (پسر حسینقلی خان بن علیمراد خان بن حیدرخان بن برخوردارخان) ۹۸.
- موسی خان (پسر طهماسب خان بن خدا رحیم خان بن ذوالفقار خان) ۱۰۶.
- مولایی (سید محمود...) ۳۶.
- مولایی (سید حبیب...) ۳۶.
- مهدیخان / مای خان — مای خان / مهدیخان.
- مهدیخان (پسر حاج علیخان بن مامه خان بن همه خان بن برخوردار خان) ۱۲۵.
۱۰۰. مهدیخان (پسر فتح الله خان بن فرج خان بن عزیزخان بن خدا مروت خان ابن ذوالفقار خان) ۱۰۳.
- مهر علی (پسر پاشاخان بن تقی خان ابن علیجان خان بن الله یارخان) ۱۰۹.
- میر حسن (از کدخدایان مشترک تیره های خسرو و کاکا ونظگه) ۱۱۸.
- میرزا (پسر فتاح خان بن حاج علیخان ابن مامه خان بن برخوردارخان) ۱۰۰.
- میرزا جعفر خان مشیرالدوله ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۳.
- میرزاخان (پسر شیرزاد خان بن داراب خان بن رستم خان بن برخوردار خان) ۱۰۰.
- میرزا خان (پسر موسی خان بن طهماسب خان بن خدا رحیم خان بن ذوالفقارخان) ۱۰۶.
- میرزا خان (پسر حاتم خان، سلطان سنجابی، از خوانین تیره باقی) ۱۱۵.
- میرزا سلیم خان زنگنه ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۸.
- میرزا طاهر تنکابنی (علامه...) ۱۲۵.

- میرزا محمد خان [زنگنه] ۸۱، ۸۲.
- میرزا محمد علی خان شیرازی
«فراماسون» (سفیر ایران در پاریس)
۵۸.
- میری جان (پسر قریب خان بن کاکه
خان بن جعفر خان بن کمر خان بن
خدا رحیم خان بن ذوالفقارخان)
۱۰۸.
- مینورسکی (پروفسور ولادیمیر...)
۱۲.
- نادرشاه ۷۸، ۱۱۵.
- نادر قلی (پسر تتی خان بن حیدر
خان بن برخوردار خان) ۹۹.
- ناصرالدین شاه ۷۴.
- ناصر پاشا خان (پسر فتاح الله خان
ابن ابراهیم خان بن بختیار) ۹۵.
- نامدار خان (پسر الهی خان بن
علیمراد خان بن حیدرخان بن
برخوردارخان) ۹۹.
- نامدار خان (پسر سیف الله خان بن
علیجان خان بن الله یارخان) ۱۰۹.
- نجف خان (پسر ابوالفتح خان بن
طهماسب خان بن رحیم خان بن
ذوالفقار خان) ۱۰۶.
- نصرت (پسر منصور خان بن قریب
خان بن علیجان خان بن یارمراد خان
ابن علیجان خان بن الله یار خان)
۱۱۱.
- نصور خان [=نصرالله خان]
(پسر عزیزخان بن خدا مروت خان بن
ذوالفقار خان) ۱۰۱، ۱۰۲.
- نظام السلطنه مافی (رضا قلیخان...)
۹۰.
- نظر علی — کاکا و نظرعلی (در
فهرست تیره ها).
نظگه (= نظرعلی) — کاکا و
نظرعلی در فهرست تیره ها).
نعمت (پسر احمد بن محمد بن
اکبرخان بن خدا رحیم خان بن
ذوالفقار خان) ۱۰۷.
- نورمحمد خان زنگنه ۸۴.
- نورعلی (کدخدای تیره سرخکی)
۱۱۵.
- وثوق الدوله ۹۳.
- وکیل الدوله کرمانشاهی پالیزی
— پالیزی.
وکیل الملك کرمانشاهی (تصویر).
ویلسن ۱۲.
- ویلیومس (کلنل... ۶۷).
- هروش [= خرگوشه] (پسر شیخله یا

شیخ علی، بروایتی جدّ تیره‌ه اللّهی
خانی (۸۶).

هروشه خان [= غریب شاه] (عموی
بختیار خان جدّ خوانین بختیار
سنجایی) (۱۰۸).

همه خان [= محمّد خان] (پسر
برخوردارخان) (۹۶، ۱۰۰).

یار ابدال / یاره وال (از تیره‌ه صوفی
و علی والی) (۱۱۷).

یار مراد خان (پسر علیجان خان بن
اللّه یارخان) (۱۰۸، ۱۱۰).

یار نجف شهبسوار (کدخدا...) (۱۶).
یاره وال — یارابدال / یاره وال.

یعقوب (کدخدا...) (۱۶).

یعقوب (پسر فتحعلی خان بن تقی
خان بن علیجان خان بن اللّه یارخان)
(۱۰۹).

یوسف (کدخدا...) - پسر سهراب بن
بهرام بیگ از تیره‌ه سیمینوند (۱۱۵).

یوسف بیگ / ایسوبیگ (پسر بساط
بیگ، بزرگ و کدخدای تیره‌ه کاکا و
نظکه) (۱۱۸).

یوسف خان (پسر شفیع خان بن خدا
مروّت خان بن ذوالفقار خان) (۱۰۴).

۲ - عشیره، ایل، تیره، طایفه، دسته

- آرگوازی. آرگوازی (طایفه ...)
 .۱۲۰
 آرگوازی پشتکوه (طایفه ... ۱۲۲،
 .۱۲۳
 اسمعیل بیگ / سمایله بگ (تیره
 (... ۱۱۶
 اکراد عراق ۵۳.
 الله یارخانی (تیره ... ۱۰۸، ۴۴،
 اللهی خانی (تیره ... ۸۶، ۸۵،
 .۱۰۸
 امراء آل زیار ۱۲۷.
 امراء بویه ۱۲۷.
 امراء سامانی ۱۲۷.
 انگلیسی ۹۳.
 اورامان (ایلات ... ۵۳.
 ایران (ایلات ... ۶۹.
 بابا جانی (ایل ... ۵۱.
 باباجانی (طایفه ... از تیره
 عباسوند) ۱۱۴.
 باباجانی (از طوایف جاف ایران)
 .۱۲۳
 بابا جانی های کردند ۱۱۴.
 باجلان (ایل ... ۵۱، ۵۵.
 باقی / باخی (تیره ... ۸۰، ۱۱۴.
 بختیار (طایفه ... ۸۷.
 برخوردار (طایفه ... ۸۷، ۹۶.
 بویه ۹۱.
 بیوه جشنیان (تیره ... ۸۰، ۸۵،
 .۱۱۹
 تَفَنگِجِی (تیره ... ۲۶، ۱۲۳.
 جاف (طوایف ... ۱۲۳.
 جاف جوانرود (ایلات ... ۵۳.
 جلیوند / جلیله وَن (تیره ... ۵،
 .۸۰، ۱۱۲، ۱۱۴.
 چالابی / چالوی (تیره ... ۴، ۲۰،
 .۳۸، ۸۰، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۱۰۰، ۱۱۶.
 چالویها ۸۶، ۸۷، ۱۱۶، ۱۱۸.
 چَمب (عشیرت ... ۶۵.
 چَلِی (تیره ...) [از ایل قشقای]
 .۸۶
 حَقَّ نَظَرِ خانی (دسته ... ۱۱۴،
 .۱۱۵
 حیران وَند / حیرانه وَن (تیره ...)
 .۸۰

- خدا رحیم (طایفه ... ۸۷، ۱۰۶).
 خدا مروّت (طایفه ... ۸۷).
 خرده دسته (= تیره های سیمین وند، جلیوند، سرخکی، سرخاوند، باقی، حیران وند) ۸۰، ۸۵، ۱۱۴.
 خسرو (طایفه ... ۸۰، ۱۱۷).
 ۱۱۸.
 دارخور (تیره ... ۸۰، ۸۵، ۱۱۶).
 دار خورِ خدایاری (دسته ... ۱۱۶).
 ۱۱۶.
 دارِ خورِ مرتضی قلی خانی (دسته ... ۱۱۶).
 دالیان یا دیالیان (تیره ... ۸۰، ۸۵، ۱۱۶، ۱۱۷).
 دَسْتَجَه (تیره ... ۸۰، ۸۵).
 دَلُو (ایل ... ۵۱).
 دَوَارویران [= چادر ویران] (دسته ... ۱۱۶).
 دولتمند (تیره ... ۸۰، ۱۱۶).
 دولتمند (ایل ... ۸۱).
 دولتمند دستجه (تیره ... ۸۵).
 دولتمند و دستجه ۱۱۶.
 دیلمه فارس ۸۰.
 دیاله ثیان (تیره ... ۱۱۷).
 دیالیان (= دالیان) (تیره ... ۱۱۶، ۱۱۷).
 ۱۱۷.
 روسی ۹۲.
 رهبروند / رِوَرَه وَن (تیره ... ۸۰، ۸۵، ۱۱۸).
 زنگنه (ایل ... ۸۰، ۸۴، ۸۷، ۸۸).
 ۱۱۹.
 زنگنه (طایفه ... ۸۱، ۸۲، ۸۴).
 ۱۲۱.
 سامانی ۹۱.
 سبز علیخانی / سَوَزلیخانی (طایفه ... (از تیره عبّاسوند) ۱۱۳).
 سُرخوند / سُرُخَه وَن (تیره ... ۸۰، ۱۱۴).
 سُرخکی / سَوُرُکی (تیره ... ۵، ۸۰، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶).
 سَنجابی / سَنجَاوی (در اغلب صفحات) (وجه تسمیه: ۱).
 سیمین وند / سیمینه وَن (تیره ... ۵، ۸۰، ۱۱۴، ۱۱۵).
 شَرَفباینی (ایل ... ۵۱، ۵۵).
 صفاری ۹۱.
 صوفی (طایفه ... ۸۰، ۱۱۷، ۱۱۸).
 طالبانی (ایل ... ۵۱).
 طایفه سان (= اهل حق) ۸۰.

- عبّاسوند، عبّاسه وند/ عبّاسه ون/ هَوا سَه وَن (تیره... ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۸۰، ۸۵، ۱۱۲، ۱۱۳، دسته. عبّاسوند ۱۱۳، عبّاسونداها ۱۱۳. عثمانیها ۵۶، ۷۱، ۷۲، ۹۳. عراق (طوایف... ۷۲، طوایف عراقی ۷۲. عشایر ایران ۶۱. علی ولی (طایفه، تیره... ۸۰، ۱۱۷. عیّاران صفّاری ۹۱. قُبّادی (ایل... ۵۱، ۱۲۳. قَلخانیا (= ایل قَلخانی) ۱۰۰، ۱۰۸. کاکا (طایفه... ۸۰. کاکا و نظر علی/ کاکا و نَظگَه (تیره... ۱۱۷، ۱۱۸. کردان عراق عرب ۱۱۲، ۱۲۱. کرد و لُر فارس (طوایف... ۸۰. کُل کُل (با دو لام مفخّم) (طایفه... ۸۰، ۱۱۸. کلّهَر (ایل... ۳، ۱۰، ۱۳، ۱۶، ۵۳، ۵۱، ۷۳، ۷۴، ۸۹، ۹۰، ۹۵، ۱۰۶، ۹۶. کُلیاییا (ایل کُلیایی) ۸۲.
- گوران (ایل... ۵۱، ۷۱، ۷۳، ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۱۱۲، گورائها ۵۳. لُر ۴۲، ۱۱۹. مادها ۴. مُجریلان (تیره... ۸۰، ۸۵، ۱۱۹. مَلِک علیخانی (از تیره عبّاسوند) ۱۱۳. نَظگَه [= نظر] (طایفه... ۱۱۷. وُتگَه وند/ وُتگَه وَن (تیره... ۸۵، ۱۱۹. وُلد بیگی (ایل... ۵۱، وُلدبیگی ها ۱۰۴، ... (از طوایف جاف) ۱۲۳. هخامنشی ها ۴.
- ### خوانین
- خوانین الله یارخانی (= خوانین اللّهی خانی) ۷۵، ۸۰، ۱۰۸. خوانین بختیار ۸۰، ۱۰۸. خوانین برخوردار ۸۰. خوانین چالابی/ خوانین چالاولی ۸۷، ۱۰۰. خوانین خدامروّت خان ۸۰. خوانین سنجابی ۷۴، ۷۶، ۸۰، ۸۱.

.۸۷

خوانین کلهر ۷۳،۵۳.

سرداران سنجابی ۹۳.

کدخدایان سنجابی ۱۶،۱۵،۱۴.

.۸۱،۷۶

کدخدایان تیره علی ولی ۱۱۷.

۳- جایها و دیهها

- آب نفت ۱۱، ۱۲، ۵۴، ۵۵.
- آذربایجان ۹۳.
- آقداغ (ناحیه...) ۱۰، ۵۱، ۵۳، ۷۱.
- آقداغ کوچک ۶۴.
- آرزو (دیه...) ر.ک. به حضره.
- استانبول ۵۸.
- اسد خانی دایار (زمینهای...) ۲۶.
- اسماعیل گل / سمایله گل (دیه...) ۹، ۱۸، (= اسمعیل گل).
- اعظم (دیه...) ۱۹.
- آلبجه (= حلبجه) ۱۱۶.
- اللہی خانی (ناحیه...) ۳، ۸، ۱۸.
- الوند ۵۴.
- الیاسی (دیه...) ۲۰، ۲۷، ۴۶.
- ایوان ۶۱.
- بابان / باوان (دیه...) ۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۷۵، ۸۸، ۹۲، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴.
- بابان سردار / باوان سردار ۲۰، ۲۸.
- ۴۴، بابان حسن خان / باوان حسن خان ۴۴، بابان عزیزخانی / باوان
- آزیزخانی ۷۵ بابان عزیز / باوان
- آزیزی ۱۰۲، ۱۰۴، بابان یاور /
- باوان یاور ۲۰، ۲۱، ۲۸.
- بازیان (دیه...) ۴۶.
- باغچه / باخچه (ناحیه...) ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۵۱، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۷۲، ۱۱۱.
- باکلانی (دیه...) ۹، ۲۲، ۳۲، ۴۴، ۷۶.
- بان زرده (ناحیه، دیه و کوه...) ۶۳.
- باوه جان [= بابا جان] ۷.
- بریلنگ (ناحیه...) ۶۱.
- برخ باران (دیه...) ۷۳.
- برزه (دیه...) ۹، ۲۲.
- برزه چنار (ناحیه...) ۷۶.
- بشیوه (ناحیه و دیه...) ۶۱، ۶۳.
- بصره ۵۸، ۶۵.
- بندار (دیه...) ۹، ۱۸، ۲۳، ۲۴، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۲، ۴۶، ۷۵، ۷۶.
- بندار بگ میرزا (دیه...) ۹، ۲۳، ۲۴، ۴۲.
- بند پشتکوه (اراضی زیر...) ۶۱.

- بِن کُورَه (اراضی...) ۶۴، ۵۵.
 بُور بُور (دیه...) ۲۴، ۲۱، ۹.
 بیدگل (دیه...) ۱۸.
 بیردا (دیه...) ۱۰۶، ۷۵، ۲۶، ۲۴.
 بیلدا (با یاه مجهول) (دیه...) ۱۸.
 بیوه نیچ (منطقه...) ۸۵.
 پَس پَس (دیه...) ۷۳.
 پُشتکوه/ پُشتکو ۱۲۳، ۶۱.
 پُشتکیف ۶۳.
 پُشته کیلان/ پُشته کیلان (دیه...) ۶۱.
 پیران (دیه...) ۷۳.
 تَبّه حسین خان (دیه...) ۲۵، ۹.
 تَبّه زرد (دیه...) ۲۷، ۲۶، ۲۵.
 تَبّه گل (دیه...) ۲۶، ۲۵، ۲۰، ۹.
 ۴۶، ۴۴، ۴۲، ۳۲.
 تَبّه لله (دیه...) ۲۷، ۲۴، ۲۱.
 تختگاه (دیه...) ۴۶، ۴۲.
 تختگاه گوران ۴۲، ۳۶، ۳۵.
 تَم تَم (دیه...) ۳۰.
 تنگ آب یا تنکاب/ تنگ آو، تنگاو (دیه...) ۸۸، ۸۳، ۸۲.
 تنگ حَمّام (مرتع...) ۷۳، ۱۴.
 تهران، طهران ۱۲۶، ۱۲۵، ۹۳، ۹۱.
- تیران (دیه...) ۷۵، ۲۸، ۱۸، ۹.
 جادّه چفندر ۷.
 جادّه سنجابی به کرمانشاه ۸.
 جادّه شوسه کرمانشاهان به قصرشیرین ۳.
 جادّه کاروان رو ۷.
 جادّه های کوچک محلی ۷.
 جان جان (دیه...) ۴۶.
 جبل باغچه (کوه و محلّ ناحیه) ۱۰.
 جزیره الخضر ۵۹.
 جعفر آباد/ جعفرآوا (دیه...) ۲۹، ۹.
 جگیران (دیه...) ۶۳.
 جلوگیره (دیه...) ۱۰۸، ۷۶، ۱۸.
 جلوگیره سُفلی ۴۶، جلوگیره علیا ۴۶.
 جلیلود/ جلیله وَن (دیه...) ۲۳، ۴۶.
 جَوانرود/ جَوانرو (محال) ۵۴.
 جَوْرآباد/ جَوْرآوا (دیه...) ۲۹، ۹.
 جَوْرَه [بفتح سه حرف اول] (دیه...) ۳۱، ۹.
 جهان آباد/ جهان آوا [اسم جدید کلاوه] ۳۲، ۲۷، ۲۲، ۹.
 چال آب/ چال آو (محلّ...) ۸۵.
 چالو بکر بیوه نیچ (منطقه و

- دیه... ۸۵، ۸۶. چقا نرگيس/ چيا نکليسه (دیه...)
 ۴۷. چشمه حسينعلی (کينی حسينالی)
 (دیه... ۴۶. چشمه سعيد/ کينی سعيد (دیه...)
 ۱۱۲، ۳۶. چشمه سفید/ کينی چرمی (دیه...)
 ۱۱۱، چشمه سفید علیا ۱۱۲. چشمه سياه/ کينی رش (دیه...)
 ۴۷. چشمه هلنک/ کينی هلنک (دیه...)
 ۴۷. چفته/ چوته (دیه... ۴۷. چقا آلهی/ چيالایى (دیه... ۴۷.
 چقا خزان/ چياخزان/ چيا قران (دیه... ۸، ۹، ۲۱، ۲۸، ۳۸، ۴۷، ۷۵، ۹۴، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۷، (تپه...)
 ۴۲. چقا رضا/ چيارضا (دیه... ۸، ۲۴. چقا زرد/ چيا زرد (دیه... ۱۸،
 ۴۷، ۹۵، ۱۰۶. چقا شکر/ چيا شکر (دیه... ۴۷. چقا کبود/ چياگوو/ چياکو (دیه...)
 ۱۸، ۲۴، ۴۷. چقا گنوژ/ چياگنوژ (دیه... ۳۳،
 ۴۷، ۳۷. چقا نرگيس/ چيا نکليسه (دیه...)
 ۴۷. چقا نقد علی/ چيا نقد الی (دیه...)
 ۴۷، ۳۲. چگينی (دیه... ۱۸، ۲۱، ۳۳، ۷۵،
 ۷۶. چلیی/ چلوی (دیه... ۲۱، ۲۸، ۳۶،
 ۴۱، ۷۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰. چمچال (بخش... ۱۱۲.
 چنار (دیه... ۱۸، ۲۳، ۴۷. چنانی (محلّه... ۸۶.
 حاجی آباد/ حاجی آوا (دیه... ۱۹،
 ۴۷. حاجی قرا (دیه... ۶۴.
 حسين آباد/ حسين آوا (دیه...)
 ۴۷، ۲۴. حسين آباد/ حسين آوا/ وسين آوا
 (دیه... ۲۴. حسين خان دایار (دیه... ۴۲.
 حضره/ آزره يا هرزه (دیه... ۳۲،
 ۳۷، ۹۴. حکمت آباد/ حکمت آوا [نام جدید
 کلمتک آباد/ کلمتک آوا (دیه...)
 ۴۷. خلوان ۵۱، ۶۴.

- حورین ۶۳. دایار (دیه اراضی) ۸، ۱۸، ۲۵،
 خاك عثمانی ۱۲۵. ۳۸، ۴۴، ۴۶، ۴۸، ۷۶، ۹۲.
- خالصه (ناحیه...) ۱۸، ۸. ر.ك. به اسد خانی دایار و سیاه
 خالوان (دیه...) ۴۷، ۳۷، ۲۸. دایار ۲۶.
- خانقین ۱۰، ۱۱، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۶۹،
 ۷۱، ۸۴، ۹۷، ۱۲۱. دائی آباد/ دائی آوا (دیه...) ۸،
 خانه شور (مجال...) ۶۳. دائی چی (دیه...) ۷.
- خانلیه (دیه...) ۷۶. دراب/ دراو (دیه...) ۴۱، ۴۸.
 خاوگه (دیه...) ۴۷، ۲۳. دربند استخوان (راه معروف به...) ۱۷.
- خره ره ۶۲. دَر و ن جق (دیه...) ۷۱.
 خرس آباد/ خرس آوا (دیه...) ۱۸. درویش بگه/ درویش بگه (دیه...) ۲۱، ۲۳، ۳۲.
- خرکره (نام سراب و محلّیست) ۹. دَسْتَجَه (محلّی است از ده لرها، مرکز
 خِر ناصر خان (دیه...) ۷۱. عشایر گرمسیری) ۳۴.
 خسرو آباد/ خسرو آوا (دیه...) ۳. دَسْتَك (دیه...) ۷۳.
- خُسروی ۷۲. خلخال ۲۰.
 خُورَنَه (دیه...) ۲۱، ۲۲، ۳۳، ۴۲،
 ۷۵، ۷۶. خورنه، سُنلی ۴۷.
- خُورَه زَرَدی (دیه...) ۲۳، ۳۳، ۴۶. دو آب/ دو آو (دیه...) ۱۹، ۴۸،
 ۷۵، ۷۶.
- خَیْبَر (دیه...) ۸، ۹، ۲۷، ۳۲، ۳۳،
 ۴۲، ۷۵، ۷۶، ۸۹، ۹۰. دو چقا/ دوچقا (دیه...) ۱۸، ۴۸،
 ۱۱۰، دوچقای الله یارخانی ۱۱۱.
- دارخوَر [بسکون خاء و فتح واو]
 (دیه...) ۴۷، ۱۱۶. دوکنان (دیه...) ۲۴، ۳۵، ۳۸، ۳۹،
 ۱۱۲.
- دار گل سید حسن (دیه...) ۴۷.

- ،۶۵،۶۴،۶۳،۶۱،۵۹،۵۸،۵۵
 ،۱۱۳،۱۱۲،۷۱،۶۸،۶۷
 سالارآباد/ سالارآوا (دیه...۳۵)
 ،۱۱۲،۴۲،۳۹
 ساوجبلاغ/ ساوجبلاغ (دیه...۴۸)
 سایه وند/ سایه ون (دیه...۹۲)
 سبز علیخان/ سوزلیخان (دیه...)
 ،۱۱۲،۴۱،۳۹،۳۸،۳۵
 سراب تیران/ سراو تیران (دیه...)
 ،۱۰۸،۱۰۷،۱۰۳،۷۵
 سراب خرکره/ سراو خرکره (دیه و
 چشمه سار) ۹
 سراب شکه/ سراو شکه (دیه...)
 ،۴۸
 سراب کبود خانی/ سراو گوو خانی/
 سراو گوخانی (چشمه سار و نام
 محل) ۱۹
 سراب ملکشاه/ سراو ملکشاه (نام
 چشمه سار و محل) ۴۶
 سراب نیلوفر/ سراو نیلوفر (دریاچه
 و دیه...) ۷
 سربر (دیه...) ۳۳
 سرپل (قصبه...) ۷۱، ۶۹، ۵۳، ۵۱
 ،۷۳، سرپل زهاب ۵۵
 سرخک/ سورک (دیه...) ۴۸، ۲۲
 ده ابراهیم/ دی اورایم (دیه...۴۸)
 ده باغ/ دی باخ (دیه...۴۸، ۳۲)
 ده رشن [= دیه سیاه] / دی رشن
 (دیه...۸۹، ۴۸، ۲۰)
 دیاله ۱۱۶، ۱۲۳
 دیره [با یاه معروف و یاه مجهول هر
 دو] (ناحیه...) ۶۳، ۶۱
 دینور (بخش...) ۱۱۲
 راههای سنجابی ۷
 رحیم آباد/ رحیم آوا (دیه...۳۳)
 رشید علی/ رشید الی (دیه...۳۶)
 رشید علی گوران ۴۰، ۴۱
 روانسر (قصبه...) ۴۴، ۳۰، ۳
 روتوند/ روتنه ون (دیه...۴۸)
 روسیه ۹۴
 ریجاب/ ریژاب/ ریجاو/ ریژاو
 (منطقه و دیه...) ۷۱، ۶۳، ۵۱
 زالواب/ زالواو (دیه...۴۸، ۱۸،
 ،۷۵، ۷۶، ۸۸، ۸۹، ۱۰۴)
 زرده (دیه) ۶۳
 زندهر/ زنهَر (دیه...۳۲، ۱۸، ۹)
 ،۴۸
 زهاب ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۵۱، ۵۳، ۵۴

- سیاه سیاه دایار/ سیا سیای دایار (دیه... ۴۸، ۳۸).
- سید فتوح/ سی فتو (دیه... ۷۱).
- شالی آباد/ شالی آوا (دیه... ۷۶).
- شاه آباد/ شآوا (قصبه... ۷، ۳، ۲۲).
- شرف وند/ شرفه ون (دیه... ۴۸).
- شفیع خان/ شفی خان (دیه... ۷۲).
- شکه (دیه... ۱۸، منطقه... ۸۸).
- شوربلاغ/ شوربلاخ (دیه... ۴۸).
- شوربلاو (دیه... ۱۹).
- شهرزور ۱۷، ۱۲۳.
- شیخان ۶۲، ۶۳.
- شیخ مصطفی (دیه... ۲۴، ۲۳، ۹، ۴۲، ۳۶، ۳۴).
- شیراز ۸۶، ۱۱۲.
- صفر آباد/ صفر آوا (دیه... ۲۱، ۴۸). (شامل دو دیه قلعہ صفرآباد و صفرآبادیارکه) ۴۸.
- صفرآبادیارکه/ صفرآوای یارکه (دیه... ۴۸).
- صید صیفور/ صی صیفور (دیه... ۴۹).
- طاق (جاده... ۶۳).
- سرخه بان/ سورہ بان (دیه... ۹۴).
- سرخه چقا/ سورہ چیا (دیه... ۴۸).
- سرخه دیزه/ سورہ دیزه [سرخ دژ] (قصبه... ۵۱).
- سرمست/ سرمس (دیه... ۴۸).
- سرمیل ۶۲، ۶۳.
- سلیمانیه/ سلیمانی ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۵۹، ۶۲، ۶۷، ۸۷.
- سمنگان الله یارخانی/ سمنگان الله یارخانی (دیه... ۱۱۱).
- سنجاغ/ سنجاخ (اراضی جبالیه... ۶۱، ۶۲، ۶۸، سنجاغ زهاب (اراضی جبالیه... ۶۱، ۶۷، ۶۸).
- سوران: سوران شیر علی و سوران محمد قلی (دیه... ۴۸).
- سومار ۶۱.
- سه تبه (دیه... ۷۵). سه تبه قلعہ داراب خان (دیه... ۷۵).
- سه چقا/ سه چیا (دیه... ۱۸، ۳۳). سیا تاور ۶۲.
- سیاه دایار/ سیا دایار (زمینهای... ۲۶).
- سیاه سیاه/ سیا سیا (دیه... ۳۰، ۴۸، ۸۸).

- طاقِ گرا ۶۸. ۹۷، ۹۶.
- عاشقان (دیہ... ۲۲، ۱۸). قزقبری/ قزقوری (دیہ... ۱۱۰، ۱۸).
عبّاس آباد/ عبّاس آوا/ هَواسَه آوا قزَل رباط ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۵۱، ۵۵.
(دیہ... ۱۲۳، ۹۴، ۹۲، ۲۸). قزوین ۲۰، ۹۱.
عبّاس وَند یا عبّاسه وَند/ عبّاسه وَن قَشَقَه ۶۴.
یا هَواسَه وَن (ناحیہ... ۷۶، ۴۱). قصر شیرین ۳، ۱۰، ۱۶، ۵۳، ۵۵،
عثمانی (خاک... ۶۰، ۵۶، ۵۵). ۶۳، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۸۲، ۸۹،
۱۲۵. ۹۸، ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۲۵.
- عراق (، عراق عرب، خاک عراق... ۱۲۱، ۱۱۰، ۷۲، ۶۱، ۵۵، ۵۴، ۵۱). قصر قاجار ۹۳.
علی آباد/ علی آوا (دیہ... ۴۱، ۳۶). قَطار (ناحیہ... ۵۱، ۱۴، ۱۳، ۱۰،
۱۱۲. ۱۱۱، ۷۲، ۵۳). قَطور (ناحیہ... ۶۱).
علی حسن/ عَلِیَسَن (دیہ... ۲۴). قلعه امین ر. ک. به مزرعه قلعه
۳۴، ۳۵، ۳۶، ۴۲، ۷۵، ۹۵، ۹۶. امین.
۱۰۵. علی حسن سَفلی ۴۹، علی حسن عَلیا ۴۹.
عمروآباد/ عمروآوا (دیہ... ۱۸). قلعه خدا مروّت خان/ قلاّی
۲۵، ۴۹، ۷۵، ۱۰۶. خدامروت خان (دیہ... ۸۸، ۴۹).
فارس ۱۱۶، ۱۲۳. قلعه دارابخان/ قلاّداراخان (دیہ...
فُخری آباد/ فُخری آوا (دیہ... ۲۹). ۷، ۱۸، ۷۵.
۴۹. قلعه زکریا/ قلاّزکریا (دیہ... ۲۴).
۴۹. فیروزه (دیہ... ۴۴، ۴۹).
قَباق تَبّه/ قباخ تَبّه/ قواق تَبّه/ قواخ تَبّه (دیہ... ۲۱، ۲۸، ۳۷، ۴۹، ۷۵).
۴۹. قلعه سبزی/ قلاّسوزی (ناحیہ...)

- کلمه (اراضی... ۶۴، ۵۵، ۵۴).
 قلیج خانی / قلیج خانی (دیہ... ۹،
 ۱۲۵، ۱۰۵، ۹۴، ۳۷، ۳۶، ۱۸.
 فورہ ثو (نام مزارع و ناحیہ ایست در
 محال گرمسیر) ۶۳، ۶۲، ۵۳، ۱۴.
 قہوہ خانہء وکیل آقا ۷.
 قیسہ وند / قیسہ ون (دیہ... ۹،
 ۱۰۷، ۹۲، ۳۸، ۲۶.
 کارخانہ قند شاہ آباد ۷.
 کاروانسرای ماہدشت ۷، ۳.
 کاکیاہا / کاکیل (دیہ... ۴۹.
 کانی کلبعلی (دیہ... ۶۲.
 کاول (دیہ... ۴۹.
 کبود خانی / کوو خانی / کوخانی
 (سراب و دیہ... ۱۰۰، ۱۹، ۹.
 کچکینہ [بمعنی سنکینہ؛ ساخته شده از
 سنگ، یا جای پُر سنگ] ۴۹.
 کردستان ۹۳، ۹۰، ۷۶، ۷۵.
 کردستان عثمانی ۹۳، کردستان
 عراق ۸۰.
 گردوند / گردہ ون (دیہ... ۲۹،
 ۴۹.
 کبرکڑہ گوران (دیہ... ۳۳.
 کرمانشاہ (= کرماشان) ۲۰، ۱۸، ۸.
- ۸۹، ۷۲، ۷۱، ۵۳، ۵۱، ۱۴، ۱۰.
 قلعه سلیمانخان / قلا سلیمانخان
 (دیہ... ۴۲، ۳۶، ۳۳، ۲۴، ۱۸،
 ۱۲۳، ۱۰۵، ۴۹، ۴۵، ۴۴.
 قلعه شامولک / قلا شامولک (دیہ...
 ۷۱.
 قلعه شاہین / قلا شاہین (دیہ و
 ناحیہ... ۶۳، ۶۱.
 قلعه صفرخان / قلا صفرخان (دیہ...
 ۲۸، ۲۱.
 قلعه صفرآباد / قلا صفرآوا (دیہ...
 ۱۰۲، ۴۸، ۲۱.
 قلعه عزیزخانی / قلا عزیزخانی
 (دیہ... ۷۵.
 قلعه فرج اللہ بیگ / قلا فرج بک
 (دیہ... ۴۹.
 قلعه کهنہ / قلا کونہ (دیہ... ۳۷.
 قلعه کهنہ ہمدان ۹۳.
 قلعه گلینہ / قلاخرگینہ (دیہ... ۲۹،
 ۱۱۰، ۴۹. قلعه گلینہ سفلی ۴۹،
 قلعه گلینہ علیا ۴۹.
 قلّمہ (نام محلّیست در قشلاق ایلات
 غرب) ۱۴، (دیہ... ۷۳.
 قلہ / کلہ (در بعضی از اسناد آنرا قلّہ
 تصوّر کردہ اند، بمناسبت شکل ظاہر

- دینور) ۴۵، ۴۹.
- کورپان گوره [= کورپان بزرگ] (دیه... در منطقه قشلاق) ۱۰۹.
- گورپه (دیه... ۳۵، ۳۸، ۳۹، ۱۱۲.
- گوزران (دیه... ۲۱، ۲۸، ۳۳، ۱۰۰، ۹۹، ۷۵، ۴۹، ۴۴، ۳۶، ۳۴، ۱۰۳.
- کیسه ۶۳.
- کینی چرمی [= چشمه سفید] (دیه... ۳۹، ۴۰، ۴۱. کینی چرمی علیا ۴۰.
- کینی سعید [چشمه سعید] (دیه... ۴۱.
- کینی شریف [= چشمه شریف] (دیه و محلی... در منطقه قشلاق) ۱۰۹.
- گچ (محل... ۸۳.
- گرازآباد/ ورازآوا (دیه... ۲۵، ۲۶، ۴۹.
- گرسدَف (دیه های ناحیه... ۷۲.
- گرگابی (دیه... ۲۶، ۳۰، ۵۰، ۹۵.
- گلالی (دیه... ۳۳، ۳۷، گلالی عزیز، گلالی مرادویس ۵۰.
- گلدَرَه (دیه... ۳۶، ۴۱. گلدَره ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۵۶، ۶۱، ۶۶، ۸۷، ۸۶، ۹۰، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶.
- کرمانشاهان ۳، ۵، ۷، ۱۶، ۳۵، ۶۱، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۹۰.
- کِرِد ۱۷، ۵۴، ۵۶، ۵۹، ۸۵، ۱۱۴.
- کَرَه آل (دیه... ۳۵، ۳۸، ۱۱۲.
- کلارَه (نام مزرعه و محل) ۱۴، ۱۵، (دیه... ۷۳.
- کلاوه (= جهان آباد) (دیه... ۲۲، ۲۷، ۳۲، ۳۳، ۹۰.
- کلاوه کبود/ کلاکود/ کلاکو (شامل دو دیه کلاه کبود سفلی و کلاه کبود علیا) ۴۹.
- کلهر (خاک... ۱۶، ۱۷، ۱۸.
- کله سواری (دیه... ۳۲.
- کله سیاو (دیه و ناحیه... ۶۲.
- کلین (ناحیه... ۶۳.
- کلین کرمانشاهان ۶۱.
- کمرَه (دیه... ۳۸. کمره سفلی ۳۶، ۳۹، ۱۱۱، کمره علیا ۳۶، ۳۹، ۱۱۲.
- کندوله / کتوله (دیه... در منطقه

- سُفلی ۴۱، گلدرهه علیا ۴۱.
- گلمتک آباد/ گلمتک آوا [نام جدید؛ حکمت آباد/ حکمت آوا] (دیه...)
- ۸۹، ۵۰، ۴۶، ۲۰.
- گندم بان/ گنیم بان/ گنیم وان (دیه...)
- ۵۰، ۲۹، ۱۹.
- گوران (ناحیه...) ۱۲۳، ۱۷، ۵، ۳.
- گورگاوان ۸۲.
- گوره راه (جاده معروف به...) ۱۷.
- گول [بفتح گاف و کسر واو و در آخر لام منخم] (دیه...) ۲۴.
- گومشتر شادی آباد/ گومشتر شادی آوا ۷۶.
- گیج (از دیه‌های روانسر) ۴۴.
- گیلان (یا کیلان غرب) (منطقه...) ۷۳، ۵۴، ۱۱.
- لاچین (دیه...) ۵۰، ۴۴، ۲۲.
- لبنی/ لونی (دیه...) ۵۰، ۳۰، ۱۸.
- لرستان ۴۲، ۸۰، ۱۱۴، ۱۲۳.
- لرها / لرل (از مراکز عشایر گرمسیری (دیه...)) ۳۴، ۲۴، ۲۳، ۴۶، ۴۲.
- ماده گاو مُرده / مانگاگو مُرده (دیه...) ۳۶.
- ماراسیان ۶۳.
- ماهیدشت / مایدشت ۷، ۷۵، ۹۰، ۹۲.
- محال گرمسیری ۱۶.
- محمد خدر / همه خدر (دیه...)
- ۷۲.
- محره ۵۸، ۵۹.
- مرویانی (دیه...) ۳۷، ۵۰.
- مرویانی بیدگل ۵۰.
- ملکشاه / ملکشا (دیه...) ۸، ۹، ۲۰، ۲۶، ۲۷، ۳۸، ۴۲، ۴۶، ۷۵، ۷۶، ۸۹، ۹۰.
- مله بگلر [=گردنه بگلر] (دیه...) ۸.
- ۲۳، ۴۲، ۴۶، مله بگلر بندار ۳۵.
- مله کبود گوران/ مله کوو گوران/ مله گو گوران [=گردنه کبود گوران] (دیه...) ۴۱، ۳۹، ۳۶، ۳۵.
- مندلیج ۱۰، ۵۱، ۵۵، ۶۱، ۶۹.
- موصل ۹۳، ۱۱۷.
- میان دربند (ناحیه...) ۳، ۸، ۴۴، ۹۷.
- میدان (اراضی...) ۵۵، ۶۲، ۶۳.
- میر (دیه...) ۴۴.
- میرعزیز / میرآزیز (دیه...) ۸، ۲۱.

- ۲۲، ۳۷، ۴۳، ۷۵، ۹۰، ۹۹.
 میرکه گوران (دیہ... ۴۰.
 میره (دیہ... ۲۲.
 میلکه (دیہ... ۳۲.
 میلکه باقر (دیہ... ۵۰.
 میلکه بوچان (دیہ... ۵۰.
 میلکه شیرخان (دیہ... ۵۰.
 نامیوند/ نامیه ون (دیہ... ۱۸.
 نظرگاه/ نظرگا (دیہ... ۴۴، ۴۵، ۵۰.
 نقت شاه/ نوت شا ۱۰، ۷۳.
 نورآباد/ نورآوا (دیہ... ۵۰.
 نوروله (دیہ... ۷۶، ۷۵. نوروله،
 سفلی ۴۴، ۵۰. نوروله، علیا ۵۰.
 نیکند (دیہ... ۷۲.
 نیلاوره (دیہ... ۶، ۱۸، ۸۹، ۹۰،
 ۹۸، ۹۹، ۱۰۶. نیلاوره، سفلی ۴۴،
 ۴۵. نیلاوره، علیا ۴۴.
 نیم دانگ (دیہ... ۵۰.
 والی آباد/ والی آوا (دیہ... ۲۰،
 ۴۶، ۵۰، ۹۰.
 وان سر ۶۳.
 وسمی (دیہ... ۷.
- ولکه وند/ ولکه ون (دیہ... ۲۳.
 وتکه وند/ وتکه ون (دیہ... ۵۰.
 وته رنگینه (دیہ در ناحیه گوران)
 ۳.
 ویس علی/ ویسالی (دیہ... ۵۰.
 هرات ۱، ۵۸.
 هرزه. ر.ك. به خضره.
 هرشل ۶۳.
 هُشیلان یا هُشویلان (دیہ... ۱۸،
 ۷۵، ۷۶.
 هفت آشیان/ هفت آشان (دیہ...
 ۱۸، ۱۱۶.
 * در کردی «آش» بمعنی «آسیاب» و
 هفت آشان بمعنی هفت آسیاب است که
 در نوشته ها و اسناد فارسی اشتباهاً به
 «هفت آشیان» شهرت یافته است.
 هفت کینئی / هفت چشمه (دیہ...
 ۸، ۲۳، ۳۳، ۴۲، ۴۶.
 همدان ۷۵، ۹۳.
 هولہ ۶۳.
 یاران (دیہ... ۶۳.
 ییلاق سنجابی، ییلاق نشین
 سنجابی ۳، ۷.

۴- کوه، درّه، تنگه

- آسنگران [=آهنگران] (کوه... ۶۸، ۶۹.
 تنگه نیلاوره ۴۴.
 جبل باغچه ۱۲.
 آقداغ [سفید کوه] (کوه... ۶۸، ۷۱.
 جگیران (درّه... ۶۹.
 آقداغ بزرگ/ آقداغ گوره
 چنار (کوهستان، کوه... ۵، ۳،
 (کوههای... ۶۴.
 ۱۱۴.
 بابایادگار (کوه... ۶۲، ۵۵.
 تپه حسین خان دایار ۴۲.
 بازی دراز (کوههای... ۶۴.
 خانه شور (کوههای... ۶۲.
 باغچه (کوههای... ۷۲.
 خورین (کوه... ۳.
 باغوه کوه/ باخوگو ۶۹، ۶۸.
 دالاهو (کوههای، کوه... ۵۳، ۵۱،
 بان زرده (کوه... ۶۸، ۶۲.
 ۵۴، ۵۵، ۷۱، ۷۳، داله هو ۶۴، ۶۲،
 برزه (کوهستان، کوه... ۵، ۳،
 تنگه دربندخان ۶۹.
 ۱۱۴.
 دَرْتَنگ (كدوك... ۶۳، ۶۲.
 بله کی (قله... ۶۲.
 دَرَوَند چُو (قله... ۶۲.
 بَمُو (کوه... ۶۹، ۶۸.
 دَرَنَه (کوه... ۶۳، ۶۲.
 بَنی گَز (کوه... ۶۲، ۵، ۳.
 درّه نیلاوره ۴۵.
 بیژل (کوه... ۶۲.
 دوکله دریز داراخان (کوه... ۲۸.
 بیشکان (کوه... ۶۸.
 دیره (درّه... ۶۹.
 پاطاق (کوه... ۵۶.
 ریجاب/ ریجاو[ریژاب/ ریژاو]
 پشتکوه/ پشتکیف ۶۹.
 (درّه... ۶۴.
 تپه چقا خزان/ تپه چیا قزان ۹.
 زَنگیان (کوه... ۵۴، ۳.
 تختگاه (کوه... ۳.
 ساراوند (کوه... ۶۲.

- سَرانَه (قلعه ...) ۶۲.
 سلطان چَلبَی / سلطان چَلوی
 (کوه...) ۳۲.
 شاله کوش (کوه...) ۵۴.
 شاه کوه / شاکو (کوه...) ۸۳، ۳.
 شَمیران (درّه...) ۶۹.
 عَباسوند / هَواسَه ون (کوه...) ۵.
 قراولخانه (کوه...) ۲۸، ۲۱.
 قَزَل رباط (جبل...) ۷۲.
 قلعه شاهین / قَلاشایین (درّه...) ۶۹.
 قورَه تَو (درّه...) ۶۹.
 کُچک سیه [=سنگ سیاه] (کوه...) ۲۸.
 کَربند (درّه...) ۶۳، ۵۹.
 کَماجار / کَماجار (کوه...) ۱۸، ۷.
 کُور کُور (کوه...) ۱۸.
 کوهستان سنجایی، کوهستانهای
 کوران ۵.
 کامیشان (کوه...) ۶۵.
 گَچ (کوه...) ۶۴.
 لانه وان (کوه...) ۱۸.
 مروارید (جبل...) ۶۸.
- مُرید (کوه...) ۷۱.
 مِلَه بَکَلر [=گردنه بکَلر] (کوه...) ۳.
 مِلَه هَمَه خان [=گردنه محمد خان]
 (کوه...) ۱۰۰.
 وُرَتَکَه وُرَتَکَه [=خرده خرده]
 (کوه...) ۲۸.
 ولدبِیگی (کوه...) ۳.
 وِیژنگه سَرَه [=عربال بسر] (کوه...) ۳۸.
 وِیس (کوه...) ۳.

۵- رود، نهر، چشمه سار، آب، قنات

- آب رازآور/ آو رازاور (نهر) ۸.
- آب زندهَر/ آو زَنَهَر (نهر، چشمه سار) ۹، ۳۱.
- آب قُری دول / آو قُری دول (نهر، چشمه سار) [رودخانه کوچکی بوده که فعلاً خشک و بی آب است] ۹، ۳۷.
- آب کبود خانی/ آو گوووخانی (نهر یا آب باریکیست) ۹.
- آب کَن بِندار/ آو کَن بِندار (نهر، چشمه سار، ...) ۸، ۹، ۲۴.
- آب کَن کبود/ آو کَن گوو (نهر، آب، ...) ۸.
- کِنی چرمی [=چشمه سفید] (آب، چشمه سار) ۳۹.
- آب مِرگ/ آو مِرگ (رود) ۷، ۸.
- آلوند (رودخانه) ۱۲، ۵۴، ۵۵، ۶۳، ۶۴، ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲.
- تَنگاب/ تنگاو (رودخانه) ۸۳.
- چَم کَنگاکش (رودخانه) ۷۳.
- خِر گَرَه (رودخانه ای است باریک) ۳۰.
- دیاله/ سیروان (رودخانه) ۵۴، ۶۳، ۷۱.
- ۷۱، ۸۰، ۱۱۶، ۱۱۷.
- زِمکان [باملاء ضَمکان نیز ثبت شده است] (رودخانه) ۵۴، ۶۳، ۶۴.
- زَرداب/ زَرداو (=سراب تیران) ۲۸.
- سَراب بَرزَه/ سَراو بَرزَه (چشمه سار) ۹.
- سَراب تیران/ سَراو تیران (چشمه سار) ۹، ۲۱، ۲۲، ۲۸.
- سراب چَقا رضا/ سَراو چیا رضا (چشمه سار) ۸.
- سَراب چَقا خزان/ سَراب چقا قزان/ سَراو چیا خزان/ سَراو چیا قزان ۸.
- سَراب چَلوی/ سَراو چَلوی (چشمه سار) ۸، ۴۳.
- سَراب خَیبر/ سَراو خَیبر (چشمه سار) ۹، ۲۶، ۲۲.
- سَراب قَرَه دانه/ سَراو قَرَه دانه (چشمه سار، فعلاً رودخانه خشک بی آبی است) ۸، ۹، ۲۶، ۳۸.
- سَراب کبود خانی/ سَراو گوووخانی (چشمه سار) ۹، ۲۹.
- سراب ملکشاه/ سَراو ملکشاه (چشمه سار، نهر) ۸.

- سراب مله بگلر/ سراو مله بگلر
 [=سراب گردنه بگلر] (چشمه سار،
 نهر) ۴۲، ۸.
- سَراب لیلو فَر/ سَرَاو لیلو فَر (چشمه
 سار، دریاچه) ۸.
- سراب هفت کینِی (چشمه سار) ۸،
 ۲۳، ۹.
- سیروان (=رود دیاله) ۵۴، ۵۵، ۶۳،
 ۶۴، ۶۸، ۶۹، ۸۰، ۱۱۷.
- شاه کُدار/ شا کُدار ۷.
- شطّ العرب ۵۹، ۶۱، ۶۵.
- قَرَه دانه. ر.ک. به سراب قره دانه.
- قَرَه سو [=سیاه آب] (رودخانه) ۷، ۸،
 ۳۶، ۴۴.
- قوره تُو (رودخانه) ۶۴.
- و کد کُشیا [فرزند کشته] (رودخانه)
 ۷۲.
- هفت کینِی (قنات...) ر.ک. به سراب
 هفت کینِی [=هفت چشمه] ۲۳.

۶- دشت، جلگه، صحرا

- جلگه زهاب ۷۳.
- جلگه شَکّه و زالواب ۱۸.
- جلگه ماهیدشت/ مایدشت ۳، ۱۱۸، ۱۲۱.
- دشت بَشیوه ۶۹.
- دشت حُر ۶۳.
- دشت زهاب ۵۳، ۶۹.
- دشت سَرئیل ۶۹.
- دشت لیل ۶۳.
- دشت ماد، دشت مادی [دشت] ماهیدشت ۹۲.
- دشت مُورد ۶۳.
- صحرای حورین ۶۹.
- صحرای سرقلعه ۶۹.
- صحرای شیخان ۶۹.
- صحرای میدان ۶۹.
- صحرای میراوا ۶۳.
- صحرای هرشل ۶۹.
- ماهیدشت/ مایدشت (منطقه...) ۳، ۴، ۵، ۷، ۸، ۱۰، ۱۷.
- ماهیدشت سنجایی ۵، ۲۰، ۳۶.
- ۳۸، (وجه تسمیه) ۵.
- باغها و مزرعه ها:
- باغات نیلاوره ۶، باغات ناحیه سنجایی ۶.
- مزرعه بسام خانی ۲۳.
- مزرعه پیشگان ۱۴.
- مزرعه سرخ مامران ۱۴.
- مزرعه قلمه ۱۵.
- مزرعه کلاره ۱۵.
- مزرعه (های) قلعه سبزی ۱۴.
- مزرعه (های) قوره تو ۱۴.
- مزرعه گوانک ۱۴.

۷- مرتعها

- بابا آدم (محلّ و مرتع... ۷۳).
 بان کپانه (محلّ و مرتع... ۷۳).
 بریلنگ (محلّ و مرتع... ۷۳).
 تَق تَق (محلّ و مرتع... ۷۳).
 تَنگاب/ تَنگاو (محلّ و مرتع... ۷۳).
 تَنگِ حَمّام (مرتع... ۱۴).
 چَقّا سرخ/ چپاسور (محلّ و مرتع... ۷۳).
 خان لیلی (محلّ و مرتع... ۷۳).
 خَرْمُرْدَه (محلّ و مرتع... ۷۳).
 دارخور (محلّ و مرتع... ۷۳).
 دُم رویاه (قسمت باریک و کم عرض ولی طولانی قشلاق سنجاییها باقی مانده درخاک ایران) ۱۳.
 زهاب (مراتع... ۱۴، ۱۶، ۷۳).
 شَك میان (محلّ و مرتع... ۷۳).
 عثمان (مرتع... ۱۴).
 قَراویز (مرتع... ۱۴).
 قشلاق سنجایی ۱۱، ۱۳، ۵۱.
 قلعه سبزی/ قلاسوزی (مراتع... ۱۴).
- قَلَمَه (مرتع... ۱۴).
 کل حسین/ گلَسین (محلّ و مرتع... ۷۳).
 کن کبود/ کن گَوُو (محلّ و مرتع... ۷۳).
 گرلان (محلّ و مرتع... ۷۳).
 مراتع قشلاقیه، مرتع سنجایی ۱۳، ۶۱.
 میان آب/ میان آو (مرتع... ۷۳).
 هفت تپان (محلّ و مرتع... ۷۳).
 هولکان (محلّ و مرتع... ۷۳).

فهرست تصاویر کتاب

صفحه	شرح	صفحه	شرح
۲	نمونه ای از لباس مردانه جوانان سنجابی	۳۰	سالار مقتدر سنجابی
۴	محمد خان بختیار یکی از خوانین ایل سنجابی (تیره چالوی).	۳۱	یکی از خوانین سنجابی با رعایای خود.
۶	نمونه ای از منازل تابستانی خوانین سنجابی (دیوانخانه).	۳۴	نمونه ای از محل زندگی کولیها در میان ایلات کلهر و سنجابی.
۹	نمونه ای از زنان سنجابی در لباس محلی.	۳۷	سردار مقتدر سنجابی و سید رستم گوران با عده ای از سادات گوران.
۱۱	نمونه ای از زنان سنجابی در لباس محلی.	۴۰	صمصام الممالک سنجابی.
۱۲	منظره ای از خانه های تابستانی سنجابی ها (کولا).	۴۳	قاسم خان سردار ناصر با محمد بیگ از طایفه قلی.
۱۷	عده ای از خوانین سنجابی؛ اصفرخان بختیار - اسدالله خان سنجابی (سالار مکرم) سلیمان خان (سالار مقتدر).	۵۲	حسین خان سالار ظفر سنجابی.
۱۹	نمونه ای از لباس محلی زنان سنجابی.	۵۳	عده ای از زنان سنجابی.
۲۵	اصفرخان بختیار سنجابی.	۵۷	اصفر خان بختیار رئیس ایل سنجابی قلعہ جوانمیر در قصر شیرین.
۲۷	نمونه ای از لباس محلی زنان سنجابی	۶۰	مقر حکومت صمصام الممالک.
۲۹	عده ای از خوانین سنجابی، سالار مقتدر و اصفرخان بختیار سنجابی	۶۶	والی کرمانشاه و سرداران سنجابی کتابچی خان - صمصام الممالک - شیخ الملک کرمانی.
		۷۴	حسین خان سالار ظفر - سردار مقتدر - سالار مقتدر - با جمعی از صاحب منصبان آلمانی هنگام مهاجرت به خاک عثمانی.

صفحه	شرح	صفحه	شرح
۷۸	سردار مقتدر سنجابی و اسب مشهورش.	۲۴۷	سردار ناصر سنجابی با عده ای از کدخدایان (بالا)
۷۹	نمونه ای از خانه های تابستانی (چیق) در ماهیدشت.		سردار مقتدر سنجابی و سید رستم گوران و عده ای از سادات (پائین)
۸۵	منظره ای از یکی از دهات ماهیدشت سنجابی.	۲۴۸	محمد خان سنجابی و همسرش
۱۰۱	یکی از زنان سنجابی	۲۴۹	سالار مقتدر سنجابی و کدخدایان (بالا) عروسی رعایا (پائین)
۱۱۳	صمصام الممالک و پسرش سردار مقتدر.	۲۵۰	یار محمد خان با چند از بختیاران
۱۲۲	منظره ای از دهات سنجابی	۲۵۱	یحیی خان مکرری پور
۱۲۵	دکتر کریم خان سنجابی.		
۱۲۸	دکتر کریم خان سنجابی.		
۲۳۷	سرداران سنجابی با جمعی از رجال کرمانشاه		
۲۳۸	شیرمحمدخان صمصام الممالک با عده ای از کدخدایان ونوکران		
۲۳۹	قلمه جوانمیری		
۲۴۰	یکی از اجتماعات مردان سنجابی		
۲۴۱	یکی از اجتماعات زنان سنجابی		
۲۴۲	سواران ایل سنجابی		
۲۴۳	عروسی افراد ایل سنجابی		
۲۴۴	سردار مقتدر سنجابی		
۲۴۵	یکی از زنان سواره کار سنجابی		
۲۴۶	یکی از خوانین ایل سنجابی		

ضمائم و اضافات

اسناد و یادداشتهای تاریخی

ایلات غرب و حوادث سالهای پس از مشروطیت

برای روشن شدن نقش سنجاییها (که موضوع این کتاب است) و بطور کلی ایلات غرب ایران در حوادث سالهای پس از صدور فرمان مشروطیت یعنی از سال ۱۳۲۴ هـ.ق. (۱۲۸۵ هـ.ش. / ۱۹۰۶ م.) تا ۱۳۲۸ هـ.ق. (۱۲۹۹ هـ.ش. / ۱۹۲۰ م.)، اشارات مختصر ذیل ضروری بنظر میرسد:

در آخر روز ۱۴ جمادی الآخری ۱۳۲۴ هـ.ق. که فردای آن مطابق با ۱۴ اسد (مرداد ماه) ۱۲۸۵ هـ.ش. و ۶ اوت ۱۹۰۶ بود مظفّرالدین شاه قاجار سلطان عبدالحمید میرزا عین الدوله* (پسر سلطان احمد میرزا عضدالدوله و نوه، فتحعلی شاه) را از صدارت عظمی معزول کرد و بجای او میرزا نصرالله خان مشیرالدوله [یعنی همان میرزا نصرالله نائینی که قبلاً در هنگام معاونت وزارت امور خارجه ملقب به مصباح الملك و در هنگام وزارت لشکر در دوره، دویم صدارت امین السلطان ملقب به مشیرالملک شده بود] به ریاست وزراء برگزید. وی در این روز توانست بکمک سفارت انگلیس در تهران فرمان مشروطیت را از مظفّرالدین شاه که بیمار بود و در اواخر نیمه، دویم شهر ذیقعده، همان سال وفات کرد بگیرد و بمشروطه طلبان و روحانیونی که در سفارت انگلیس متحصّن شده بودند و در زیر چادرهای بزرگ افراشته بسر می بردند برساند. پس از مرگ مظفّرالدین شاه، محمد علی میرزا پسر او شاه شد و مدتی با مشروطه طلبان مماشات و سپس علیه آنها اقدام کرد و مجلس را بتوسط لیاخوف رئیس گارد مخصوص سلطنتی

* عین الدوله داماد شاه هم بود و انیس الدوله دختر مظفّرالدین شاه را در حباله نکاح داشت.

و بریگاد قزاق بتوپ بست. بعد از فتح تهران در رجب سال ۱۳۲۷ ه.ق. (۱۲۸۸ ه.ش. / ۱۹۰۹ م.) بتوسط خوانین بختیاری یعنی صمصام السلطنه و ضرغام السلطنه، و علیقلی خان سردار اسعد که در همان روزها از اروپا برای مساعدت و همکاری با آنها بتهران آمده بود و همچنین مجاهدین گیلانی و ارمنی بسرپرستی سپهدار، محمدعلی شاه را از سلطنت خلع کردند و پسر او سلطان احمد میرزا (=احمد شاه) را با موافقت سایرین بسطنت رسانیدند. چون شاه هنوز کودک بود، نیابت سلطنت را پس از مرگ عضدالملک که ایلخانی و از معمرین ایل قاجار بود به ناصرالملک سپردند. محمدعلی شاه که بروسیه گریخته بود و در پناه رومانوفها بوساطت دولتین روس و انگلیس بشرط آرام نشستن و عدم مداخله مقررّی کلانی از دولت ایران میگرفت با تهیه مقداری پول و فروختن قسمتی از جواهراتش دوباره بخیال سلطنت افتاد و بهمراهی برادرش شعاع السلطنه وارد استرآباد گردید. آنگاه دو ستون جنگی، یکی بسرداری رشیدالسلطان از راه مازندران و دیگری بریاست سردار ارشد از طریق شاهرود و سردره، خوار برای فتح تهران گسیل داشت. برادر دیگر وی، سالارالدوله که در کرمانشاه و سایر مناطق غرب و همدان و نهاوند طرفدارانی برای خود دست و پا کرده بود و غالباً بقتل و غارت می پرداختند، او نیز بقصد بچنگ آوردن سلطنت از جانب غرب ایران با عده‌یی از عشایر کلهر بسرداری داودخان کلهر و بعضی از مردم متفرقه بسوی تهران عزیمت کرد. قبل از رسیدن این سه ستون بمرکز که می توانست ویرانیهای بسیار ببار آورد، قوای ملی و دولتی همه آنها را تار و مار کرد. رشیدالسلطان و سردار ارشد و داودخان کلهر با عده‌یی از همراهانشان بدست سربازان دولتی و مجاهدین بختیاری کشته شدند. در این هنگام دو حزب (۱) بنام دموکرات عامیون و اجتماعیون اعتدالیون در مجلس نمایندگانی داشتند. سید حسن

۱- برای تفصیل رجوع کنید به: تاریخ مختصر احزاب سیاسی، انقراض قاجاریه تألیف ملک الشعراء

بهار. جلد اول. تهران ۱۳۲۳ ه.ش.

تقی زاده که از همان روز اول بازیگر دست نشانده، مرموز و منافقی بود و عضو حزب دموکرات بود و عناصر او در میان سایر گروهها رخنه کرده بودند، ظاهراً برای تبلیغات و نظرات خاص خود با آنکه ادعای روحانیت هم میکرد، طرفدار کاذب انفکاک کامل قوه سیاسی از قوه روحانی و مخالف تشکیل مجلس اعیان (که بعدها با وجود این جهت گیریهای سردرگم، پس از مراجعت بار دوم به تهران در زمان سلطنت محمد رضا رئیس مجلس اعیان «سنا» هم شد) بود. چنانکه مرحوم ملك الشعراء بهار در کتاب «تاریخ احزاب سیاسی و انقراض قاجاریه» (تهران، چاپ ۱۳۲۳ ه.ش. ص. ۱۱) می نویسد، حزب دموکرات و تقی زاده با انگلیسها روابط خوبی داشتند و مأموران بریتانیا در ایالات باین حزب روی خوش نشان میدادند. در مقابل به همان سان حزب اعتدالیون با روسها مناسبات خوب داشتند. پس از کشته شدن سید عبدالله بهبهانی پیشوای بزرگ مشروطیت که گفته شد بتحریک و بنقشه، تقی زاده بوده است، بگفته، مرحوم بهار در همان کتاب «با آنکه وکیل مجلس و لیدر در جمعیت بود، نتوانست در ایران بماند و از ایران خارج شد یا او را خارج کردند و تا زمان حکومت پهلوی بایران برنگشت». و بعد هم که بایران برگشت عاقد قرار داد خائنه، ۱۹۳۳ (۱۳۱۲ ه.ش.) نفت و به إقرار خود که خواست نقش خائنه، خود را کمی کمرنگ کند، «آلت فعل» گردید. مرحوم ملك الشعراء با آنکه خود نیز زمانی از روی عقیدت (و نه برای بازیگری و همکاری در امور پشت پرده) عضو حزب دموکرات و مدیر روزنامه های «نوبهار» و «تازه بهار» در مشهد و مجدداً «نوبهار» در تهران بوده است و پس از بستن جراید او را با نه نفر از افراد حزب تبعید کرده بودند، معذک این حقیقت را در باره تقی زاده که بعدها نیرنگهای او را دریافته بود نوشته است و بارها بنویسنده این سطور از خباثتهای این رجل خود فروخته و آزادیخواه از نیمه راه برگشته، صدر مشروطیت مطالبی گفته بود که انشاءالله در جای خود بآنها اشاره خواهد شد. او «همجنسان» تقی زاده را «چهره

سازان استعمار» لقب داده بود.

ناصر الملک نایب السلطنه که طرفدار حزب اعتدالیون بود روابط سیاسی دولت را با انگلیسیها محکم کرد و با برانداختن موقت حزب دموکرات در زمان قدرت خود در عین حال توانست رضایت دو طرف روس و انگلیس را تا مدتی تأمین کند. سه سال و نیم بعد که دوران نیابت ناصرالملک پایان رسید و مستوفی الممالک رئیس الوزراء شد دوباره هر دو حزب قدرت یافتند.

از یکسال پس از استقرار مشروطیت، بمناسبت قرارداد مخفیانه تقسیم ایران به دو منطقه، نفوذ روس و انگلیس (در سال ۱۹۰۷ م.) که بعدها علنی شد و در سال ۱۹۱۵ م. قرارداد دیگری جانشین آن شد و سپس قرارداد ننگین و ثوق الدوله که میخواست ایران را بشکل کشور تحت الحمایه، دولت انگلستان درآورد، دول خارجی در ایران دخالتهای ناروا و فراوان میکردند و روسها بخصوص برای اعمال نفوذ در منطقه ای که بغلط حق خود می دانستند و نیز برای اجراء نظرات سیاسی توسعه طلبانه، خود آرام نمی نشستند و همینکه جنگ بین الملل اول آغاز شد دخالت آنها در ایران و بخصوص در مناطق شمالی و غربی ایران باعث شد که عثمانیها نیز بمناطق غربی ایران دست اندازی کنند و با روسها برقابت پردازند و همین عمل باعث جنایتهای فراوان از طرف سالداتهای روس و سربازان عثمانی در ایران گردید. در ذی الحجة ۱۳۳۳ سربازان روسی قصد کردند که از قزوین بسوی تهران حرکت کنند. مستوفی الممالک تصمیم گرفته بود که دولت و احمد شاه را به اصفهان ببرد و عده زیادی از مردم و وکلاء عازم قم شدند. دولت وقت بنهایت ضعف خود رسیده بود و قادر نبود از ورود سربازان خارجی بتهران جلوگیری کند. بالاخره محرم سال ۱۳۳۴ فرارسید و شاه از حرکت باصفهان منصرف شد و روسها هم وارد تهران نشدند. سپس لیدرهای دو حزب که در قم اجتماع کرده بودند و نسبت بآلمانها و عثمانیها خوشبین تر بودند با عده بی از آزادیخواهان عازم مهاجرت شدند. در کرمانشاه هر دو حزب را منحل

کرده و یکی شدند و نظام السّلطنة، مافی را بریاست وزرایی و مدرّس را به وزارت عدلیّه برگزیدند و عدّه یی از سران دو حزب سابق هم وزیر شدند. ولی بزودی میان این دو دسته که با هم یکی شده بودند از نو اختلاف نظر سیاسی بوجود آمد و کار آن بالا گرفت. ترکها مایل بودند که تنها خود آنها با ایرانیان مهاجر و دولت در تماس مستقیم باشند و نه آلمانیها. مهاجرین دو دسته شده بودند. گروهی (نظیر سلیمان میرزا و همفکران او) عقیده داشتند که باید بصداقت و صمیمیت آلمانیها بیشتر اطمینان داشت و زیر بار این تصمیم نمی رفتند. نظام السّلطنة و وزراء او عقیده داشتند که چون با عثمانیان همسایه ایم و آنها مسلمانند، اشکالات روابط و رفت و آمدهای ما کمتر است و نباید ترکان را رنجانید. در پایان سلیمان میرزا و همفکران او شکست خوردند. معذک پس از حمله، روسها در خانتین، هر دو دسته با هم متحد شدند و علیه روسها با هم دست برادری دادند.

در کرماشان سران عشیره، کلهر و عدّه یی از ایلات کردستان سنندج در زمان حکومت سالارالدوله با مشروطه خواهان مخالف بودند و طرفدار این شاهزاده جاه طلب تهی مغز بودند. سنجاییها با عدّه دیگری از کلهرها و سایر ایلات وطنخواه، طرفدار مشروطه خواهان و مخالف استبداد و هرگونه نفوذ خارجی در ایران بودند. رجال دولتی در کرماشان چشم امید به سرداران سنجایی و ایل دلاور آنها دوخته بودند و اغلب مردم شهر و عشایر غرب با آنها همدلی داشتند. سنجاییها عملاً با نفوذ و دخالتهای سه دولت روس و عثمانی و انگلیس در غرب بشدت مخالفت می کردند. مرزبانی شیرمحمد خان صمصام الممالک و دفاع او از سرحدات غرب دولتهای قبل و بعد از مشروطیت را بتحسین و احترام نسبت بآنها واداشته بود. راههای مسافرت زوّار بعتبات که از سر حدّ کرماشان-قصرشیرین میگذشت بهمّت قره سوران او چنان امن شده بود که همه، دسته های سیاسی وجود آنها را برای امنیت و استقلال ایران لازم می شمردند.

سرداران سنجایی برای مقاومت در برابر تهاجم نیروهای خارجی و مظالم روسها در شب ۲۱ ذی قعدة ۱۳۳۳ در ماهیدشت سایر رؤساء ایلات و عشایر غرب را دعوت کرده و اتحادیه ای از عشایر غرب ایران بوجود آوردند و هم قَسَم شدند که کلیه اختلافات شخصیّه را کنار نهاده و در تحت کلمه، جامعه، اسلامیّت و ایرانیّت دست اتحاد بهم دهند و نگذارند که دشمنان ایران خاک و وطن مقدّس را اشغال نمایند. عین این سند برای نخستین بار در صفحات بعد این کتاب گراور شده است. در ۱۸ صفر سال ۱۳۴۴ که بتازگی مستوفی الممالک از ریاست وزرائی مستعفی شده و برای مدّت قلیلی (قبل از صدارت سپهدار) عبدالحسین میرزا فرمانفرما پسر فیروز میرزا فرمانفرما رئیس الوزراء شده بود، برای جلب نظر سنجاییها نامه ای به شیر محمد خان صمصام الممالک سنجایی نوشته و قبل از آنکه بوسیله، تلگرافات رسمی وزراء بجزء معرفی شوند، شغل جدید خود را بوی اطلاع داده بود. فرمانفرما از سنجاییها تقاضای همراهی با پیشرفت مقاصد حکومت را کرده و به فداکاریهای آنها در حفظ آب و خاک اشاره کرده بود. عین این نامه نیز در صفحات بعد این کتاب گراور شده است. عین بخشی از نامه های موجود دیگر که برای تاریخ منطقه کرماشان و مناسبات و روابط درون شهری مفید بنظر می رسد در اینجا نیز منتشر میشود و امید است که مجموعه، این یادداشتها و اسناد منتشر نشده، دیگر در مجلّدات دیگر کتاب عشایر کُرد و در تألیف جداگانه ای که اینک در باره، حوادث سیاسی و جغرافیای تاریخی این مناطق و وقایع مهم و کلیدی دویست سال اخیر ایران زیر دست دارم در موقع مناسب و مفید تقدیم علاقمندان شود.

در هنگام ورود مهاجرین بخرطه، کرماشان سرداران سنجایی بطور شایسته ای از آنها در خانه های شهری و در ماهیدشت پذیرایی کردند و با دعوت سایر ایلات و تشکیل مهمانیها و اجتماعات چندین هزار نفری نهایت احترام را در باره آنها مرعی داشتند. می گویند یکی از سفره های گسترده، آنها (در جلگه، ماهیدشت) که افراد

ایل مخارج آنرا بعهده گرفته بودند قریب چند صد متر طول داشته است. در تمام مدت حضور مهاجرین و دولت نظام السلطنة، مافی و مدرّس و سلیمان میرزا و منوچهر منوچهریان و سایر آزادیخواهان، سنجاییها برای حفاظت و تأمین جانی آنها و امنیت شهر و دهات نهایت کوشش را بخرج دادند. سنجاییها در برابر حملات سالداتهای روسی و لژیونهای انگلیس و سربازان عثمانی با کمک عده‌ی بی از گورانها و شاخه‌ی بی از وطندوستان کلهر و دیگر عشایر غرب با شجاعت و دلآوری فراوان ایستادگی کردند و متحمل خسارتهای فراوان مالی و تلفات ایلی شدند. از بعضی از رجالی که در هنگام مهاجرت در کرماشان شاهد وقایع و مهمان نوازیهای سنجاییها بودند، بعدها مکرّر شنیدم که آنها را بامراء سامانی و بویهی مقایسه میکردند و می گفتند که در مجالس آنها حماسه‌های افسانه‌ای و تاریخی زال زر و نریمان زنده شده و بالعیان مشاهده میشود. شیر محمد خان که خود مردی تنومند و دارای اندامی ورزیده و مردانه و رنگ چهره و مویها و ابروان سپید زال گونه بود بگفته، مرحوم پوردادود (که در آن موقع در کرماشان روزنامه، رستاخیز را منتشر میکرد) گویی همان فرزندی بود که سیمرغ پرورده بود و چون در صدر مجلس می نشست فرزندان و بنی اعمام و یاران و هواخواهان و دلاوران او با ادب و تواضع جای بر جای بگرد او قرار میگرفتند و نسیمی در فضای ماهیدشت استشمام میشد که شباهت بآن چیزی میداشت که ما در ذهن خود از انجمنها و بزم کیانیان تصور میکردیم (پایان گفته، پوردادود). افسوس که آنهمه مرادانگیها در ایران منقرض شد و مرزداران و دلیران و عاشقان ایران جای خود را به سفلگان و جنایتکاران و پاپوش سازان و «کمیسون بگیران» و رجال و نویسندگان هفت خط دوران پنجاه و هشت ساله، حکومت استبدادی و «پادوهای تقی زاده ها» و دیگران دادند و طومار بزرگواری و کرامتهای اخلاقی بدست ناکسان و دنی طبعان و عقده ایهای زمانهای بعد منطوی شد. باعث تأسف است که افراد ایلات و عشایر وطنخواه و ایران دوست بعضاً بخواهند جای خود را بافرااد بی ریشه و خائنین و جدائی طلبان ناآگاه خشک مغز دهند و پاره‌ای از آنها بدست دشمنان استقلال و

تمامیت ارضی ایران فریب خورند .

اگر میلکه کت و کسی دایته بچوبسینی خلتیایته

و اینها همه نتیجه، جور و ستم حکومت رضاخان و طراحهای «مجامع ملکمی -جمالی- تقی زاده» و سپردن کارهای بزرگ بدست افراد کوچک و وابسته و عقده ای نظیر رهجویان و رهنوردان بعدی طریق خیانت و مال اندوزی و جاه طلبی بود که نسل مدافعین و مرزداران ایران را نابود ساختند و پس از انهم هیچگاه این ظلمها تعطیل نشد و هر کسی نفسی کشید او را متهم و خفه میکردند و خود دولت مرکزی که باید بیش از همه در دفع بلا بکوشد و دردها را درمان کند عاشقان ایران را بخيال خود از صحنه راند و کردان ایران را که بحق جزو اکثریت ملت ایران و بازماندگان ایرانیان زمان هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیانند در عمل و بدستور سرنخ بدستان و اربابان بچشم اقلیت نگریست و با دست خود آنها را دفع و از دامان وطن دور و ریشه کن کرد .

خداوند بستان نظر کرد و دید

یکی بر سر شاخ و بن می بُرید

نه بر من که بر جان خود میکند

بگفتا که این مرد بد میکند

اندیشه های تفرقه افکن مسلط فرهنگی که از جاهای دیگر سیراب میشود شرایط جداییها را فراهم میآورند و دسته، دیگری از همان فرهنگ سالاران منصوب که نقش شمر را در بازیها بعهده گرفته اند آنان را قهر و نابود میسازند، یعنی بزبان بی زبانی و در لقای آنها را تشویق بجدایی طلبی میکنند و همینکه در دام افتادند و زهرها را در دهان خود شیرین یافتند و فریفته، عالم تخیلی عرضه کننده، آنها شدند دسته، دیگری از مزدوران آنها را بمسلخ می کشند و این مأموریتها نسل بنسل از خود فروخته یی بخود فروخته، دیگر و از پادویی بیادو دیگر و از نادانی بنادان دیگر با هزاران ریا و نهانکاری منتقل میگردد . معذک هنوز هم مردمی و در گوشه و کنار آگاهان و پاکانی وجود دارند که زیر بار نمی روند و آب باسیاب دشمنان سنتی ایران نمی آورند . دفاع قهرمانانه و حماسه آفرین جوانان و ایلات ایران در برابر حملات خائنانه، دولت عراق فعلی از خاطرات فراموش نشدنی و افتخارات ابدی تاریخ ایران است .

اتحاد ایلات و عشایر غرب در ماهیدشت

اتحاد نامه، عشایر غرب از اوراق مفیدی است که باید بصفحات درخشان تاریخ مشروطیت و فداکاریها و وطن دوستیهای مرزبانان غرب ایران در منطقه، کرمانشان افزوده شود. سنجاییها میکوشیدند که اختلافات ایلی خود را با سایر عشایر همسایه، خود که بتحریر اجانب (قنسولگریهای روس و انگلیس و شهپندر عثمانی و عمال آنها در تهران و شهرستانها) صورت میگرفت تحت الشعاع مقاصد ارزنده و بلندی که همه، آزادیخواهان و مسلمانان آن زمان طالب بودند قرار دهند. با آنکه در برابر مطامع عثمانیها که میخواستند زمینهای بیشتری را در سرحدات ایران بچنگ آورند آگاهانه ایستادگی میکردند، در موارد تقسیم مراتع و علف چر احشام و جرو بحثها و جدالهای مداوم گله داران، با ایلات مجاور خود دوستانه بکنار میآمدند و سعی داشتند کشمکشها و بر خورد های چوپانان و گوسفندداران را که طبیعتاً همه ساله پیش می آمد و ممکن بود آتش نفاق را برانگیزد، بنحوی آرام و خاموش کنند و حتی مبالغی حق المرتع بایلاتی که زودتر گله های خود را بچراگاههای آنها برده و بحق یا بفلط خود را طلبکار می دانستند بپردازند و بیشتر استعدادها و آمادگیهای خود را صرف حفظ ثغور و جلوگیری از تجاوزات بیگانگان نمایند.

صفحات غرب ایران صحنه دخالتها و ایلغارهای سالداتهای روسی شده بود و دول روس و انگلیس و عثمانی در منطقه نا امنی ها و خسارات فراوان تولید میکردند و لازم بود که سنجاییها بیشتر هم خود را مصروف دفاع از حدود و ثغور مناطق غرب

کنند. بطوریکه از معمرین شنیدم برای جلب سایر رؤساء ایلات، سنجاییها بسیار تقلاً کردند و روزها و شبها قاصدها و نمایندگان آنها که پیغام آور و پیغام بر آنها بودند لاینقطع در رفت و آمد بودند و خواب آرام بچشم آنها نمیرفت. بالاخره در شب ۲۱ ذی قعدة سال ۱۳۳۳ مطابق با شب نهم میزان (مهرماه) ۱۲۹۴ ه. ش. و شب دویم اکتبر ۱۹۱۵ م. اغلب سران و دست اندر کاران ایلات غرب در نقطه ای از ماهیدشت اجتماع کرده و سوگند خوردند که دست برادری بهم داده و اختلافات خود را بیکسو نهند و مشترکاً برای حفظ استقلال ایران و کوتاه کردن ایادی متجاوزانه، دشمنان و ناگزیر کردن آنها به تخلیه، خاک ایران از هیچگونه فداکاری دریغ ننمایند.

در هنگام مهاجرت هم توجه آزادیخواهان بسمت سنجاییها بود و در دولتی که در کرمانشان بریاست وزرائی نظام السلطنه مافی تشکیل گردید حفظ امنیت و نظم و نسق راهها هنوز در دست سنجاییها بود. افراد و سران گروه مهاجرین مهمانان آنان بودند. متأسفانه هنوز تاریخ کامل و جامع مشروطیت نوشته نشده است و جا دارد که نویسندگان تاریخ این عصر، به این امر توجه بیشتری کنند.

بسمه تعالی

ذی قعدة ۱۳۳۳

ماهی دشت

در این شب فرخنده ۲۱ ذی قعدة الحرام ۱۳۳۳ ما جان نثاران وطن و فدائیان ایران رؤسای ایلات و عشایر غرب در ماهیدشت اجتماع نموده با يك دل صاف و قلب پاك منزه از تمام شوائب بحکمیت خدا و رسول و تمام انبیاء و اولیاء حاضر شدیم که تمام اختلافات شخصیه را بکنار گذاشته و در تحت کلمه جامعه اسلامیّت و ایرانیّت دست اتحاد و اتفاق بهم داده و در حفظ حقوق وطنی و منافع مملکتی تا آخرین قطره خون خود کوشیده و از هیچگونه فداکاری دریغ ننماییم و در اعتلای لوای شیر و خورشیدی و تقویت دولت متبوع خود از اقدامات مادی و معنوی خود داری ننمائیم و تمامی مقدّسات و شرف و ناموس خود سوگند میخوریم که مادام الحیات از این مقصد مقدّس تخلف ننموده و استقلال ایران را غایبه آمال خود بدانیم و ناقضین این عهد مقدّس را در عداد خائنین و وطن محسوب داریم و دشمنان ایران را که خاک وطن مقدّس ما را اشغال نموده اند دشمنان دائمی خود دانسته و در کوتاه کردن ایادی متجاوزانه آنان حاضر هرگونه فداکاری باشیم تا خاک ایران را تخلیه نمایند.

این ورقه اتحاد نامه شامل هفده امضاء و مهر بشرح زیر است:

_____ مهرها

مهر: (ناخوانا)
 سردار ناصر
 سردار اقبال
 مهر: یا علی الاعلی

_____ امضاء

امضاء: سردار نصرت کلهر
 امضاء: قاسم سنجابی
 امضاء: حسین خان
 امضاء: (ناخوانا)

امضاء :	محمد وند	مهر :	وکیل الملك
امضاء :	احمد وند	مهر :	امیر نصرت (قراءت مشکوک)
امضاء :	فتح السلطنه رئیس احمد وند	مهر :	فتح السلطنه
امضاء :	حسین خان	مهر :	سالار ظفر
امضاء :	علی اکبر سنجابی	مهر :	سردار مقتدر
امضاء :	(ناخوانا)	مهر :	غلامعلی
امضاء :	اسمعیل... (شاید اسمعیل کردی)	مهر :	سالار افخم
امضاء :	احمد وند	مهر :	(ناخوانا)
امضاء :	کریم کلهر	مهر :	سالار ارفع
امضاء :	حسین گوران	مهر :	حسین...
امضاء :	قنبر گوران	مهر :	(ناخوانا)
امضاء :	صفرخان گوران	مهر :	صفر.....
امضاء :	خلیل گوران	مهر :	(ناخوانا)

بسم الله الرحمن الرحیم

در این شب فرخنده ۲۱ فروردین الحرام ۱۳۳۳ ، جناب عالی فرخنده ای از آن روزگار
 در این روزگار است چنانچه با یکدیگر حرف قلبی با یک نره در آن شب بگفتند
 رسول و با آن نبی در آن روزگار و با آن نبی در آن شب بگفتند
 گفته جانبدار است و این است دست آن در آن شب بگفتند
 در این شب فرخنده ۲۱ فروردین الحرام ۱۳۳۳ ، جناب عالی فرخنده ای از آن روزگار
 در این روزگار است چنانچه با یکدیگر حرف قلبی با یک نره در آن شب بگفتند
 رسول و با آن نبی در آن روزگار و با آن نبی در آن شب بگفتند
 گفته جانبدار است و این است دست آن در آن شب بگفتند
 در این شب فرخنده ۲۱ فروردین الحرام ۱۳۳۳ ، جناب عالی فرخنده ای از آن روزگار
 در این روزگار است چنانچه با یکدیگر حرف قلبی با یک نره در آن شب بگفتند
 رسول و با آن نبی در آن روزگار و با آن نبی در آن شب بگفتند
 گفته جانبدار است و این است دست آن در آن شب بگفتند

فکر ایران را گفتم تا آنکه

شعاعی

محمد علی

محمد علی

محمد علی

محمد علی

محمد علی

محمد علی

محمد علی

نامه آیه الله محمد کاظم خراسانی مرجع بزرگ عالم اسلام به صمصام الممالک سنجابی . تشجیع نامه و فتوی .

در سال ۱۳۲۹ ه.ق. که سالداتهای روسی در تمام ایران و بخصوص در غرب ایران دست بیورشهای ناجوانمردانه زده و باعث ویرانی خانه ها و هتک دماء بودند، مرجع بزرگ اسلام مرحوم آیه الله محمد کاظم خراسانی نامه زیر را که در حکم فتوای دفاع و جهاد است به شیر محمد خان صمصام الممالک که با فرزندان خود و سایر ایلات غرب در مقابل نیروهای خارجی ایستادگی حماسه آفرین نموده بودند صادر و او را تأیید و تشجیع کرده است. در این تاریخ مرحوم صمصام الممالک یکی از امیدهای بزرگ مسلمانان و مردم ایران بود و بارها فتوحات او باعث حفظ ثغور ایران در غرب شده بود و شاید پس از محمد علی میرزای دولت‌شاه که در عصر خود از نوابغ نظامی ایران و از شجاعان روزگار بوده است، و مرزهای غرب ایران را از ماکو تا جنوب عیلام و خوزستان نگهداری می کرده است، کشور ایران مرزدار را باین شجاعت و وطنخواهی و درایت و صلابت در منطقه کردستان ندیده بود.

آخوند ملا محمد کاظم خراسانی همان کسی است که باتفاق آیت الله عبدالله مازندرانی حکم تکفیر سید حسن تقی زاده را که در رأس «کمیته» دهشت» قرار داشت صادر و بهمه جا ابلاغ کرد. پس از ترور سید عبدالله بهبهانی در تاریخ ۹ رجب ۱۳۲۸ در تهران تقی زاده عامل این قتل و قتل سایر آزادیخواهان و مشروطه طلبان نامیده میشد و در کوچه و بازار این بیت دهان بدهان می گشت و حتی با آواز

خوانده میشد:

تقی زاده گفت و شقی زاده گشت
کسی را که اسلام را بود پُشت

پس از انتشار حکم تکفیر، تقی زاده نتوانست در ایران بماند و از طریق اسلامبول راهی اروپا شد و لیدری حزب دموکرات را که او عضو افراطی و تندرو آن محسوب میشد (و همیشه هم در همه انقلابات تندروها نعل وارونه می زده اند) به سلیمان میرزا (مؤسس بعدی حزب توده پس از ورود دولتهای روس و انگلیس و آمریکا به ایران در شهریور ۱۳۲۰ شمسی) سپرد.

در تاریخ ۲۷ جمادی الأولى سنه ۱۳۲۹ (= ۲۶ مه ۱۹۱۱) ادوارد براون مستشرق انگلیسی نامه‌ی بی به آیت الله آخوند ملامحمد کاظم خراسانی نوشته و تقاضا کرده بود که فتوای طرد تقی زاده از امور سیاسی و نفی و تکفیر او را ابطال کند و او و حسینقلی خان نوّاب را مشمول بخشش و عنایت سازد و از طرفی تقی زاده هم بنا بگفته، ادوارد براون قول داده بود که دیگر دست از تحریکات و تندرویها بردارد. در تاریخ ۳ رجب ۱۳۲۹ آیت الله خراسانی نامه‌ی بی از نجف در پاسخ ادوارد براون ارسال داشت ولی در این باره پاسخی بوی نداد و فتوای تکفیر را ابطال نکرد و نوشت: «... این تغییرات لازمه قهری ثوره و انقلاب است... و مقام روحانیت هم مداخله در این جزئیات را در عهده ندارد». ولی گفته شد که عوامل استعمار بدست و پا افتادند و بوسیله سید محمد رضا شیرازی مدیر روزنامه مساوات موفق بتحصیل تبرئه تقی زاده از حوزه علمیه نجف شدند که من آنرا در جایی هنوز ندیده ام و در صحت این امر هم تکشیک شد. ولی در هر حال تقی زاده را دوباره بمیدان آوردند و علاوه بر آلت فعل شدن و نمائیده و رئیس مجلس سنا شدن، مؤسس فوجی از دشمنان فرهنگ اسلام

و ایران شد که هنوز هم با کمال پرویی و وقاحت در امور فرهنگی و انتشاراتی دست دارند و اگر چه پرده از کار آنها برداشته شده و دوران رقاصیه‌های علنی آنها پایان رسیده است، معذک بموجب طینت و فطرت و یا مأموریت تفتین و تخریب، عوامل خود را در سوراخ سُنبه های جدید می چپانند و یارگیریهای تازه در میان ناآگاهان و اراذل و اوباش تازه وارد می کنند که سردسته، باند آنها کتابفروش و دلّالی است بنام ایرج افشار یزدی و هرزه نویسی دیگر بنام باستانی پاریزی که بقول معروف از کلاس اکابر مجله، خواندنیها دکتر پوچ نگاری و نوشته های کیلوثی شده است و همچنین اند اخوان و اخوات و سایر پادوهای این پادوها.

مرحوم عباس اقبال آشتیانی سواد این دو نامه را در شماره، ۲ سال اول مجله، یادگار در مهر ماه سال ۱۳۲۳ در طهران انتشار داد و در مقدمه آن نوشت که «اصل این دو مکتوب در ضمن مجموعه ای از خطوط مشاهیر در تصرف آقای دکتر قاسم غنی است. مکتوب مرحوم براون بخط شخصی اوست ولی جواب مرحوم آخوند بخط میرزا عبدالرسول یزدی است که پای آنرا آخوند امضاء کرده است». معلوم نشد که اصل این دو نامه که یکی باید در آرشیو وزارت امور خارجه انگلستان و دیگری در نزد بازماندگان آن روحانی بلند قدر باشد چگونه بدست دکتر غنی رسیده است. مورد نامه، براون می توان حدس زد که بعلت بی نظمی در دستگاههای روحانیون این نامه خارج شده و بجایی فروخته شده است تا اینکه بدست مالک بعدی آن رسیده است، ولی در باره، نامه، آخوند ملاً محمد کاظم - اگر حقیقت داشته باشد که دکتر غنی عین آنرا در تصرف داشته است - منطقی این نوع نامه ها نمی توانند باین آسانها از دفاتر سیاسی وزارت خارجه انگلستان خارج شده و بدست اشخاص بیفتند و اگر هم ادعا شود که این نامه جزو تملکات شخصی ادوارد براون بوده، باز هم صحیح نیست، زیرا اولاً براون با تمام علاقه اش بایران و مشروطیت در هر حال عامل دولت خود و

مردی وطن پرست و متعهد سیاست انگلستان بوده است و فقط در جاهایی که دولت فخریه با زور کاری نمی توانسته از پیش برد با دوستی نشان دادن افرادی نظیر او سیاست خود را در شرق اجرا میکرده است چنانکه خود او در همین نامه که به ملای خراسانی نوشته است اشاره می کند که «حکومت اینجا خیلی طالب محبت و میل مسلمانان هند است»، و ثانیاً چنانکه بارها نوشته اند کلیه، اوراق براون پس از مرگش بآرشیو وزارت خارجه و وزارت دربار و احتمالاً بسایر ادارات رسمی انگلستان منتقل شده است و در زمان حیاتش هم معمول او و هیچکس نبوده است که نامه های شخصی و مکاتباتی چنین مهم را بعنوان هدیه و پیشکشی مانند نقل و نبات میان اشخاص تقسیم کند. اطلاقاً اگر ادعا میشد که سوادى از آن در دست اشخاص افتاده است- با آنکه در آنهم باز امکان تشکیک بود- در هر حال قابل قبول تر بود. مگر آنکه تصور شود که رابطه ها از نوع دیگریست که ما هنوز از آنها سر در نیاورده ایم.

نامه، مرحوم آخوند به مرحوم صمصام الممالک سنجابی هم با احتمال قوی باید بهمان خط میرزا عبدالرسول یزدی منشی و یا پیشکار امور دفتری او باشد و چون در مجله، یادگار اصل نامه، مرحوم آخوند خراسانی به ادوارد براون گراور نشده است و امکان مقایسه، خطوط این دو مکتوب با هم نیست، فعلاً نمی توانم در باره، محرر آن عقیده ای اظهار بدارم. عین این نامه در نزد آقای دکتر کریم سنجابی نوه، مرحوم صمصام الممالک و فتوکی آن در نزد اینجانب موجود است.

در همان سال که نامه، براون و پاسخ آخوند در یادگار چاپ میشد و نویسنده، این سطور که با مرحوم عباس اقبال دوستی داشت و جلد اول همین کتاب عشایر کُرد را در آن مجله منتشر میکرد از مرحوم اقبال درخواست داشتم که اگر ممکنست فتوا و تکفیر آخوند ملا محمد کاظم خراسانی را هم در باره، تقی زاده برای تکمیل این بحث بطبع برساند. ولی البته در آن موقع که تقی زاده و یاران او قدرت فوق العاده ای در دستگاههای دولتی و مطبوعات داشتند (و هنوز هم عوامل و پادوهای او بیکار ننشسته و به برنامه های تخریب و تفتین خود ادامه میدهند) توقع بیش از

حدّ بود و برای آن دانشمند بزرگوار که معذک از تقی زاده هم حساب می بُرد و با او دوست بود این امر مقدور نبود.

تاریخ تحریر نامه، آیت الله خراسانی به صمصام الممالک ذی الحجّه سال ۱۳۲۹ (۱) است و گویا در اواخر همین سال رحلت آن عالم بزرگ اسلامی اتفاق افتاده باشد.

مرحوم آخوند خراسانی در مکتوب خود به ادوارد براون، در جایی می نویسد: «در سفارش و تشویق بعشایر و ایلات و سایر طبقات در حفظ امنیت و سدّ راه بهانه، متجاوزین دائماً با تلگرافات و مکتوبات شده و میشود و با اینکه عاملهای استبداد و ارتجاع با تحریکات خارجی بدون تفویت وقت دقیقه در جهالت عنصر غالب کار میکنند اوضاع فعلی اطمینان بخش هستند تا بعد چه ظاهر شود». معلوم می شود که نامه ها و سفارشهای متعدّد بعدّه ای از رؤساء ایلات و عشایر ایران نوشته بوده است که از آن جمله همین مکتوب به صمصام الممالک است.

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب جلالتمآب صمصام الممالک رئیس ایل جلیل سنجاب دام تأییده را بسلام وافر مخصوص مینمایم. البته بسمع شریف رسیده است که روس بمقصودی که از القاء نفاق بین قبایل میخواست نائل، و با کمال جرأت و جسارت قشون خود را وارد مملکت ایران نموده. غرض او هدم اهل اسلام و مؤمن بکلمة المبارکه لاله الاّ الله و تمکین نمودن مساجد اسلامی است. در این صورت بر صاحبان غیرت واجب است دفاع

۱- یعنی قریب همان تاریخ که پدر نویسنده، این سطور بمناسبت تضيیقات و مظالم روسها خانه و زندگی خود را رها کرده و آنها را به مادرش مصالحه کرده و بعقبات نزد مراجع دینی رفته و پناهنده شده است. اوراق و اسناد این مهاجرت در کتاب «خاطرات زندگی و یادداشتهای تاریخی» عنقریب انتشار خواهد یافت.

از بیضه اسلام و جهاد در راه خدا نموده مخصوصاً از فتوت آن جناب مأمول است که
 مبادرت در یاری و نصرت دین مبین فرموده بتمام عالم بفهمانید که تا یکتن از ایل
 جلیل سنجاب دام تأییدهم باقی است راضی بذلت ابدی و اسیری زنان مسلمین بدست
 کفار نخواهند شد. روز مردانگی و فراموش نمودن دعوای خانگی و روزگی یاری
 کردن دین مبین حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم است. و تقکم الله
 تعالی لنصرة الدین و السلام. ۱۹ ذی حجة الحرام ۱۳۲۹. الأحقرا الجانی محمد کاظم
 الخراسانی

بسم الله الرحمن الرحیم

مهر: محمد کاظم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 جناب جلال مقام الملائک رئیس ایل جلیل سنجاب
 سلام وافر مخصوصی بملایم البتہ بجمع شریف رسیده است که
 بمقصودی که از الفا و نفاق بین قبائل منسوبه نائل و باطل
 حرارت و جرات قشون خود را در ملک ایران غنودند
 از هدم آن است. ام روضه که در ایل از آفتاب آید
 ساحت اسلامی است. در اینصورت بر صاحبان غیرت
 دفاع از نسبه اسلام و جهاد در راه خدا نموده مخصوصاً
 از فتوت آن جناب مأمول است که مبادرت در یاری
 دین مبین فرموده تمام عالم بفهمانید که تا یکتن از ایل
 سنجاب دام تأییدهم باقی است راضی بذلت ابدی
 زنان مسلمین بدست کفار نخواهند شد. روزگی یاری
 نمودن دعوای خانگی و فراموش کردن یاری
 حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم است
 تعالی لنصرة الدین و السلام ۱۹ ذی حجة الحرام ۱۳۲۹

تأیید خدمات صمصام الممالک و تقاضای ابقای او
 آنچه جناب صمصام الممالک از حسن خدمات خود
 و نظم و امنیت سرحد و جان فشانی خود و پسرهایش
 در راه دولت در این ورقه ذکر کرده خدماتش بیش از
 اینهاست. امیدواریم اجر خدمات او باشتباه کاری
 مغرضین ضایع نماند که دیگران هم بایشان تأسی نمایند.
 در خدمتگزاری شهدالله آنچه جناب صمصام الممالک از
 خدمات خود در سرحد نوشته است هزاریک را نوشته
 است نه سفر بعثت مشرف شده ام سفرهای پیش که
 صمصام الممالک در قصر نبود با سوار و قافله زیاد و
 استعداد زیاد باید زوار و مترددین عبور میکردند و خطر
 داشتند که جان و مال هدر بود. ولی شش سال قبل که
 سفر آخر بود بعثت مشرف شدم، آن سرحد و طُرق و
 شوارع را طوری آباد و امن دیدم که مافوقش متصور
 نبود. با آن خدمات انصاف نیست صمصام الممالک را خلع
 کنند دیگری را بجای او باشتباه برقرار کنند.
 [مهرها از بالا بپایین:] محمد صادق، محمد علی،
 اقبال السلطنه، اقبال السلطان.

اینچہ جناب مصداق الاملاک کس جنس فرماتے تھے و ذیل میں لکھ کر درج کیا ہے جو انہوں نے فرمایا ہے
 اجماعاً فرماتے اور ہمیں یہ کار فرمایا ہے جنہاں کہ ذکر الاملاک کے ساتھ نامی شہر در فرمایا ہے



شہد الہی کہ جناب مصداق الاملاک از خضرات شیخ در حد
 نوشتہ است ہزارید کہ نوشتہ است نہ مفر بہت
 مشرف مشرفہ لم سفر کہ مصداق الاملاک در قضا
 با سولہ و قافہ زبانی و کہتہ کہ زبانی با سولہ و قافہ
 محبوب و سیکر دند و خطر در شتند کہ جان و مال ہر دو
 مشرف ساق قبل کہ سفر از خوب بہت بہت مشرف شہد
 سرحد و طرف و شہد از طرف و شہد از طرف کہ ہر دو
 متصویر ہنوی بالک خضرات از ہا فہمیت مصداق
 خلع کنند دیکر را با را و با شہد بہر تو کہتند



نامه، فرمانفرما به صمصام الممالک

پس از ابوالفتح میرزا سالارالدوله که در سال ۱۳۳۰ ه.ق. در کرماشان حکومت میکرد و سپس با حکومت مرکزی در افتاد و کردستان و لرستان را در زیر قدرت داشت و مدعی سلطنت بود و دولت هم در دفع او می کوشید، در سال ۱۳۳۱ ه.ق. عبدالحسین میرزا پسر فیروز میرزا فرمانفرما برای دویمین بار حاکم کرماشان شد. وی قبلاً هم در سال ۱۳۲۱ ه.ق. پس از احمد خان علاءالدوله و قبل از زین العابدین خان امیرافخم حاکم کرماشان بود. سالارالدوله بکمک پدر زنش نظر علیخان پیشکوهی و با مساعدت والی پشتکوه سردار اشرف و با توزیع القاب و املاک غارت شده، دیگران در میان یاران و عمله و آگره خود داعیه، سلطنت ایران را داشت. قبل از رسیدن بتهران چنانکه در اوراق پیش اشاره شد با دادن تلفات سنگین (از جمله کشته شدن داودخان کلهر رئیس عشیره کلهر و پسرش علی اکبر خان کلهر) از نیروهای دولتی و ملی شکست خورد و بکرماشان عقب نشینی کرد. در آنجا هم نتوانست در برابر مجاهدین سردار یار محمد خان قهرمان مشروطه خواه دلاور کرماشان تاب بیاورد. با آنکه در سر پل قره سو تفنگچیان سالارالدوله، حسین خان کلاه مال معروف به امیر برق دوست و برادر خوانده او را در حین یک اقدام

قهرمانانه در هنگام شب در لحظه‌ی بی که در سرمای سخت زمستان یخهای آب قره سو را شکسته و با چند تن میخواست از آب گذشته وزنجیرهای ستبر روی پل را که مانع حرکت مجاهدین و توپها و اسبهای آنها میشد باز کند یا از هم در گسلد، با تیری که از کمینگاه باو پرتاب کردند کشتند، معذک سردار یار محمد خان با همان گروه اندک مجاهد خود وارد کرماشان شد و سالارالدوله ناگزیر گردید که به ماهیدشت بگریزد. چون عبدالحسین میرزا فرمانفرما که بنا بود بکمک سردار یارمحمد خان برسد نرسید سالارالدوله ایلات لر پشتکوه و اکراد سنندج را مجهز کرده با چندین هزار نفر تفنگچی دوباره بر شهر کرماشان غلبه کرد و یارمحمد خان بتهران رفت. فرمانفرما پس از سه ماه درنگ و دست بدست کردن بالاخره با قوای منظم دولتی بهمدان رسید ولی در آنجا از سالارالدوله شکست خورد. بار دیگر دولت یفرم خان ارمنی و سردار یارمحمد خان و دکتر سهراب خان را بکمک فرمانفرما فرستادند. در این جنگ با اینکه یفرم خان و دکتر سهراب کشته شدند بالاخره فرمانفرما توانست بمعیت یار محمد خان وارد شهرکرماشان شود. سالارالدوله نتوانست مقاومتی کند و به سنندج رفت و هنوز کردستان و لرستان را در دست داشت. در این هنگام سیاست اعضاء حزب دموکرات که از مخالفین دولت و ناصرالملک بودند اقتضا میکرد که یار محمد خان از فرمانفرما جدا شود و موقتاً با سالارالدوله بکنار آید یا اقلأً کاری باو نداشته باشد. بهمین جهت مجاهدین و همراهان وی در هنگام حمله به سنندج از فرمانفرما جدا شدند و یکسر بکرماشان آمدند و شهر را بدون جنگ و خونریزی در تصرف خود گرفتند و زندانیان فرمانفرما را آزاد و ستمدیدگان را یاری کردند و دستور دادند که جان و مال مخالفین هم در امان بماند.

در آن سالها دولت مرکزی خود فرمانبر دول روس و انگلیس بود و ناصرالملک نایب السلطنه با آنکه خود را به مشروطه خواهان اعتدالی می بست تنها ازخارجیان فرمان می گرفت و در درون حزب مشروطه خواه رقیب آنها یعنی حزب دموکرات هم

عناصر و مأموران سید حسن تقی زاده و افرادی بودند که ظاهراً با آزادیخواهان موافق و در حقیقت آنها را می پائیدند و ناظر اعمال آنها بودند و نقشه های دیگری را اجرا میکردند ولی غالب افراد حزب دموکرات از این امور ناآگاه بودند. کرماشان و سرداریار محمد خان و مجاهدین او تنها نقطه امید آزادیخواهان در تهران و در تمام ایران بودند و سنجاییها هم در مقابل نیروهای خارجی ایستادگی کرده و بدفع آنها می پرداختند و حدود و ثغور غرب را محافظت میکردند. سالارالدوله برای مصلحت خود را بحزب دموکرات نزدیک میکرد یا طرح بازیگران پشت پرده چنین خواسته بود. وی در سنندج بمقابله با فرمانفرما نپرداخت بلکه از بیراهه با قشون خود عازم کرماشان شد. دولت مرکزی و مخالفان حزب دموکرات فرمانفرما را تقویت کرده و او را مأمور کردند که سالارالدوله و یارمحمدخان را که جای ستار خان را گرفته بود از کرماشان براند. دولت قول داد که حقوق عقب افتاده، مجاهدین بختیاری و گیلانی را که موجب سروصداهایی شده بود بپردازد و موافقت کرد که مجلس را باز کند و از انتخاب نمایندگان جلوگیری نکند، بهمین مناسبت مجاهدین همراه فرمانفرما موافقت کردند که با او همکاری کنند. وی از بیراهه بکرماشان آمد در حالیکه، سردار یار محمد خان برای تعقیب او به سنندج رفته بود. در نتیجه دوباره شهر بدست فرمانفرما افتاد و یارمحمدخان باردیگر از سنندج برگشته خود را بیشت دروازه، کرماشان رسانید و بالاخره با کمک مردم درون شهر وارد شهر شده و همه جا را تصرف کرد. نیروهای خارجی بهیچوجه مایل نبودند مردانی چون سرداران سنجایی یا سردار یارمحمد خان قد علم کنند و سنت وطنخواهی و دفاع از ناموس مردم در ایران ریشه بگیرد و بسیاری از رجال سیاست باز آن زمان یار محمد خان و ستارخان و باقرخان را بچشم «گلا دیاتور» های صحنه، سیاسی خود می نگریدند. یار محمد خان و سران سنجایی از هیچ دولت خارجی دستور نمی گرفتند و همین مطلب برای خارجیان و عمال آنها یعنی رجال خودفروخته و از نیمه راه برگشته عقده یی شده بود. فرمانفرما طرح

ترور یارمحمدخان را بکمک مشاوران داخلی و خارجی خود ریخته بود، و آرام در مقر حکومت خود در باغ بیدستان کرماشان که در پشت بازارهای جنب مسجد عمادالدوله واقع بود نشسته بود. یار محمد خان دستور داده بود که یکی از حجرات بازار را سوراخ کرده و از آنجا وارد ضلع جنوبی بیدستان شوند و برای جلوگیری از جنگ و خونریزی فرمانفرما را محترمانه و با حفظ شؤنوش بنزد او بیاورند. در همان لحظات که برتق و فتق امور در بازار می پرداخت از یکی از روزنه های بالای طاق و سقف بازار (کمی بالاتر از سقف سر قابی بسوی بازار زرگرها) تیری از سوی یکی از نفرات فرمانفرما بسوی یارمحمدخان شلیک شد. تیر بدهان او فرورفت و زبانش را قطع کرده و از قفایش بدر آمد. می گویند در همان لحظه پنجه دست را بزیر گلوی خود مانند کاردی کشید و لابد مقصودش این بوده است که سر او را ببرند تا شناخته نشود و یارانش مجاهدات او را تعقیب کنند. یارمحمدخان در جای کشته شد و یاران او پخش و گرفتار شدند و سالارالدوله هم که در بیرون شهر مترصد اوضاع بود مصلحت خود را در فرار دید. دوستان یار محمد خان اغلب شکنجه و کشته و بدار آویخته شدند و شهر چندین روز غارت شد و هر که با هر که مخالفتی داشت چند نفری با خود همراه کرده بخانه، او میریخت و او را و زن و بچه، او را میکشت و اموالش را چپاول میکرد و فرمانفرما هم تا مدتی دخالتی برای آرامش شهر از خود نشان نمی داد. او بکشندگان مجاهدان یارمحمدخان القاب...الملک، ..الممالک، ..الدوله، ..السّلطنة و جز آن میداد و املاک و اموال کسانی را گرفته بکسان دیگر می بخشید و یا بخود اختصاص میداد. (۱)

از اشخاص مورد ثقة (از جمله عموی مادرم، مرحوم یحیی خان مگری پور که از

۱. ر. ک. به یادداشتهای نویسنده، این سطور در آخر دیوان اشعارم (ص ۲۹۲-۲۹۱) و نیز به

کتاب بسیار جالب «گوشه ای از تاریخ مشروطیت ایران یا سرگذشت شجاعان» نوشته عبدالحسین

مؤمنی. تهران، ۱۳۴۹ش.

ورزشکاران بود و در جوانی در زورخانه، سنگتراشها با یارمحمدخان آشنا شده بود و پس از مهاجرت اولم بارویا در سی و هشت سال قبل بسرای ابدی شتافت) شنیدم که «فرمانفرما نشانهای سرسپردگی و تابعیت سرّی خود را بدولتهای روسیه و انگلستان برای مرعوب کردن بعضی از رجال و رؤساء ایلات غالباً در خفا بپاره ای از اشخاص نشان میداد و در نزد عامّه هم وجهه، مردمی نداشت». (۱) معذک چه در هنگام حکومت کرماشان و چه در قلیل زمانی که از طرف احمد شاه مأمور تشکیل دولت گردید ولی «یخ او نگرفت»، خود را نیازمند برجال و جیه المله و خوشنام میدید. بهمین جهت می کوشید که عدّه بی و از آن جمله صمصام الممالک سنجایی و پسران او که بوطنخواهی شهرت داشتند او را تأیید کنند و یا اقلآ در باره اش سکوت کنند. بهمین مناسبت نامه، دوستی طلبانه، زیر را در نخستین لحظات آمیدش به رئیس الوزراء شدن به صمصام الممالک ارسال داشت. ولی کار بدانجا هم نکشید و دولت مستعجلش دوام نیافت و بزودی سپهدار شاغل این مقام گردید. سنجاییها تا آنجا که لازم بود از اطاعت دولت مرکزی خارج نمیشدند و هم آنها بیشتر معطوف بدفاع از حدود و ثغور بود و چون داعیه، صدارت و جز آنرا نداشتند، حکومتهای قبل و بعد از مشروطیت از کنار آنها ردّ می شدند و زیاد مزاحم آنها نمیشدند. ولی در هنگامی که آزادیخواهان بمساعدت آنها نیازمند شدند و بجوهره، وطنخواهی آنها پی بردند دریافتند که کشور ایران هنوز چه گوهرهای گرانبها و درخشان را در سینه، خود جای دارد و اعمال آنها سرمشق سایر ایلات گردید. دکتر سنجایی بازپسین مرد نامی این خانواده که بحق آخرین سردار ملی ایرانست کم شخصی نبود که همه، دولتهایی که از سال ۱۳۲۰ شمسی در ایران حکومت کردند (باستثنای دولت دکتر مصدق) او را همیشه می آزرندند و در باطن بخون او تشنه بودند و چندین سال قبل از انقلاب را در

۱- این مطلب را هم در همان سالها از مرحوم قاسم خان سردار ناصر در تهران و از مرحوم اسدالله خان سالار مکرم در موقعیکه مهمان او در نیلاوره بودم شنیدم.

زندان گذراند و پس از آنهم در روزهایی که وزیر امور خارجه بود و باو نیاز فراوان بود شد آنچه که شد. وی منشاء امور مهمی برای حفظ استقلال ایران و تعادل در غرب ایران بوده است و هنوز هم اندیشه های سیاسی او همه جا ریشه دارد... چه کسانی جای چه کسانی را گرفتند! کو آن نیکو خصالان و آنهمه بزرگواریها کجا رفت؟

۱۸ صفر ۱۳۳۴

جناب اجلّ صمصام الممالک دام مجده

چون پست مقرر در جناح حرکت است، محبت قلبیه را تجدید می نمایم. از حال اینجانب بخواهید بحمدالله نعمت صحت شامل است. بندگان اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه اسلام پناه ارواحفاده بر حسب اراده علیه و صرافت طبع ملوکانه ریاست وزراء را باینجانب تفویض فرمودند. اگر چه بوسیله تلکرافات رسمی وزراء بجزو معرفی میشوند ولی گفتم صورت کتبی هم لفاً برای شما بفرستند. امیدوارم که در خدمت باین آب و خاک از هیچگونه فداکاری دریغ نشود. عجاله این مختصر را نکاشتم که بدانید هیچوقت و در هیچ مقام عوالم صمیمیت شما را فراموش نخواهم کرد. و بطوریکه از مراتب درستکاری و خدمتگزاری شما باین دولت جاوید آیت انتظار میرود در انتظام امور و همراهی با پیشرفت مقاصد حکومت جلیله نهایت جدیت را بعمل خواهید آورد. فرمانفرما.

۱۳۳۴
صفر ۱۸

جناب ابراهیم صاحب الممالک دردم

چون پست سقر در جناح و کت است محبت قید را کبر
می نیام از حال انجان بخوابید خبر به نعمت صحت شادمان
بندگان علیحضرت قدر قدرت شایسته بسدم پناه درود نشانه
بر حسب اراده عید و صرفت طبع ملکانه ربانیت و زراعت
با نیان تقاض و منفذ اگر چه برسید ملکانات رسمی
در زراعت بخوبی مغز میخور و کت صحت کت هم کت
بفرستند امید دردم که در خدمت با نیان اب و خاک در میگذرد
فراکاری درین نشو عجا که این مختصر در کت هم کت
و در هیچ مقام عدم صمیمیت شاد و آموزش بخوابم کرد
در بطوریکه در زراعت در کتاری و خدمتگداری شادمانیت
جا و برایت شادمانیت در شادمانیت امور و بهرام شادمانیت
مقاصد حکمت علیله نهایت قدرت بهر خدمتگداری

ورقه استشهداد فرج الله خان

سرتیپ ایل سنجابی

با اینکه این ورقه فاقد تاریخ تحریر است، معذک تعیین زمان کتابت آن دشوار نیست. حاج حسن آقا وکیل الدوله، کرمانشاهی طبق سفارش یا حواله بی که از طرف مسؤولان باو شده است قبل از مرگش نوشته ای بخط و مهر خود به مقرب الخاقان فرج الله خان سرتیپ سنجابی سپرده که در هنگام لزوم آنرا وصول کند.

وکیل الدوله که بوده است؟

حاج حسن آقا ملقب به «وکیل الدوله» و «معمدالسلطان» و «خان بهادر» نمایندگی تجارته انگلیس را در کرمانشاه داشته است. لرد گرزن انگلیسی در باره او می نویسد: «نماینده» ما در شهر کرمانشاه حاج محمد حسن وکیل الدوله بود. این شخص را سررالینسون از بغداد بایران آورد و بنماینده انگلیس در کرمانشاه برگزید. حاجی بواسطه، کاردانی و مهارت در امور بازرگانی بزودی ثروت پیدا کرد بقسمی که صد قریه برای خود خرید و شش کاروانسرا ساخت و باغ و عمارت دلگشا متعلق به محمد علی میرزا دولتشاه را خریداری نمود (ایران و مسأله، ایران، ترجمه، علی جواهر کلام).

آقای کیوان سمیعی در باره وی در کتاب «زندگانی سردار کابل» (تهران، کتابفروشی زوآر، ۱۳۶۲ ه.ش. ص ۲۰۴-۱۹۸) چنین می نویسد: «... در آن زمان چنین مشاغلی خیانت شمرده نمیشد و وکیل الدوله ها بدنام نبودند. بیشتر افراد مذکور فقط نماینده، بازرگانی و اقتصادی کشورها بودند ولی البته در میانه آنها کسانی هم یافت میشدند که ترك تبعیت ایران میکردند و حتی گاه بجاسوسی می پرداختند.»

مرحوم اسماعیل راثین در کتاب «حقوق بگیران انگلیس در ایران» (تهران چاپ ششم، صفحات ۳۲۹-۳۲۲) می نویسد: «از روزیکه دولت انگلیس و اداره کنندگان حکومت هندوستان متوجه اهمیت ایران و خلیج فارس برای حفظ مرزهای هند شدند، سعی کردند بین النهرین و مغرب ایران را زیر نفوذ خود داشته باشند. بهمین جهت فارس، کرمانشاهان و بنادر ایران در خلیج فارس از جمله مناطقی بود که می بایستی همه اطلاعات و اخبار نقاط مختلف این استانها به لندن، تهران و دهلی برسد. همانطور که انگلیسها در فارس از خانواده نواب باعنوان «وکیل الدوله» استفاده می کردند، در کرمانشاه نیز بوجود چنین خانواده ای احتیاج داشتند. ولی سیاستمداران انگلیسی خوب می دانستند که خانواده های اصیل و قدیمی ایران حاضر بجاسوسی و یا پذیرفتن نمایندگی سیاسی برای آنها نمی شوند، بهمین جهت درصدد برآمدند یک خانواده عرب را از بین النهرین بایران کوچ دهند و از وجود این خانواده برای اعمال نظرات و اجرای مقاصد گوناگون خود استفاده کنند. برای انجام این منظور سر رالینسن انگلیسی هنگامی که از بغداد بایران می آمد یک خانواده عرب را با خود بکرمانشاه آورد و در آنجا اسکان داد. در رأس این خانواده عرب شخصی بنام حاج آقا خلیل از دلّالی و معاملات نزولی روزگار میگذرانید. همیشه در خانه او بروی شیعه، سنی، مسیحی و یهودی باز بود و از هیچگونه انعام و الطافی نسبت برهگذران یا مردم شهری و ایلی کرمانشاه دریغ نمیکرد. در دوران پیری و کهولت حاج آقا خلیل، پسرش حاج آقا حسن یا حاج محمد حسن بتدریج جانشین پدر شد و با گرفتن لقب و مقام وکیل الدوله انگلیس اخبار و اطلاعات مورد نیاز انگلیسها را به بغداد و تهران میفرستاد. لرد کرزن در کتاب ایران و مسئله ایران (جلد ۲، ترجمه علی جواهر کلام) در باره او چنین می نویسد: تمام مسافران انگلیسی از حاج محمد حسن وکیل الدوله به نیکی یاد کرده اند. حاج محمد حسن را مستر رالینسون از بغداد بایران بُرد و بنماینده گی دولت انگلیس در کرمانشاه برگماشت. حاجی از آن

تاریخ تاکنون خدمات برجسته ای انجام داده و دارای نشان سی. ام. جی. است. نشان سن میشل در سال ۱۸۱۸ بیادبود الحاق جزیره، مالت و جزایر ایونین در انگلستان متداول شد. نشان مذکور صلیبی است دارای هفت شاخه... و فوق العاده از این رهگذر برخوردار می‌باشد...». اغلب از حاج محمد حسن بنیکی یاد می‌کنند. مهدی بامداد (رجال ایران، ص ۳۵۲. نقل از کتاب راین) می‌نویسد: «آقا حسن وکیل الدوله شخصی بود بسیار زرنگ، باهوش، پشتکاردار، مردم‌دار، مدبر و مردم‌شناس... او اصلاً از اعراب بوده که بایران مهاجرت کرده و در کرمانشاه ساکن و تابع ایران می‌شود و یا دیگران او را برای انجام کارهایی بایران می‌فرستند و چون با انگلیسها ارتباط داشته دولت انگلستان او را بسمت نمایندگی سیاسی خود در کرمانشاه بلکه در نواحی غرب ایران تعیین نموده... حاج اقا حسن بعلت سخاوت فوق العاده در دربار قاجاریه نیز نفوذ کرده و لقب «معمدالسلطان» گرفت. با آنکه حاج آقا حسن معمدالسلطان و وکیل الدوله انگلیس نسبت به ناصرالدین شاه و خاندان سلطنتی ایران همیشه اظهار وفاداری میکرد و با اینکه او و پدرش از خدمتگزاران صدیق و وفادار طرف اعتماد انگلیس بودند، با این حال او در وقایع رژی (تنباکو) و مبارزاتی که در پایتخت و شهرها علیه این شرکت انگلیس روی داد علیه کمپانی رژی اقدام میکرد. طبق نوشته، حسین سعادت نوری (ص ۳۲۵ حقوق بگیران...) «...باستناد مطالب مندرج در کتاب تحریم تنباکو، بازرگانان و علمای طهران تلگرافات خود را علیه کمپانی رژی انگلیسی بوسیله، حاج محمد حسن وکیل الدوله مقیم کرمانشاه می‌کردند. حاج محمد حسن وکیل الدوله نیز مطالب این تلگرافات را عیناً به حاج عبدالرحیم پسرش که در بغداد اقامت داشت مخابره می‌نمود و وی شخصاً این تلگرافات را به سامره نزد میرزای شیرازی می‌برد و جواب میگرفت». باز بر طبق نوشته لرد کرزن «وی در جشن تولد ملکه، ویکتوریا تمام شهر کرمانشاه را آذین بندی و چراغان میکرد و باعیان و معاریف شهر شام و ناهار میداد و باین طریق آبرو

و حیثیت ما را ملاحظه مینمود».

پدرم نقل میکرد که «در یکی از سالها در عید نوروز برای پدرم حسن خان مکرری پسر صفر خان سه طاقه عبای اعلا فرستاد که یکی را خود برداشته و یکی را به فرج الله بیگ (با آنکه عبا نمی پوشید و در دیوانخانه کار میکرد) و دیگری را بپدر افتخار الاصفاف (یا افتخار التجار) که بعد پسرش شریک تجارتمن در بازار بزآز خانه شد بسپارد و از این نوع بخشندگیها زیاد داشت و در عید نوروز نان شیرینی اصفهان برای اغلب سرشناسان بازار میفرستاد و هر سال هم مقداری ذغال و روغن و جز آن به مساجد میداد که میان فقراء تقسیم شود و هر که تقاضایی داشت باو کمک میکرد. کمتر کسی در کرمانشاه او را وابسته واقعی به انگلستان میدانست، ولی همه میدانستند که مشاغل وکیل الدوله و وکیل التجار و واردکننده، بعضی از کالاهای بمساعدت شهبندر عثمانی یا فونسول انگلیس از مشاغل معمولی ولی پردرآمد آن زمان بود».

حاج حسن آقا در سال ۱۳۱۰ ه.ق. و پسرش حاج عبدالرحیم در سال ۱۳۲۱ ه.ق. وفات کردند و مهر و امضاء آنها بخصوص وکیل الدوله بزرگ (حاج حسن آقا) در میان مردم معتبر بود. پسران و نوه های آنها در کرمانشاه همه جزو اعیان و اشراف شهر بودند و با نام خانوادگی پالیزی و دهبان مصدر امور مهم میشدند. مرحوم رفعت السلطنه پالیزی که در چند دوره در مجلس نماینده، کرمانشاه بود با اینجانب دوست و آشنا بود و پس از آنکه مقالات مرا در باره عشایر کرد خوانده بود روزی بدیدنم آمد و ورقه، بمن داد که در آنجا در باره اقدامش برای ساختن پلی بر روی آب «مرگ» و ساخته شدن و اتمام آن اشاره کرده بود.

در گواهی شماره ۲ این روقه، استشهاد نام حاج آقا حسن وکیل الدوله تصریح شده است، بنابراین جای تردیدی نیست که خط و مهر مذکور مربوط به وکیل الدوله بزرگ بوده است و نه مربوط به حاج عبدالرحیم که او هم پس از مرگ

پدرش وکیل الدوله نامیده میشد.

اما حواله دهنده، اصلی مبلغ سه هزاروپانصد تومان (که در یکصد و اند سال قبل مبلغ هنگفتی بوده است) و مرحوم وکیل الدوله آنرا بعهدہ، پرداخت گرفته بود در گواهی شماره، ۱۹ حسام السلطنة و در گواهی شماره ۲۶ حشمة السلطنة ذکر شده است. در نظر اول تضادى بچشم می خورد و بنظر میرسد که لابد در نوشتن یکی از این دو گواهی اشتباهی رخ داده است. سلطان مراد میرزا حسام السلطنة همان فاتح مشهور هرات در سال ۱۲۷۲ ه.ق.، نوه، فتحعلیشاه، برادر محمد شاه و عموی ناصرالدین شاه بوده است. جنگ هرات آخرین لشکرکشی موفقیت آمیز ایران بود. و حسام السلطنة که مردی آگاه و دلیر و وطنخواه بوده است پس از دلیریهای فراوان نقشه های یاغیان هرات و دولت انگلستان را خنثی کرد و فاتحانه شهر را بتصرف درآورد. متأسفانه شاه و صدراعظم وقت از تهدید انگلستان (که با چند کشتی بندر بوشهر را بمباران کرده و میخواست بسواحل جنوب ایران دست اندازی کند و در صورت عدم تخلیه، هرات بنادر فارس را اشغال کند) زود جا خالی کردند و تصور کردند که دولت انگلستان قادر بچنین اقدامی خواهد شد، بهمین جهت هرات را رها کردند. در همان ایام شورشی در هندوستان روی داده بود و مردم هند اعضاء کمپانی هند انگلستان را قتل عام کردند و منتظر کمک از ایران بودند و قدمی بیش به موفقیت نمانده بود... ولی بی خبری ایرانیان از آن وقایع باعث بدبختی مردم هند و افغان و ایران گردید. هر چه حسام السلطنة به شاه و صدراعظم اصرار کرد که هرات را نگه دارند و اجازه دهند که قشون او بعمر جدایی طلبیهای بعضی از حکام دست نشانده، انگلستان در افغانستان پایان دهد و بکمک اهالی هند بشتابد اثری نکرد و در گوش آنها فرونرفت. اگر دولت ایران پس از فتح هرات بلافاصله دوست محمد خان را در قندهار عزل میکرد و آنقدر دست بدست نمیکرد و منتظر نبود که او خودش تسلیم شود و امان نامه بطلبد که بالاخره هم انگلیسها نگذاشتند که خان قندهار

چنین تصمیمی را بگیرد، دیگر آن وقایع بعدی و حتی شکست مرو در سال بعد رُخ نمیداد.

حسام السّلطنه در سال ۱۲۸۸ ه.ق. حاکم خراسان و پس از مشاغل دیگر در سال ۱۲۹۴ ه.ق. (= ۱۲۵۶ ه.ش.) یعنی بیست و یکسال پس از واقعه، بشارت آمیز فتح هرات حاکم کرمانشاه بود. یک سال قبل از این انتصاب بدیع الملک میرزا حشمة السّلطنه نیز شاغل این مقام بود.

امکان دارد که سرتیپ فرج الله خان سنجابی که جزو قشون بُنیچه، ابوابجمعی ایلات غرب بوده است در جوانی در جنگ هرات* شرکت کرده و از این راه همه ساله مقرری میگرفته است. در هر حال سلطان مراد میرزا حسام السّلطنه با سنجابیها و رشادتهای آنها در جنگ هرات آشنایی داشته است، و سرتیپ فرج الله را می شناخته است. اما ذکر نام حشمة السّلطنه هم بدان مناسبت است که او هم چون حاکم کرماشان بوده است بعدها هم در این گونه حواله های مستمری یا تصفیه حسابهای مالی نام او ذکر میشده است.

نوشته ای که این سرتیپ سنجابی در دست داشته است و هنوز آنرا وصول نکرده بوده است بظن قریب بیقین متعلق به همان تاریخ ۱۳۱۰ ه.ق. یا چند ماه قبل از آن بوده است و ورقه استشهاد هم نمی تواند فاصله زیادی با تاریخ در گذشت وکیل الدوله داشته باشد.

چنانکه ملاحظه میشود این ورقه شامل فوائد متعدّد است و برای معرفت بیشتر بامور آن زمان خالی از اهمیت نیست.



این شهادتنامه دارای سی و هشت گواهی و پنجاه و نه مهر امضاء است. سبک و انشاء گواهیها معرفّ اسلوب متداول اسناد قابل قبول ادارات دولتی و دفاتر حکام شرع است. گواهان یا از رجال دولتی و شاهزادگان و متصدی مقامات کشوری و

* یعنی در جنگ سیم هرات در زمان ناصرالدین شاه در سال ۱۲۷۳ ه.ق. و نه در جنگ دویم هرات در سال ۱۲۵۵ ه.ق. در زمان محمد شاه. نخستین اردوکنشی ایران در خراسان بزرگ جهت دفاع از هرات و دفع شورش طاغیان افغانی در جمادی الثانیه سنه ۱۲۴۹ ه.ق.، بعلت مرگ عباس میرزا (فرزند فتحعلیشاه) که مأمور فتح هرات شده بود، متوقف ماند.

نظامی و یا از افراد روحانی و یا از کسبه و تجّار و گاهی هم از روستاییان و افراد ایلی بوده اند. از طرز نوشتن این شهادتنامه معلومست که اغلب خطوط از خود گواهانست و بندرت بخط شخصی دیگر غیر از مهر کننده است، زیرا شاکی خواسته است از مشاهیر شهری که بخط مرحوم وکیل الدوله آشنایی داشته اند شهادت بطلید. این خطوط فی نفسها یادگار سودمندی از مردم و طبقات شهری کرماشان از آن زمان است و برای بسیاری از خانواده ها می تواند مغتنم و عزیز باشد و خطوط آباء گذشته، خود را در میان این اوراق بیابند. چنانکه خود اینجانب مجموعه ای از خطها و مهرها و قباله ها و قبوض معاملات و شهادتنامه ها و اوراق ازدواج و نامه های بعضی از افراد سابق خانواده، خود را در مجموعه هایی هنوز نگاه داشته ام و احتمال دارد که برای مطالب تاریخی خانوادگی بآنها ارجاع شود.

در مطالعات مربوط به زادگاه خود کرماشان هم اگر روزی توفیق فرصتی حاصل شد کلیه خطوط و مهرها و امضاءها را که از سایر طبقات مردم این شهر و سایر مناطق در دست دارم در فصلی عرضه خواهم کرد.

بیشتر مهرها بعلت کیفیت مرکب یا گذشت زمان و کهنگی کاغذ ناخواناست، معذک امکان دارد با مقایسه با سایر اسناد، در فرصتهای مناسب دیگر خطوط مهرها و امضاءهای لایقرء نیز قراءت شود.

جز در شش مورد که قبل از نقش مهر نام گواهی دهنده بخط خودش بعنوان امضاء کتابت شده است و بخواندن خطوط مهرها یاری کرده اند، بقیه همه بدون امضاء و تنها مهرها معرف نام آنهایند.

گواهانی که نام خود را پیش از مهر نیز نوشته اند عبارتند از:

گواه شماره ۲: العبد حاجی شکر الله خان

گواه شماره ۹: العبد عبدالله (که معذک شاید نام گواهی دهنده نباشد و جمله متداولیست بمعنی «بنده خدا»، زیرا قسمتی از مهر که مشکوکاً خوانده شد

صادق بن حسین است و اصلاً کلمه عبدالله در مهر ذکر نشده است.

گواه شماره ۱۲: اسمعیل حسینی (و مهر هم گویای همین نام است).

گواه شماره ۳۰: میرزا آقای معلم.

گواه شماره ۳۲: میراحمد.

گواه شماره ۳۶: احمد.

مهرهایی که قراءت آنها دشوار نیست و پاره‌یی از آنها با دقت و ذره بین و

صرف وقت بالاخره خوانده شدند عبارتند از:

گواه شماره ۱: مهر نصرت السلطنه.

گواه شماره ۲: مهر شکرالله.

گواه شماره ۴: مهر حسین حسینی.

گواه شماره ۶: مهرهای مهدیقلی و محمد هادی.

گواه شماره ۷: مهر علی.

گواه شماره ۸: مهر معاون نظام.

گواه شماره ۹: مهر صادق بن حسین.

گواه شماره ۱۳: مهر میر محمد محمود.

گواه شماره ۱۵: مهر عبدالعلی

گواه شماره ۱۶: مهرهای ظهیرالملک و صدیق نظام.

گواه شماره ۱۷: مهرهای عبدالرحیم، عبده زین العابدین، بهرام بن علی اکبر،

...القاسم، ...علی، عبده الراجی محمد تقی.

گواه شماره ۱۹: مهر احتشام الممالک.

گواه شماره ۲۰: مهر ... اسمعیل محمد.

گواه شماره ۲۱: مهر محمد حسین.

گواه شماره ۲۲: مهر امین الدوله.

گواه شماره ۲۳: مهر الله و محمد و علی عبده حسین الحسینی

گواه شماره ۲۵: مهر محمد بن شریف (قراءت مشکوک)

- گواه شماره ۲۶: مهر نجفقلی.
 گواه شماره ۲۸: مهر علی اکبر.
 گواه شماره ۳۰: مهر میرزا آقا.
 گواه شماره ۳۱: مهر آقا ابراهیم.
 گواه شماره ۳۲: مهر احمد.
 گواه شماره ۳۳: مهر محمد علی.
 گواه شماره ۳۴: مهر عبدالعظیم.
 گواه شماره ۳۵: مهر ملک محمد امین، مهر محمد جعفر.
 گواه شماره ۳۷: مهر وقایع نگار.
 گواه شماره ۳۸: مهر رضی الحسینی.

اینک عین ورقه، استشهاد و گواهیها:

استشهاد از جنابان مستطابان آقایان عظام و شاهزادگان ذوی العز و الاحترام و خونین و تجار و غیره از مؤمنین دارالدوله میرود که نوشته ای که مرحوم وکیل الدوله در بابت سه هزار و پانصد تومان بخط و مهرشان باین بنده داده اند و نوشته ها بنظر مبارکشان رسانده ام، بنظر هر یک آنچه آمد بمقتضای فرمان الهی که فرموده ولاتکتُموا الشَّهَادَةَ وَاَتَمُّوْا تَعْلَمُوْنَ و من یکتُمها فَاِنَّهٗ اَثمٌ قَلْبِهٖ شَهَادَتٌ خُودٍ رَّحِضًا لِلّٰهِ وَ قَرْبَةٌ الرَّسُولِ (۱) در حاشیه این ورقه نوشته و به نقش مهر مزین فرمایند که عندالحاجة حجت خواهد بود والسلام

[فرج الله خان سرتیپ ایل سنجابی]

- (۱) آن دو نوشته بخط و مهر مرحوم وکیل الدوله است شکّی در این فقره نیست میرعماد هم نمی توانست آنطور بنویسد چه رسد بسایرین. مهر: نصرت السلطنة
 (۲) خط مرحوم حاجی آقا حسن وکیل الدوله در نزد کمتر کسی جای تردیدست. بر همه کسی واضح است مشتبه نمی شود. همین دو نوشته بدون حرف خط آن مرحوم است. العبد حاجی

(۱) سورة البقره، آیه ۲۸۳. در متن بغلط: فقد عاصم (بجای: فَاِنَّهٗ اَثمٌ).

شکرالله خان میرپنجه توپخانه... مهر: المتوکل علی الله... شکرالله
(۳) دو طغرا نوشته سه هزار و پانصد تومان بلاشک و شبهه خط و مهر مرحوم وکیل الدوله
است. مهر: (ناخوانا).

(۴) این دو نوشته خط [آن] مرحوم است و خط و مهر وکیل الدوله نه... است و نه قابل
اشتباه خداوند بچرم آنقدر بدهد که عمر باین جور تلف نمایند. مهر: الله و محمد و علی. من
یتوکل فهو حسبه حسین حسینی عبده.

(۵) بلاشبهه خط و امضاء از خود آن مرحوم است. مهر: (ناخوانا)
(۶) دو طغرا نوشته بخط و مهر مرحوم وکیل الدوله در دست مقرب الخاقان فرج الله
سرتیپ سنجایی ملاحظه شد در خصوص سه هزاروپانصد تومان بلاخلاف و بدون شك و ریب خط
خود مرحوم وکیل الدوله است و شبهه ندارد. مهر: مهدیقلی. مهر: محمد هادی. مهر: (ناخوانا)
(۷) این دو نوشته که در دست داشته خط مرحوم وکیل الدوله است شبهه ندارد. مهر:
علی...

(۸) دو طغرا نوشته سه هزار و پانصد تومان که از مرحوم مغفور وکیل الدوله بود مقرب
الهاقان فرج الله خان سرتیپ ضبط است رؤیت شد بدون شبهه خط خود مرحوم وکیل الدوله
میباشد. مهر: معاون نظام.

(۹) در اینکه این خط شریف از آن بنانست حرفی نیست کس را مقذور نبوده و نخواهد
بود که تشکیل خط آن مرحوم را مشکل نماید. العبد عبدالله

مهر: صادق بن حسین
(۱۰) آنجا که عیانست چه حاجت به بیان. جای اشتباه نمیروید دو طغرا نوشته سه هزار و
پانصد تومان خط خود مرحوم وکیل الدوله است.
مهر: (ناخوانا).

(۱۱) دو طغرا نوشته که ملاحظه شده شبهه ندارد خط خود مرحوم وکیل الدوله است و
گواهی شد. مهر: (ناخوانا)

(۱۲) دو طغرا نوشته بخط مرحوم وکیل الدوله میباشد و شبهه ندارد. تعجب است از
منکرین این مطلب. نعوذ بالله من شرور انفسنا... اسمعیل حسینی.

مهر: (ناخوانا) مهر: (ناخوانا) مهر: (ناخوانا) مهر: (ناخوانا)
(۱۳) دو طغرا نوشته که بخط و مهر مرحوم وکیل الدوله بدست جناب آقای فرج الله خان
است چندین خط مرحوم را ملاحظه نموده بودم و بلاشک و شبهه خط و مهر مرحوم است خلاف
ندارد. مهر: میر محمود (ناخوانا)

(۱۴) در اینکه (۱) این دو طغرا (۲) نوشته که در دست مقرب الخاقان فرج الله خان (۳)

سرتیپ میباید خطّ و مهر مرحوم وکیل دوله میباید شك نیست. مهر: (ناخوانا).
 (۱۵) بر اینکه این خطّ و مهر جناب وکیل دوله میباید حرفی نیست ولله الحکم. مهر:
 عبدالعلی.

(۱۶) دوطغرا نوشته مزبور بخطّ و مهر وکیل الدوله مرحوم است.

مهر: ظهیرالملک. مهر: صدیق نظام.

(۱۷) از اینکه دوطغرا نوشته خطّ و مهر غفرانمآب وکیل الدوله است حرفی نیست. مهر:

(ناخوانا). مهر: عبدالرحیم. مهر: عبده زین العابدین. مهر: بهرام بن علی اکبر. مهر: (ناخوانا).

مهر: فضل الله. مهر: ..القاسم. مهر: ..علی مهر: عبده الرّاجی محمد تقی

(۱۸) اشهد بالله بهیچوجه شبهه نیست دو طغرا نوشته خطّ و مهر مرحوم وکیل الدوله

است. مهر: علی اکبر. مهر: (ناخوانا)

(۱۹) هو. شهدالله نوشتجات مقرب الخاقان فرج الله خان سرتیپ سنجابی در کمال صحت

است خاصه دوطغرا نوشته خطّ و مهر مرحوم وکیل الدوله که در باب سه هزار و پانصد تومان مرحوم

مفقور حسام السلطنه طاب ثراه نوشته است هر کس بگوید خطّ آن مرحوم نیست کتمان و بی انصافی

کرده است. الحکم لله. مهر: احتشام الممالک.

(۲۰) آن دو نوشته که یکی از آن دو نوشته مبنی بر سه هزار و پانصد تومان است و دیگری

شرح مبلغ ...ن شبهه خطّ مرحوم وکیل الدوله است.

مهر: اسمعیل محمد.

(۲۱) اشهد بالله خطّ و مهر جناب مرحوم وکیل الدوله است بدون شبهه (۱) مهر: محمد

حسین

(۲۲) شهدالله نوشته خطّ و مهر مرحوم وکیل الدوله است. مهر: امین الدوله.

(۲۳) این بنده دوطغرا نوشته خطّ و مهر مرحوم وکیل الدوله را دیده ام صحیح است و شبهه

ندارد. مهر: الله محمد و علی. عبده حسنی الحسینی.

(۲۴) در اینکه این دو نوشته خطّ مرحوم وکیل الدوله و مهر آن مرحوم است حرفی نیست.

مهر: (ناخوانا). مهر: (ناخوانا). مهر: (ناخوانا).

(۲۵) امروز درینجا فردا در قیامت گواهی میدهم نوشته جات مقرب الخاقان فرج الله خان

صحیح است و خطّ مهر مرحوم وکیل الدوله است. مهر: محمد بن شریف (قرات مشکوک).

(۲۶) بنده درگاه خلاق پناه نجفقلی خان نادر شهادت دادم آن دستخط عالی (۲) را از نواب

مستطاب اشرف والاحشمة السلطنه (۲) دام اقباله گرفته بجهت مقرب الخاقان فرج الله خان سنجابی

فرستادم و شرح آن دستخط دلالت بر صحت عمل سه هزار و پانصد تومان است. مهر: نجفقلی.

۱- در متن: اشهد به اله خطّ و مهر جناب وکیل دوله است بدون شبهه.

۲- در متن: آلی.

۳- در متن: حسمة السلطنه. قابل توجه است که این نام در گواهی شماره ۱۹ حسام السلطنه ذکر شده است.

- (۲۷) بنده درگاه شهادت میدهم که این دو فقره نوشته خط و مهر مرحوم وکیل الدوله است شکئی ندارد بی حرف است.
- مهر: ناخوانا [این مهر بیکی از مهرهای شماره ۱۲ (مهر اول از بالا) شباهت زیاد دارد و بهمان اسلوب کنده شده است، ولی عین آن نیست.
- (۲۸) بنده درگاه از ابتداء از عمل مقرب الخاقان فرج آله خان سرتیپ همه جا و همه وقت بوده و اطلاع دارد. شهدالله این دو طغرا نوشته سه هزار و پانصد تومان خط و مهر مرحوم مغفور وکیل الدوله طاب ثراه است و اشتباه نیست. این بنده بوده و اطلاع دارد. مهر: (ناخوانا). مهر: علی اکبر.
- (۲۹) اشهد بالله دو طغرا نوشته که در دست مقرب الخاقان فرج الله خان است خط و مهر مرحوم وکیل الدوله است. مهر: (ناخوانا).
- (۳۰) اشهد بالله هر دو نوشته های فرج الله خان خط و مهر مرحوم وکیل الدوله است. عبد حقیر میرزا آقای معلّم. مهر: میرزا آقا.
- (۳۱) دو طغرا نوشته که بدست مقرب الخاقان فرج الله خان بوده هر دو بخط و مهر مرحوم وکیل الدوله و شبیه ندارد. مهر: آقا ابراهیم.
- (۳۲) اشهد بالله هر دو نوشته های فرج الله خان خط و مهر مرحوم وکیل الدوله است و خلاف ندارد. بنده میراحمد. مهر: احمد.
- (۳۳) نوشته، در ید شما خط و مهر مرحوم مغفور وکیل الدوله طاب ثراه است و شبیه ندارد. مهر: محمد علی.
- (۳۴) بلی دو طغرا نوشته ملاحظه شد. خط مهر وکیل الدوله طاب ثراه است. اقل الحاج. مهر: عبدالعظیم.
- (۳۵) دو طغرا نوشته در ید سرکار مقرب الخاقان فرج الله خان است در خصوص سه هزار و پانصد تومان نوشته اند هر دو نوشته خط مرحوم وکیل الدوله طاب ثراه است. اقل الحاج. مهر: ملک محمد امین. مهر: محمد جعفر. اقل الحاج مهر: (ناخوانا)
- (۳۶) دو طغرا نوشته که در خصوص سه هزار و پانصد تومان نوشته اند ملاحظه شد. خط مرحوم وکیل الدوله طاب ثراه میباشد. اقل الحاج احمد ... مهر: (ناخوانا).
- (۳۷) بنده درگاه بکرات دو طغرا نوشته را ملاحظه نموده، خط و مهر مرحوم وکیل الدوله طاب ثراه میباشد بلاخلاف. مهر: وقایع نگار.
- (۳۸) هر دو طغرا نوشته ملاحظه شد خط و مهر مرحوم وکیل الدوله میباشد. مهر: رضی الحسینی.

(۱۰۱) ...
 (۱۰۲) ...
 (۱۰۳) ...
 (۱۰۴) ...
 (۱۰۵) ...
 (۱۰۶) ...
 (۱۰۷) ...
 (۱۰۸) ...
 (۱۰۹) ...
 (۱۱۰) ...
 (۱۱۱) ...
 (۱۱۲) ...
 (۱۱۳) ...
 (۱۱۴) ...
 (۱۱۵) ...
 (۱۱۶) ...
 (۱۱۷) ...
 (۱۱۸) ...
 (۱۱۹) ...
 (۱۲۰) ...
 (۱۲۱) ...
 (۱۲۲) ...
 (۱۲۳) ...
 (۱۲۴) ...
 (۱۲۵) ...
 (۱۲۶) ...
 (۱۲۷) ...
 (۱۲۸) ...
 (۱۲۹) ...
 (۱۳۰) ...
 (۱۳۱) ...
 (۱۳۲) ...
 (۱۳۳) ...
 (۱۳۴) ...
 (۱۳۵) ...
 (۱۳۶) ...
 (۱۳۷) ...
 (۱۳۸) ...
 (۱۳۹) ...
 (۱۴۰) ...
 (۱۴۱) ...
 (۱۴۲) ...
 (۱۴۳) ...
 (۱۴۴) ...
 (۱۴۵) ...
 (۱۴۶) ...
 (۱۴۷) ...
 (۱۴۸) ...
 (۱۴۹) ...
 (۱۵۰) ...

نمونه بی از مظالم روسها در غرب ایران.

ورقه استشهاد

در سالهای قبل و بعد از جنگ بین الملل اول ایران صحنه، تاخت و تاز سربازان خارجی شده و قتل و چپاول و بی نظمی در مناطق غرب ایران محشر میکرد و بخصوص سالداتهای روس در لحظاتی که چشم مدافعین را بدور میدیدند بمردم بی پناه ستم فراوان میکردند. سرداران سنجابی پس از مقاومتها بواسطه، هجوم روسها و تبعید شدن از طرف انگلیسها ناگزیر بترك وطن شده بودند و اموال و مایحتاج زندگی عیال و اطفال خود را بدست دوستان و اشخاص امین سپرده و رفته بودند. سربازان گرسنه، روسی که اغلب با غارت و شیخون زدن بخانواده ها امرار معاش میکردند، هر جای بوی می بردند که از دشمنان آنها (یعنی سنجابیها) و سایر ایلات و خانواده های مخالف آنها پولی یا مالی بجای مانده است آنرا با زور و شلاق و شکنجه اخذ میکردند و اگر برگه بدست نمی آوردند اشخاص مورد سوءظن را بدادن غرامتها و جرایم هنگفت ناگزیر میکردند. اگر این امناء مردم پولی در دست نداشتند آنها را مجبور میکردند که از دوستان و همسایگان و هم دگانان خود وام بگیرند و در هر حال مبلغی قابل ملاحظه بآنها بپردازند. ورقه، استشهاد ضمیمه یکی از صدها نمونه، تزییفات وارده بر مردم آن روزهاست که می تواند تا حدی نمایشگر حال و روز گسبه، بازار و عامه، مردم شهری و روستائی آن زمان باشد.

این ورقه نیز از لحاظ اسلوب و طرز نوشتن گواهیها به ورقه، استشهاد فرج الله خان سرتیپ سنجابی که در صفحات قبل سواد آن نقل شد- با آنکه اهمیت آن از نوع دیگرست- شباهت دارد. گواهیها و امضاءها و مهرها برای شناسایی گروههای درون شهری و نابسامانیهای آن دوره و نیز جهت مطالعه، جامعه شناسی شهری سودهایی در بر دارند.

مقداری از اموال و اسباب سرداران سنجابی در خانه و دکان یکی از کسبه، بازار بعنوان امانت سپرده شده بوده است که در غیاب آنها نگهداری شود یا جهت نیازهای زن و بچه های آنها مورد استفاده قرار گیرد. سربازان روسی بخانه و دکان این شخص هجوم آورده و پس از شلاق زدن و زندانی کردن او بالاخره ششصد تومان از او اخذ می کنند و وی با زحمات و واسطه های بسیار توانسته است مرخص شود. نظیر این گونه موارد را در میان اوراق خانوادگی خود (۱) متعدّد یافته ام ولی چون این یکی مربوط به سنجاییها بود آنرا در اینجا نقل کردم.

این ورقه شامل یازده گواهی و ۲۸ مهر است. مهرهای خوانا ۱۶ عدد بقرار زیر است:

مهر شماره ۳: افتخار الاصناف

مهر شماره ۵: عبده علی بن محمد جواد

مهر شماره ۷: مهدی

۱- از آن جمله مهاجرت پدرم بمناسبت فشار مأموران حکام شهر و مظالم روسها به عتبات (در تاریخ ۱۲ ذی الحجة الحرام ۱۳۳۰) بود و برای آنکه اموالش را نگیرند آنها را مصالحه شرعی بپدرش کرد که در غیاب او آنها را بالکل ضبط نکنند (این مصالحه نامه هنوز نزد من موجود است). از طرف دیگر مادرپدرم که دختر حسین بیگ بود پس از او نتوانست مطالبات پدرش را (که در هرسم وهیلان اجاره داری میکرد) از فرمانفرمای طمعکار و «مال مردم خور» وصول کند. مأموران سالارالدوله هم پول فروش مزرعه، نوکان را باو ندادند.

- مُهر شماره ۸: محمد
 مُهر شماره ۹: عبدالله بن حسن
 مُهر شماره ۱۴: محمد اسمعیل
 مُهر شماره ۲۴: ابوالقاسم
 مُهر شماره ۳۱: محمد حسن
 مُهر شماره ۳۲: مهدی الحسینی
 مُهر شماره ۳۳: علی نقی
 مُهر شماره ۳۴: امان الله
 مُهر شماره ۳۵: محمود بزاز
 مُهر شماره ۳۶: زین العابدین
 مُهر شماره ۳۷: عباس الحسینی

با آنکه تاریخ تحریر در خود این ورقه ذکر نشده است معذک باید آنرا متعلق بسالهای ۱۳۳۶-۱۳۳۴ ه.ق. دانست و موضوع آن مربوط بچند سال قبل از آنست که سپاهیان روس در ایران بودند و سران سنجابی برای مدتی، به خاک عثمانی پناهنده شده بودند. این دوران پناهندگی را نباید با سالهای تبعید آنها از طرف دولت انگلستان اشتباه کرد، زیرا طبق سند دیگر ضمیمه، حکم آزادی و مراجعت سالار ظفر و سردار مقتدر به کرماشاه در ۲۱ ژانویه ۱۹۱۹ (=اول دلو ۱۲۹۷/ ۱۸ ربیع الثانی ۱۳۳۶) از طرف نمایندگی بریتانیا در تهران صادر شده است.

مؤید تاریخ تحریر این ورقه، مُهر شماره ۸ است که در قسمت پایین آن تاریخ ۱۳۳۴ حک شده است (گویا معمول بوده است که بعضی از مُهرها همه ساله با تاریخ همان سال حک شود. اگر چه اینهم دلیل قطعی نمیشود زیرا ممکن است از همان مهر برای سالهای بعد هم استفاده شده باشد، ولی در هر حال تاریخ ورقه مقدم بر سال ۱۳۳۴ نیست). مُهر شماره ۹ مُهر پدر مؤلف این کتاب عبدالله بن حسن است و عیناً

در اوراق دیگر خانوادگی در پایین اسناد و قباله ها منقوش است و در اینجا یکی از آنها را که در باره اجاره، یکی از خانه های او (مقابل مسجد جامع، جنب سبزه میدان و چسبیده بمنزل و تکیه بیگلربیگی) (۱) به مهدی کروشانی طهرانی بوده است بعنوان نمونه گراور می شود. بعلاوه مرحوم پدرم با شادروان قاسم خان سردار سنجابی دوستی و آشنایی داشته است و در زمان تسلط سالارالدوله که تزییقاتی برای او فراهم آورده بودند سردار ناصر و یکی از کلهرها (که حالا نام او را فراموش کرده ام و امکان دارد بعدها در میان اوراق و اسناد خانوادگی نام او را بیابم) که با مرحوم شهسوار بیگ (از خویشان پدرم) دوست بود واسطه شدند و سالارالدوله دست برداشت و باطرافیانش دستور داد که رفع مزاحمت کنند. شرح مختصر قضیه این بوده است که چند در از دگاکین او را در تیمچه و بزآزخانه گرفته و بهای فروش مزرعه، مادرش را در دیه نوکان ضبط کرده و باو نمیداده اند، در صورتیکه مرحومه حاجیه بی بی فاطمه سلطان خانم (بنت مرحوم حاج حسین بیگ) (۲) مادر پدرم که معروف به «میرزا باجی مکتبدار» بود، معلمه، قرآن عده بی از دختران خانواده، او و زنه‌های جوان لر ساکن کرمانشاه بوده است که اغلب آنها از خویشان حَسَبی سالارالدوله هم

۱- حجره بزازی او واقع در بزآزخانه نو فیما بین دگان استاد اسمعیل خیاط و دگان استاد اسدالله بوده است. ر.ک به: دیوان شعر نویسنده (مقدمه، صفحات ۱۰ و ۲۷) چاپ پاریس-لوون ۱۳۷۰ ه.ش/۱۹۹۲م.

۲- فرج الله بیگ مگری (پدر مادرم و محمد کاظم و محمد هاشم) از مادری بنام ام النساء متولد شده بود که او یکی از خواهران حسین بیگ (که پس از زیارت مکه باو حاج حسین آقا می گفته اند) بوده است و حسین بیگ پدر حاجیه بی بی فاطمه سلطان خانم مادر پدرم بوده است. با آنکه مادرم دختر عمه زاده، مادر پدرم بود (و نه عمه زاده پدرم)، مسامحتاً (که در این گونه موارد همه عمه زاده ها و عموزاده های پدری و مادری را عمه زاده و عموزاده میگویند) پدرم و برادر و خواهر ناتنیم بمادرم «دختر عمه» (=عمه زاده) میگفتند. در اصطلاح کردی فرزند عمه زاده، مادر را علی السواء «میمی زا و زا» می گویند. مادرم میمی زا وزای مادر پدرم بود. شغل مرحوم حاج حسین بیگ ملکداری و اجاره داری و تجارت بود.

بوده اند. با آنکه دگاکین را پس دادند معذک هیچگاه پول فروش مزرعه، نوکان وصول نکردید.

در هر حال تاریخ تحریر این ورقه بین سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۶ هجری قمری است. بطور خلاصه باید گفت در سالهای آخر سلطنت قاجاریه بخصوص پس از قتل ناصرالدین شاه تا چندین سال بعد از مشروطیت در ولایات و بخصوص در غرب ایران مردم امنیت جانی و مالی نداشتند و آنچه را که بدست سپاهیان عثمانی و سالداتهای روسی نیاقتاد بدست عمال و داروغگان سالارالدوله و فرمانفرما و امثال آنها می افتاد و پس از تشکیل وزارت عدلیه هم در ایران کارها بهتر نشد و دعاوی و مرافعات پایان ناپذیر بهمان نقطه رسید که در زمان کارگزاران دیوان خانه و دستگاه حکومتی مستبد رسیده بود و تنها حلال مشکلات دادن رشوه و پیشکش بأموران دولتی بود.

متن استشهاد نامه:

استشهاد و استعلام می رود از آقایان محترم و اشخاصی که اطلاع دارند در زمانی که روسها در این ولایت بوده اند و بواسطه اینکه اموال و اسباب آقایان سردارهای سنجابی در خانه و دگان حقیر بوده یکمرتبه بدون خبر سالدات در خانه و دگان حقیر ریخته چاکر را دستگیر نموده برده حبس نمودند و دفاتر و نوشته جات را از دکان برده و سالدات در دگان گذارده و چند شب و روز سالدات قراول در خانه گذارده و مبالغی از اثاث البیت چاکر تلف شده و مخارج نموده و بعلاوه معادل ششصد تومان نقد از حقیر گرفته و بزحمات و واسطه های بسیار تا اینکه چاکر را مرخص نموده. مستدعی چنانم آقایانی که اطلاع دارند اطلاعات خود را در هامش ورقه مرقوم و مزین فرمایند که عندالله و عندالرسول خالی از اجر نخواهد بود.

آنچه را اینجانبان اطلاع داریم بواسطه بودن اسباب های سردار های سنجابی در منزل سرکار حضرات روسها یکمرتبه بخانه شما ریختند که در واقع نزدیک بود که زندهای توی خانه از واهمه تلف (در متن تلف) شوند و چند روز دگان شما را

بسته قراول بخانه و دگان شما گذارده و شما را حبس نمودند. عاقبت بزحمات بسیار و برای اینکه اسبابهای حضرات را بدست آنها ندهید وجه مذکور متن را قرض نموده دادید که قراول را در خانه و دکان شما برداشته و شما را مرخص نمودند و بعلاوه ضررهای دیگر هم نمودید.

از قرار فوق صحیح است از قرار فوق صحیح است

(۱) مهر: ... (۲) مهر: ... (۳) مهر: افتخارالاصناف (۴) مهر: ... (۵) مهر: عبده علی بن محمد جواد (۶) مهر: مهدی (۷) مهر: ... (۸) مهر: محمد (در قسمت بالای مهر: MOHAMED و در قسمت پائین مهر: ۱۳۳۴) (۹) مهر: عبدالله بن حسن (۱۰) از اینکه سالدات روسی بخانه..... خسارت وارد آوردند و چند روز..... شبیه نیست. مهر: ... (۱۱) مهر: ... از قرار فوق صحیح است. (۱۲) مهر: ... (۱۳) مهر: ... (۱۴) مهر: محمد اسمعیل (۱۵) مهر: ... (۱۶) مهر: ... (۱۷) مهر: ... (۱۸) مهر: ... (۱۹) مهر: عباس (۲۰) مهر: میرزا آقا (قسمت پایین مهر: MIRZA AKA مهر: ... آنچه این جانبان اطلاع داریم شما ضرر زیادی کردید از بابت جرم... ما هم در.... سلامتی و استخلاص شما بودیم شبیه نمی نیست... (۲۲) مهر: ... (۲۳) مهر: ... از قرار متن صحیح است در همان روز برای این جرم دویست و پنجاه تومان یکنفر غروب.... از قرار.... اقل سید حسین رزآز (۲۴) مهر: ابوالقاسم (۲۵) مهر: غلامحسین م. مهر: (۲۶) مهر: ... (۲۷) مهر: محمد رضاخان (۲۸) مهر: ... (۲۹) مهر: ... (۳۰) مهر: ... از قرار متن صحیح است (۳۱) مهر: محمد حسن از قرار متن صحیح است. (۳۲) مهر: مهدی الحسینی. از قرار متن صحیح است (۳۳) مهر: علی نقی (۳۴) مهر: امان الله (۳۵) مهر: اقل محمود بزآز (مهر و امضاء) از قرار متن صحیح است و همان روز هم برای این جرم سیصد و چهل تومان از حقیر قرض کرده (۳۶) مهر: زین العابدین (در قسمت پایین مهر: ZINO-LABDIN) (۳۷) مهر: عباس الحسینی (قسمت بالای مهر: ABAS ALHOSYNI) (۳۸) مهر: ... از قرار فوق صحیح است اقل میر محمود بزآز (مهر ناخوانا است).

حکم آزادی سالار ظفر و سردار مقتدر سنجابی از زندان و

تبعید انگلیسیها

سالار ظفر و سالار مقتدر سنجابی مجازند که به کرمانشاه مراجعت کنند. وزیر اعلی حضرت از مقامات نظامی بریتانیایی تقاضا دارد که به آنها رخصت دهند که آزادانه مسافرت کنند.

نماینده بریتانیایی

تهران ۲۱ ژانویه ۱۹۱۹

SALAR-I-ZAFAR and SALAR-I-MOGTADER, SINJABIS,

have been authorised to return to Kermanshah. His Majesty's Minister requests that the British Military Authorities will permit them to proceed on their journey.

P. 2 - Cox

British Legation,

Tehran.

January 21st, 1919.

ابوالقاسم لاهوتی و حسین خان سالار ظفر سنجابی

در سال ۱۳۵۱ ه.ش (= ۱۹۷۳ م.) که با عده‌ی بی از شرقشناسان و استادان همکار دانشگاه سوربن پاریس جهت شرکت در کنگره، بیرونی و امیر خسرو دهلوی به آسیای مرکزی دعوت شده بودم، توانستم اطلاعات مفیدی در باره مسلمانان شوروی و ایرانیان ساکن جمهوریهای آسیای مرکزی و قفقاز تهیه کنم. قبلاً هم در سال ۱۳۳۸ ه.ش (= ۱۹۶۰ م.) در این باره بخصوص در باره کردان قفقاز ساکن لاپچین قره باغ و سایر مناطق آذربایجان و ارمنستان و گرجستان تحقیقاتی بزبان فرانسه در مجله اتنوگرافی پاریس انتشار داده بودم. در میان ایرانیانی که هر یک بجتهای بکشورهای تحت سلطه، روسیه (شوروی) مهاجرت کرده بودند بنام دو تن از همشهریان کرمانشاهی (یا کرماشانی) برخوردم که اکنون برای مزید آگاهیهای تاریخی چون در جایی ثبت و نقل نشده است در اینجا ذکر می شود:

۱. لاهوتی کرمانشاهی

ابوالقاسم لاهوتی کرمانشاهی شاعر و نویسنده و سیاستمدار فرزند میرزا احمد الهامی است. مرحوم الهامی ناظم کتاب باغ فردوس در مرثیاتی حضرت ابی عبدالله الحسین بسبک شاهنامه فردوسی است. پسر دیگر مرحوم الهامی، دکتر الهامی معروف به اقبال الحکماء است. لاهوتی پس از مهاجرت به روسیه، به تاجیکستان رفت و مؤسس جنبشی ادبی در زمینه شعر و ادب فارسی در آنجا شد. بهمان میزان که صدرالدین عینی در نثر و رمان نویسی اشتهار یافت، ابوالقاسم لاهوتی در شعر و غنی

کردن زبان دری تاجیکی با لغات و اصطلاحات فارسی شهرت پیدا کرد و موجب انقلاب ادبی و آفرینندگی های جدید در شعر گردید. با آنکه اضطراراً و یا برای امرار معاش از اعضاء حزب کمونیست روسیه شد، معذک تا آخر عمر دارای احساسات ناسیونالیستی ایرانی بود و لحن کردی کرمانشاهی را بطور کامل تا واپسین روز حیات نگاه داشت و غالباً در خطاب برفقای خود «دوستکم» و «یارگم» میگفت و بسیار بایران علاقمند بود. در تاجیکستان لاهوتی با دختری یهودی روسی ازدواج کرد. این خانم شرقشناس که فارغ التحصیل رشته ادبیات فارسی بود و بزبان فارسی بسیار خوب صحبت میکرد به ایران فوق العاده اظهار دل بستگی میکرد. لاهوتی با کمک این خانم تحصیل کرده که زبان روسی زبان مادری او بود بترجمه، شاهنامه، فردوسی اقدام کرد. فعلاً (یعنی در سال ۱۳۵۱ ه.ش=۱۹۷۳ م.) این بانو ۵۹ سال سن دارد و دو دختر دارد که هر دو تحصیل کرده و عاشق ایرانند. دختر بزرگش زن شاهرخ عظیمی پسر سرهنگ عظیمی شد که او نیز در شوروی تحصیل کرده و مهندس ماشین سازی است و اکنون در منزل سابق لاهوتی در مسکو اقامت دارد. برادر شاهرخ هم در شوروی درس خوانده و پس از تحصیلات مهندسی بایران رفت و جزو کمیسیون بهره برداری از رود ارس شد. بنا بود ایران و شوروی مشترکاً باحداث سدی در حوالی این رودخانه بپردازند. وی جزو متخصصین ایرانی برای همین کار بشوروی رفت و سپس برگشت. سرهنگ عظیمی افسر پیاده در ارتش ایران در ستاد خراسان بود و مدتی قلیل هم در سال ۱۹۴۵ (در اواخر جنگ بین الملل دویم) متصدی لشکر خراسان شد و بعد بتهران آمد و داوطلب شرکت در ارتش پیشه وری شد و حزب توده او را بآذربایجان اعزام کرد. وی در ژانویه سال ۱۹۴۷ م. پس از ورود قشون ایران به آذربایجان بدار آویخته شد و از جمله کسانی بود که در پای دار سرود ملی فرقه را خواند و بعد روی دار رفت. لاهوتی بوزارت فرهنگ تاجیکستان نیز رسید و در مسکو جزو انجمن نویسندگان گردید. آثار متعددی به فارسی و روسی (و چند ترجمه از مقالات او بزبان فرانسه) باقی مانده است که در نوشته های دیگرم بآنها اشاره کرده ام.

۲. حسین خان سالار ظفر سنجابی

همشهری دیگر کرمانشاهی که بشوروی مهاجرت کرده بود سالار ظفر سنجابی پسر شیر محمد خان صمصام الممالک و عمّ آقای دکتر کریم سنجابی است. وی بمناسبت فشارهای سیاسی و احساس عدم تأمین جانی در سال ۱۳۰۹ ه.ش. بشوروی پناهنده شد و مدّتی در آنجا بود. سپس بمعیت فرّخی یزدی شاعر آزادیخواه بآلمان مسافرت کرد و مجدداً بشوروی برگشت و همانجا فوت کرد و شاید هم در «تصفیه های استالینی» به سیبری تبعید و نابود گردید. ممکنست از سیروس آخوندزاده (از اهالی آذربایجان) که فعلاً (۱۳۵۱ ه.ش.=۱۹۷۳ م.) ۸۹ سال سن دارد و عضو آکادمی تاجیکستان در دوشنبه است در باره او اطلاعات دقیق تری بدست آید و قطعاً در آرشیو کمیترین راجع باو مطالب فراوان پیدا خواهد شد. سالار ظفر هیچگاه عضو حزب کمونیست نشد و ناسیونالیست ماند و فقط پناهنده سیاسی شد.

این بود اطلاعات مختصر و تازه بی که در باره د این دو مرد نامی کرمانشاهی توانستم در سال ۱۳۵۱ ه.ش. بدست آورم که باز هم برای جبران کمبودهای تاریخی در این باره غنیمت است. در باره لاهوتی خان مطالب زیاد در جاهای دیگر نوشته شده است که در اینجا نیازی بتکرار آنها نیست. متأسفانه در آنروزها بمناسبت قلت وقت و کمی طول مدّت مأموریت دانشگاهی نتوانستم آخوندزاده را ملاقات کنم و حالا که قریب نوزده سال از آن تاریخ می گذرد هیچ معلوم نیست که هنوز حیات داشته باشد و در هنگامی هم که در شوروی تصدی سفارت را داشتم شورویها اجازه نمیدادند که دیپلماتها با اشخاص مورد نظرشان تماس بگیرند و یا اقلّاً این اجازه را بسختی میدادند. در آن هنگام نتوانستم او را ببینم و چند بار که از مسئولان پرسیدم که زنده است یا نه، پاسخی صریح ندادند. اگر مرده است امکان دارد که در میان یادداشتهایی که از او بجا مانده است مطالبی پیدا کرد. خود خانواده سنجابیها هم کوچکترین اطلاعی از سالار ظفر هیچگاه بدست نیاوردند.

From: The Earl Russell, O.M., F.R.S.,

5 April 1963

The Shah of Iran,
Teheran,
Iran.

Your Majesty,

I am writing to you out of profound concern over the number of people imprisoned for political offences and the treatment accorded individuals such as Professor K. Sadjabi. I urge you to consider the harm done to Iran through the abolishment of its Parliament and, particularly, the imposition of draconian laws and cruel punishments upon political or academic critics of various persuasions.

I appeal to you to exercise clemency and display of tolerance which can only be in the interest of your Government as well as humanity.

Yours sincerely,

Bertrand Russell.



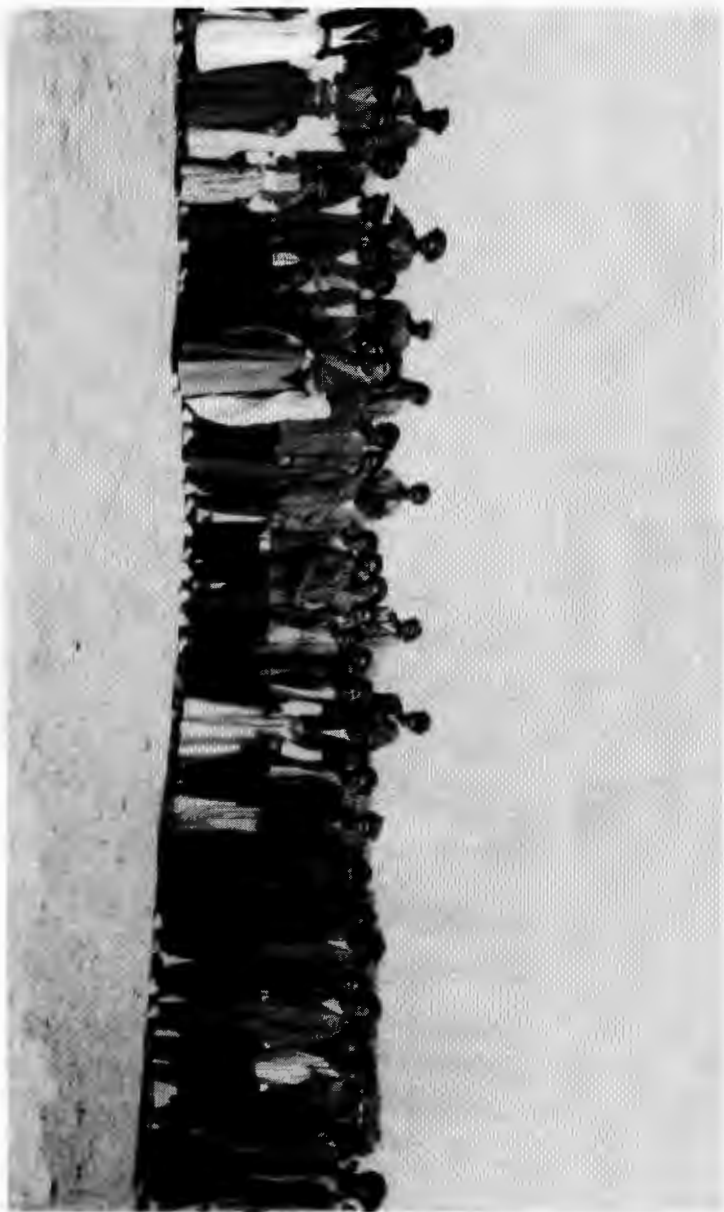
سرداران سنجایی با جمعی از رجال کرمانشاه در سال ۱۳۳۴ هجری قمری
از راست بچپ ۱- رشید یاسمی ۲- عبدالله خان ظهوری منشی سردار مقتدر ۳- عبدالله خان بکسر بیگی ۴- دو نفر از
نوکران سردار مقتدر ۶- سردار مقتدر سنجایی ۷- یکی از نوکران سردار مقتدر ۸- مرآت السلطانی ۹- امیر کل ۱۰- یکی
از نوکران سردار مقتدر ۱۱- قاسم خان سردار ناصر سنجایی ۱۲- یکی از پیشخدمتها ۱۳- کدخدا سلیم سنجایی رئیس تیره
جلیوند ۱۴- حسین خان سالار ظفر سنجایی ۱۵- یکی از نوکران



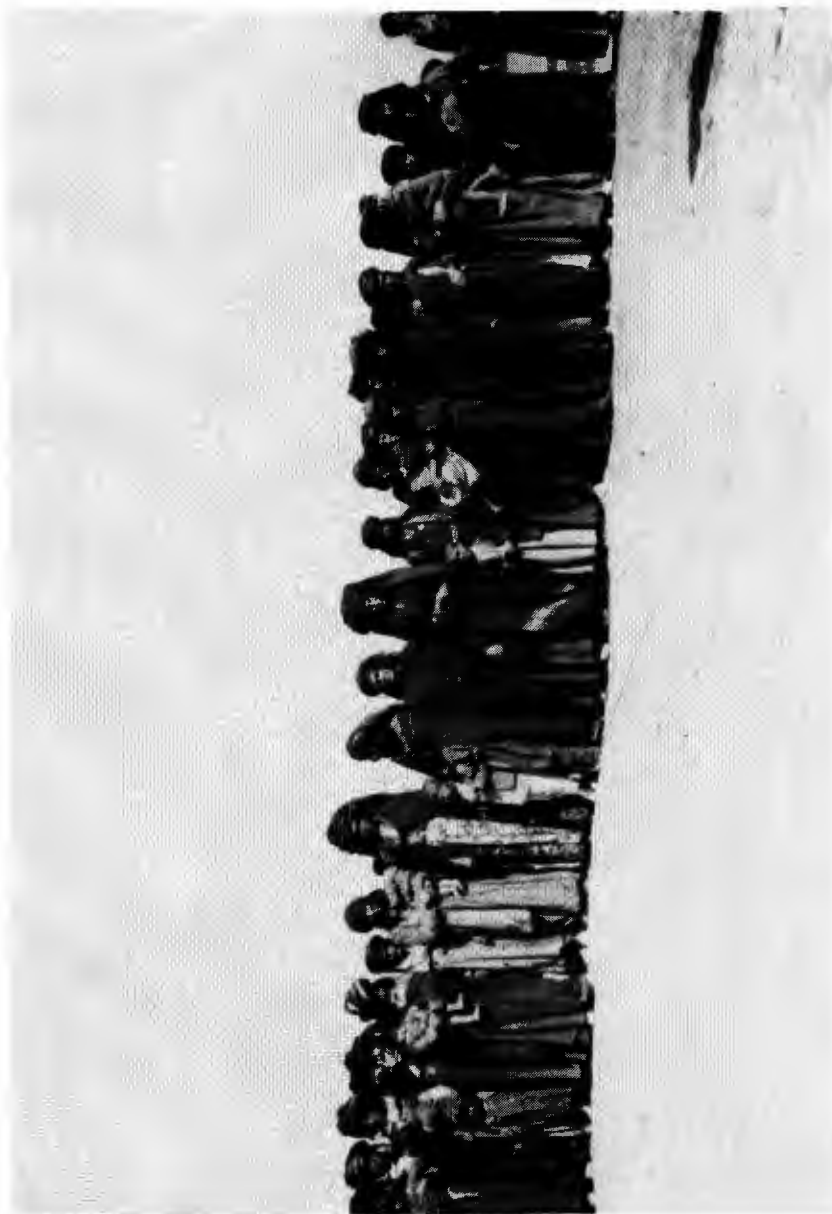
شیر محمد خان صمصام الممالک همراه با عده سی از کدخدایان و نوکران



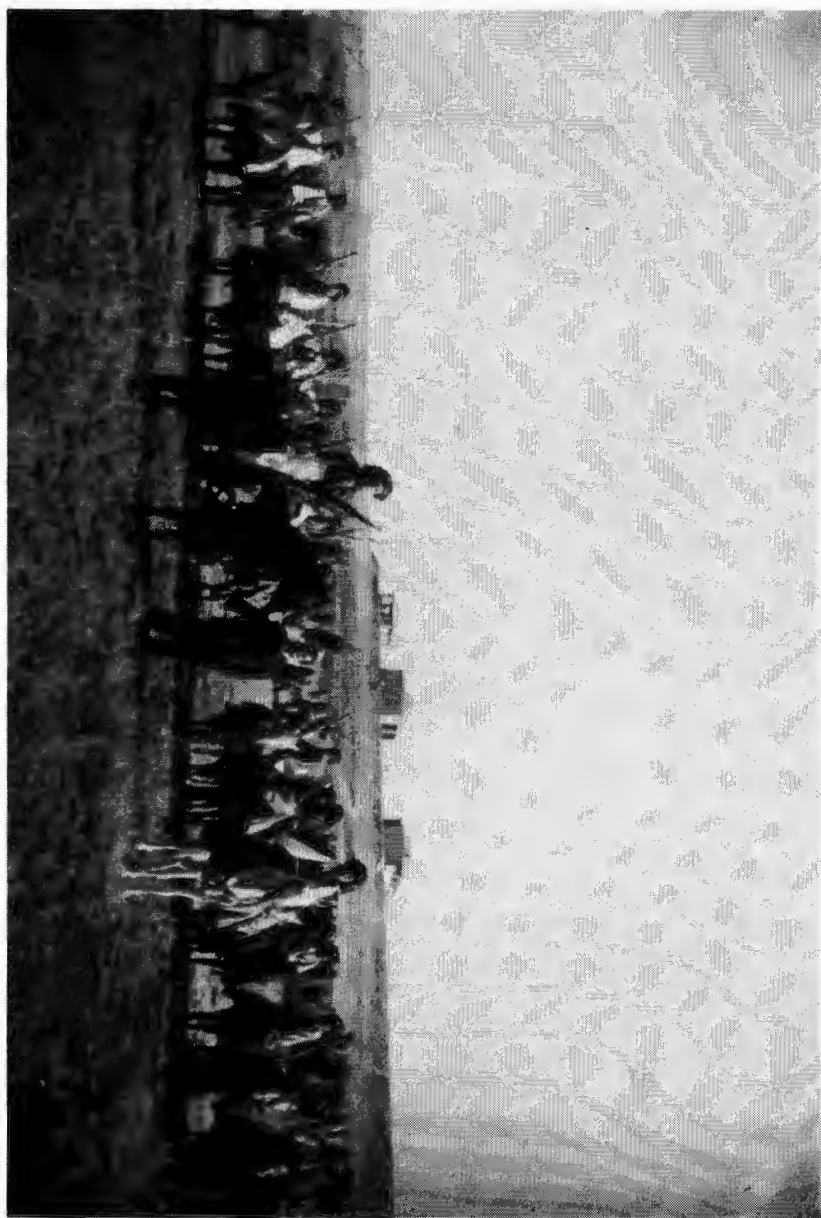
قلعه جوائیری مٹر حکومتی صمصام المالك



یکی از اجتماعات مردان سنجایی در هنگام اقامت مولف در میان ایل
(تایبستان، سال ۱۳۲۵ شمسی)



یکی از اجتماعات زنان سنجابی در هنگام اقامت مؤلف در میان ایل
(تابستان ۱۳۲۵ شمسی)



سواران ایل سنجایی در تفریبات دفاعی



عروسی افراد ایل سنجایی (داماد در طرف چپ عروس، حبیب خرگوشه، از ابطال کرد که پس از چندین روز بایرداری قهرمانانه، ژاندارمها او را و خانه اش را بی جهت آتش زدند.



سردار مقتدر سنجابی



یکی از زنان سواره کار سنجابی



یکی از خوانین ایل سنجابی



سردار ناصر سنجابی با عده یی از کدخدایان



سردار مقتدر سنجابی و سید رستم گوران و عده یی از سادات کوران



محمد خان بختیار سنجابی پسر سالار ظفر
و همسر او پروین خانم دختر سردار مقتدر



سالار مقتدر سنجابی و کدخدایان



عروسی رعایا



یار محمد خان با چند تن از بختیاران
(آنکه در جلو سمت تیر نشسته یار محمد خانست. این پیکره در سال بازپسین
زندگانی یار محمد خان سال ۱۲۹۰- در سفر کرمانشاهان برداشته شده)
نقل از کتاب مشروطیت تألیف احمد کسروی



دو عکس از یحیی، خان مکرری یور (عموی مادر مؤلف) دوست ورزشکار



توطئه های قبل وبعد از انقلاب
و
استمرار در خطاکاری

توطئه‌های قبل و بعد از انقلاب و استمرار درخطا کاری

جای شکفتی است که پسر مرحوم سید عبدالکریم غیرت که سابق با اینجانب ادعای دوستی میکرده است و اخیراً هم بطوریکه شنیده ام جزو اقطاب شعبه ای از سلسله‌های اخوت ظهیرالدوله‌ئی شده است، عده‌ای از تصاویر چاپ اول کتاب عشایر کرد تألیف حقیر را در صفحات ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۶۹ دیوان پدرش بدون تناسب و بدون ذکر مأخذ عیناً نقل کرده است. از آن تعجب آورتر نقل و اتحال نامبرده از یکی از پژوهش‌های ادبی حقیر بنام «قطعه‌یی بزبان کردی از سید یعقوب ماهیدشتی شاعر کردزبان» است که قبلاً در صفحات ۳۸-۲۹ شماره‌های ۳ و ۴ اکتبر ۱۹۵۰ و ژانویه ۱۹۵۱ (مطابق آبان-بهمن ۱۳۲۹) در مجله اندوایرانیکا بطبع رسیده است (۱) و نسخه‌یی از آنرا در همان سال بوی اهداء کرده بودم. وی این مقاله را در اواخر دیوان پدرش (صفحات ۵۵۳-۵۵۶) که در سال ۱۳۲۸ ه.ش. در تهران بطبع رسیده است بدون ذکر مأخذ و نام نویسنده، بنام پدرش (با تغییر بسیار مختصر در مقدمه) عیناً (لابد اشتباهاً) گنجانده است. یعنی یازده سال پس از انتشار چاپ اول کتاب مذکور و ده سال پس از انتشار مقاله فوق این خطای ناخواسته رخ داده است. معمولاً طبق ادعای درویشی باید نامبرده اهل صفا و وفا و امانت و خویش‌انداری باشد و بجیفه دنیا و نام جویبهای غلط و اجراء دستورهای «محافل تفتین و تسلیم» اینقدرها نجسبیده باشد...

البته عمل فوق در مقایسه با دستبردهای فراوان دیگری از آثار اینجانب بتحریر «محافل سری» و «مکتب آلت فعلی» پادوهای تقی زاده و عمال ساواکی زمان (در سالهایی که اینجانب در ایران نبوده ام و حالا هم دوباره بعلمت حوادث زمان در ایران نیستم) انجام گرفته است مشتی از خروار است. قطعاً بطور ناخواسته دور از وطن زیستن و حتی مرگ نویسنده ای دالّ بر مجاز بودن اشخاص نیست که مالکیت علمی و فکری نوشته‌های او را لغو کرده و آنها را تصاحب عدوانی کرده و بنام خود انتشار دهند. این عمل، عمل دغلكاران و متقلبین و راهزنان فرهنگی است که قریب دو قرن در ایران با برنامه ریزیهای قبلی سابقه دارد و در هر حال دلیل بر شکست و زبونی و فقر فرهنگی محرکین آنانست. که می‌خواهند از راههای نیمه بر و طی نکرده رهنز رهروان شوند.

اشخاص متعددی این عمل را انجام داده اند و تصور نکرده اند که روزی بحسابها رسیدگی میشود و اگر نویسنده و مؤلفی هم در قید حیات نباشد بالاخره روزی محقق شیر پاک خورده ای پرده از چهره آنها بر میدارد و آنها را در نزد اهل علم رسوا خواهد کرد، اگر چه این نوع افراد باکی از رسوایی ندارند و برای سوده‌های آبی می‌زیند و میدان دید آنها بیش از یک متر نیست و تنها آنچه در جلویی آنها قرار دارد برای آنها قابل رؤیت است.

اما آنچه مربوط به کتاب عشایر کرد است قسمت اعظم رساله سرحدیه تألیف میرزا جعفرخان مشیرالدوله با ذکر دقیق مأخذ در آن بخش که مربوط به سرحدات غرب ایران است در آن مکرر نقل شده است. نسخه‌های خطی این رساله و بخصوص نسخه نفیس مرحوم عباس اقبال آشتیانی که آنرا چند ماهی در اختیار اینجانب قرار داده بود نیاز به پژوهشهای فراوان داشت که خوشبختانه با تحقیقات پیگیر و بمناسبت آشنایی نویسنده با محال و امکنه غرب ایران، قراءت شد و املاء صحیح نام‌ها با موققتت بیابان رسید. اندکی پس از چاپ اول این کتاب و انتشار جلد اول «فرهنگ فارسی» که در آغاز سال ۱۳۳۳ ه.ش. بهمت کتابفروشی طهوری در تهران مطبع رسید، ناگزیر شدم بمناسبت فشارهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ نسبت باعضاء جبهه ملی و طرفداران ملی شدن نفت و زندانی شدن (و تفتینات پادوهای تقی زاده و محافل آنها که همیشه میخواهند با گل آلود کردن آنها، ماهیهای پُرسود بدست آورند و فرصت را منتهم شمرده ذره‌ای از دناات و حقارت و تزویر فروگذاری نکردند و دستگاههای پلیسی را بمناسبت نفوذ سید حسن تقی زاده و اعوان و انصار او در آن روزها علیه من بسیج کردند)، برای ادامه تحقیقات علمی خود ایران را اضطراراً ترک کردم. در پاریس بلافاصله بکارهای علمی سابق خود ادامه دادم و مورد محبت و بزرگداشت دوستان و همکاران گرانقدر و کریم‌الطبعی نظیر پرفسور لوی ماسینیون، پرفسور هانری ماسه، پرفسور امیل بنولیت، پرفسور شارل ویرلو، پرفسور هانری کرین و سایرین قرار گرفتم و خوشبختانه توانستم در سطح جهانی کارهای علمی ناقابل خود را بزبانهای اروپایی انتشار دهم، زیرا از نشر نوشته‌هایم در زبان فارسی جلوگیری و ممانعت میشد و در اروپا هم بهای چاپ کتابهای فارسی سرسام آور بود و مؤسسات فرهنگی و دانشگاهی اروپا تنها طالب انتشار آنها بزبان خود بودند. چنانکه قبلاً هم [در سال ۱۳۴۷ ه.ش.] در مقدمه فارسی یکی از کتابهایم (۱) نوشته بودم، طبیعتاً مایل بودم که نظیر تألیفات سابقم بزبان فارسی، پژوهشها و نوشته‌های ناچیز دیگرم که

۱. «راز مکر و سنگ سیاه در ایران» بانضمام متن گورانی «دوره وزارت» و ترجمه آن بزبان فرانسه با تفاسیر و یادداشتهای دستوری و زبان شناسی و فرهنگ گورانی، از دکتر محمد مکرری. نشر کتابفروشی شرقی هرازد سامولیان. پاریس، ۱۳۴۷ ه.ش. / ۱۳۸۸ ه.ق. / ۱۹۶۸ م.

بزبانهای اروپایی نکارش یافته است آنها هم بزبان فارسی که زبان فرهنگ و اندیشه و تمدن مردم وطن خودم و قسمت مهمی از شرق است ترجمه و انتشار یابد. ولی انجام آن در آن روزهای سخت و نامردمی و ابتذال دشوار مینمود بخصوص که اهرمن پلید چهر و اعوان الشیاطین پنجه خود را در گلوی آزادگان فروبرده و با تهمت زنی و مردم کشی و ایجاد فقر و فساد و نفاق افکنی درها را بروی وطنپرستان ایرانی و کسانی که نمی خواستند گوهر دانش خود را نثار پای ستمگران کنند (و حاصل کار و اندیشه خود را برای تحکیم پایه های لرزان آنان بکار برند) بسته بودند. پس از انقلاب هم همان آش و همان کاسه شد و این عده بشکل دیگر وارد معرکه شدند و معلوم شد در این زمینه‌ها و بسیاری از زمینه‌های دیگر کاری انجام نکرده است یا اقلاً بسیار کم کار شده است.

در آن ایام پادوهای تقی زاده و نظام وطن فروش شاه و ساواک مانع انتشار آثارم بزبان فارسی میشدند [و بعدها هم...]. و عده‌ای از «پخته‌خواران» از شرایط زمان استفاده کرده و بخشهایی از کتابها و پژوهشهای قبلاً انتشار یافته و برخی از فصول آثار چاپ نشده (۱) نویسنده این سطور را با کمی پس و پیش کردن و تمویض صفحات بعدی با صفحات قبلی و یا نقل مطالب آنها بدون اشاره بآخذ یعنی با همان اسلوبی که بزبانهای اروپایی «پلاژیا» نامیده میشود بطرزی ابلهانه و ناشیانه گاه کلمه بکلمه و نقطه بنقطه و گاه پس و پیش شده همراه با گفتارهای جعلی و ناصحیح و دست بردن در مقدمه بنام خود منتشر کردند. بطور کلی مطالب زیادی از کتابهای پیشینم را که سالها قبل بطبع رسانده بودم بسرقت بردند و یا بسرقت دادند و بنام خود نشر دادند و یا در مجموعه‌هایی چاپ کرده و دیگران را هم شریک جرم خود نمودند. آثار چاپ شده بعدی بخصوص شامل آثاری بود که بزبانهای اروپایی در باره تاریخ و فرهنگ ایران، مطالب مردم شناسی، پژوهشها در باره ایلات و عشایر و گروههای مذهبی بخصوص غلاة و «اهل حق»، تصوف اسلامی، روحانیت ایران قدیم، اشتقاق لغوی زبانها و لهجه‌های قدیم ایران و سایر موارد که فهرست مقداری از آنها در پایان دیوان شعرم و نیز بطور جداگانه بطبع رسیده است، نوشته شده بود.

کلیه این اعمال نابکارانه بتشویق و اقدام پادوهای مکتب ملکمی-تقی زاده و عمال ساواکی مخلوق آنها همه برای این بوده است که در ایران هیچگاه «حق به حق دار نرسد» و یک سیاست فرهنگی پوسیده «از دور رهبری شده» (= تله گیده) از رشد فرهنگ واقعی و ناوابسته در ایران جلوگیری کند. اینها خود را بیک سیاست بدخواهانه دوپست ساله که سابقه پایه‌های سیاسی و

۱- از آن جمله بود پاهان نامه دانشکده ادبیات اینجناب بنام «فقه آلفه ایرانی و تاریخ فرهنگ نوپس تازی و پارسى در ایران و هند و سایر کشورها» و نیز انشاء اول رساله دکترای ختیر موسوم به «تحقیقات زیانشناسی در باره لهجه‌های غرب ایران-مطالعه در باره ۲۶ گویش کردی» که بعداً در پاریس در آن تئیرات کلی دادم و با اضافات چند جلدی آنرا برای چاپ احتمالی آماده کردم.

فرهنگی آن بزمان کمپانی هند شرقی در هند و توطئه در باره جدایی بخش بزرگی از خراسان و سیستان و بلوچستان و نیز قفقاز (گرجستان و ارمنستان و آذربایجان و نخجوان) و ترکمنستان و مناطق پیشین نفوذ سیاست و فرهنگ و ادب ایرانی در آسیای مرکزی منتهی میشد، وابسته کردند و عملاً نشان دادند که سرنخهای آنها در جاهای دیگرست. در تمام مدت این دو قرن سرچشمه همه استمدادها را کور کردند و بیرون از محافل و مجامع مافیایی خود هر که صدائی درآورد و خواست خدمتی کند، او را با نیرنگ و شعبده از میدان بدر کردند و یا نومید کردند تا آنچه خود موفق باجرای کامل آن نشدند، روزی بدست صادق خلخالیهای خون آشام انجام یابد.

از جمله اشخاصی که بتحریر این «محافل تفتین و تسلیم» باین امور شراقتمندانه (!) دست زده اند، محمد مشیری (سرهنک ساواکی؟!)، مراد آورنگ (سرگرد بازنشسته ساواکی)، بهرام فره وشی (آزلی بدکار)، صدیق بورکه ای (عضو سابق استخبارات و تشکیلات امن دولت عراق و همکار بعدی ساواک) و اخیراً هم پسر مرحوم الهی و یک شخص گمنام کرمانشاهی و چند تن از کفن دزدان اخیرند که ذکر نام همه آنها باعث حیرت و تأسف است. این افراد که بسردمداری پتیاره ای بنام ایرج افشار یزدی و سایر پتیارگان همکار وی عمل کرده اند، لابد تصور کرده اند که یک فرد انسان محقق و زحمتکش در مقابل یک خیل راهزن سرسپرده نه آنقدر وقت و حوصله و فرصت و عمر دارد و نه وسیله مادی و انتشاراتی که جلو این ماشین عظیم مافیایی و وطن فروشی را که قریب دو سده است که در ایران براه افتاده است سد کند. معذک قدرت حقیقت و سیر زمان پاسخگوری و درهم شکننده همه این اخلاک‌گریهای ناجوانمردانه و زبوانه، فرهنگی و بددلیها و بداندیشیهای آنانست. آنطور هم نیست که همه امور همیشه موافق طبع کسانی انجام گیرد که برای این مملکت و فرهنگ و مردم آن بد می خواهند و برنامه و طراحیهای موریانه وار جدایی افکنی شبکه های داخل و خارج آنها هم همیشه نتیجه بخش نخواهد شد.

در سال ۱۳۳۶ ه.ش. نسخه های خطی جلد دوم فرهنگ فارسی و متن کامل انتقادی رساله سرحدیه را با ششصد صفحه تحقیقات اضافی جهت ناشر «فرهنگ فارسی» خودم یعنی آقای سید عبدالغفور طهوری فرستادم. ایرج افشار یزدی « و سایر همپالکیان او که بدستور محافل خود و یا از ترس افشا شدن اسرارشان (۱) با تمام نیرو از نشر آثارم (که آنرا در خط محافل خود نمی دیدند و گوش بزنگ بودند که اثری علمی در ایران از طرف اینجانب و بنام اینجانب انتشار نیابد و کسی از آن آگاهی نیابد و حتی از تکرار نام وحشت داشتند) جلوگیری میکردند و با دستکاهای امنیتی و پلیسی داخل و خارج علیه وطنخواهان و مسلمانان همکاری میکردند، ساواک را

۱. اسرار این افراد از سالیان پیش برملا شده است ولی آنها چون کبکان سر بزیر برف کرده و پا های خود را بهوا کشوده اند و تصور می کنند کسی آنها را نمی بیند و از طرحهای پلیدانه آنها بیخبرند.

و ادار به ضبط این دو کتاب کردند و مانع انتشار آنها شدند (۱). کتابفروشی طهوری هم که زورش باین افراد نمی رسید و بدبختانه از همان سالهای اول کارش بکمک آنها راه میرفت ناگزیر شد اظهار بدارد که اوراق خطی کتابها بدست او نرسیده است و لابد قبل از آنکه بدست او برسد از طرف دستگاههای جورواجور امنیتی ضبط شده بود. شاید هم بنا بر گفته وی همینطورها بوده است و حرف او هم همین بود و معلوم شد که اینجانب تحت سانسور شدید و بایکوت کامل و در لیست سیاه نیروهای اهرمی قرار دارم. (۲). در پاریس یکی از نمایندگان خارجی این محافل خیراندیش (۱) بمن

۱- اینان که به پشتگرمی ساواک و شاه و پوروه بنیاد پهلوی و بنیاد فرح دیبا و سایر محافل هم جنسان خود با حمله گری و بیشرمی سانسور کتابها و جهتگیری سیر مطالعات فرهنگی را در دست داشتند، علاوه بر خارج کردن ماهرانه نوشته هامم از کتابخانه مرکزی دانشگاه و کتابخانه ملی، خود با عمال آنها حتی پاریس آمده و در کتابخانه ملی پاریس و کتابخانه السنه فرقیه برکجه های تألیفات چاهی مرا از برکجه دانها (حقیقدانها) بیرون کشیده و کنده و بسرقت می بردند که بفکر ناسالم و ناقص خود کسی از آنها آگاهی نباید یا اقلأ دیر آگاهی یابد تا فرصت کافی برای زمینه چینیها و توطئه های پلیدانه خود را داشته باشند. بدین طریق با آن بودجه سرفاری که مخفیانه در اختیار آنها می گذاشتند این نوشته ها را مانند جگر زلیخا ریزه ریزه و قطعه قطعه کرده و هر ککه آنها بدست تازه کار و نوچرخشی که روی آنها مشغول برنامه ریزی بودند می سیاردند تا ظاهراً کسی از کار آنها سر در نیاورد. این غلامان زرخیز جدید نه اجازه داشتند تحصیل واقعی علم و ادب بپردازند و نه مجاز بودند که بیاخذ و منبع اصلی سرقت ادبی خود اشاره کنند و آنها هم که فرصت تشبیر و تغلیب جملات و مطالب را نداشتند و ناگزیر بودند که عین آنها را نقل کنند در يك جای نامطلومی از نوشته های خود که بچشم کسی نرسد اشاره غلطی بولف آنها میکردند و تازه همین عمل ناقص و ملنعت آمیز را هم همه انجام نمیدادند. در صورتیکه محقق جدی و درستکار وقتی مطلبی از کسی نقل می کند آنها در میان «گیومه ها» با دقت نشان میدهد تا سهمیه او و مؤلف اصلی باسانی بازفناخته شود و مسؤولیتها مبین باشد. سرلوفت رقت بار کار تحقیق و علم در ایران قابل مطالعه بسیار دقتی است که در جاهای دیگر از آن سخن رانده ام. من بهیچوجه چنین ادعایی را ندارم که این گونه جنایات ادبی تنها در مورد نوشته های تحیر انجام گرفته است. چه بسا دهها بل صدها نمونه بارز را بتوان ذکر کرد، ولی من در اینجا تنها شهادت شخص خود را در مورد خودم می آورم که برای نوشته های دیگران هم که نسبت بآنها همین روشها بکار برده شده است سندی یافد که در صفحه روزگاران ثبت گردد. در کتاب «یادداشتهای تاریخی و خاطرات زندگی» همراه با «تاریخچه ای از برنامه های فرهنگی کارگزاران سیاست خارجی در ایران» بتضمین بیشتری از آنها یاد کرده ام.

۲- در مقدمه کتاب حق الحقائق (چاپ دوم فاشنامه حقیقت) (صفحه ۱۹-۲۰) که در سال ۱۳۶۱ خورشیدی از طرف «قسمت ایرانشناسی انجمن ایران و فرانسه» و «انجمن تحقیقات ایرانی دانشگاه پاریس» در سلسله کتبخینه نوشته های ایرانی، شماره های ۱۵۱۶ منتشر گردیده است، در باره مطالب فوق چنین اشاره کرده بودم:

«... در طول بیست و پنج سال خدمات علمی و مبارزه در مهاجرت، در ایران دستگاههای ضد مردمی و عمال و مبلین بنیادهای فرهنگی سنتی و کاسب کارانه (که از طرف عناصر «مأذون» هدایت میشدند) حتی از نشر نوشته های علمیم (که در آنها هیچ مطلبی در باره امور سیاسی و کمبودهای اجتماعی و فرهنگی به چشم نمی خورد و ظاهراً هم به گاو و گوسفند کسی زبان نمی رسانید) در ایران جلوگیری می کردند و اغلب تألیفات چاپ فدهه قبلی را بسرقت می بردند یا بسرقت میدادند و یا آنها را بمنظور تاریخ سازی و خورجی دمی بجامه آسیب پذیر و دغوا خود و منطبق با طرحهای استعماری و وابسته سازی آزموده شده در قالبهای از پیش ساخته خود فرو میریختند. چون خود قادر با ایجاد هیچگونه حرکت علمی و مردمی نبودند باین گونه اعمال ناهایسته و ناهایسته دست میزدند و بیخیال خود بدالفین حق را ریج میدادند و به ویرانسازی (۱) روح و مغز آنها می پرداختند. در ازاء اگر نسیمی حتی از زیر قهای نو واردترین و تازه کارترین یاران داخل و خارج آنها بمشامشان میرسید، این پتیارگان آنها بوییده و بوسیده و بر فرق خود می نهادند] و آنها با تمام وسایل ثبت و ضبط و فیلم برداری و ترجمه میکردند و در مطبوعات تقلبی کتابشناسی (۱) خود با

«تفهیم» (یا تهدید) کرد که هر که بیکی از حلقات نیبوند «و در خط برنامه های آنها نباشد و تک مضراب خارج از آهنگ بزند» مانع از نشر آثارش می شوند و هیچ امنیتی در باره مالکیت علمی نوشته های او وجود نخواهد داشت و تا پایان عمر هم او را راحت نمی گذارند». البته حرف مُفت و چرندی گفت و از این حرفهای مُفت زیاد می زنند، شنونده باید استوار باشد. تازه هم اگر موفق شوند این امر دلیل بر فقر فکری و فرهنگی و شکست حقیقی آنهاست و در هر حال زندگی همیشه آمیخته با ریج و دشواریهاست و آنها این امور را بی جهت همیشه بحساب قدرت خود میگذارند، بویژه در باره مردانی که از این بیدها نیستند که از آن بادها بلرزند.

در سال ۱۳۴۸ ه.ش. محمد مشیری نامی که قبلاً به دهها نوشته و مقاله انتشار یافته اینجانب و دیگران دستبرد زده بود همین رساله سرحدیه تصحیح اینجانب را با افزودن اغلاطی بر متن و کمی دگرگونی و اختصار در مقدمه مفصل آن همه را بنام خود در «انتشارات بنیاد فرهنگ ایران» که در همان زمان و یا بعدها زیر نظر فرح دیبا قرار داده شد چاپ کرد بدون آنکه برساله سرحدیه تصحیح اینجانب و یا به جلد اول عشایر کرد که بیست و یکسال قبل از چاپ او در مجله یادگار و هیجده سال قبل از چاپ او در تهران بطور جداگانه از طرف کتابخانه دانش در سال ۱۳۳۰ ه.ش. انتشار یافته بود کوچکترین اشاره کرده باشد. جلد دوم «فرهنگ فارسی» (۱) نیز هیچگاه چاپ نشد و این روزها یکی از این «زیون نامردان» مطبوعاتی که مشتش باز شده است شروع بداستان پردازی و دروغ پراکنی می کند تا خود را تبرئه کند. این گروه و سلسله «آلت فعلها» نظیر مرادها و خضرهای راه دروغین خود یعنی سرهنگ روسی فتحملی آخونداف (میلغ و توجیه کننده جدایی قفقاز از ایران) و ملکم و فروغی و ناشادروان تقی زاده عادت دارند که در هنگامی که ملشت رسوایی آنها از بام اقتاد بهانه تراشی کنند و برای سرپوش نهادن بر روی جرمی، عذر بدتر از گناه آورند و جرم دیگر مرتکب شوند و بگویند تقصیر نداشتیم و «آلت فعل» بودیم.



فرح و تفصیلات و عکس از آن سخن میبراندند. متقابلاً اگر کلمه یا جمله بی از مطالب این «باند ماهایی فرهنگی» بذهن کسی متبادر میشد و یا سهواً بدون مأخذ نقل میکردید [و یا در مجموعه ای چاپ میشد که آنها در چاپ آن دخالت پهلپدانه نداشتند بودند و نام آنها ذکر نشده بود] چه هلتاقها که نمیکردند و چه علم فنکه ها که راه نمی اداختند...

۱- در مقدمه همین فرهنگ استاد احمد بهمنیار که خود از نوابغ و نوادر فرهنگی ایران در قرن اخیر بود چنین مرقوم داشته بود: «بنظر این بنده فرهنگ فارسی دکتر مکرری نظیر لاروس در فرانسه و المنجد در عربی و لغات قرن بیستم در انگلیسی است و درخور آنست که هر چند نوبت یک بار تجدید طبع و در هر طبع با مزایا و مستثنائی بیش از پیش منتشر گردد.» (ص چهارصفت فرهنگ فارسی تألیف دکتر محمد مکرری، مشتمل بر کلبه لغات فارسی و عربی و بعضی از لغات خارجی مستعمل در زبان و نوشته های فارسی و لغات معمول در زبان عامّه و اعلام تاریخی و جغرافیایی. تهران، شهریور ماه ۱۳۳۳ (بسرمايه سيد عبدالقنور طهوري در چاپخانه سینا بهایان رسید). [انتشارات زیکفرید]

با آنکه این افراد همه آنچنانی اند و همه مأموریت‌های سماجت آمیز و درماندگی‌های فکری و فرهنگی آنها را می‌شناسند و نیازی هم باشماره حقیر نداشت، زیرا خوشبختانه نویسندگان دیگری بتفصیل کار آنها پرداخته‌اند، بالاخره پس از چهل سال صبر و حوصله چون هنوز از تحریکات و تفتینات و اعمال مزورانه خود دست برنمی‌دارند، ناگزیر شدم علیرغم میل قلبی خود نام چند تن از این سفلکان را برای نمونه در اینجا ذکر کنم و اگر باز هم در امر باطل خود لجاجت دارند و از گاه نشان دادن کوه دیگران و کوه نمودن گاه خود شرم ندارند تفصیل و مکانیسم کار آنها را در جاهای دیگر خواهم نوشت، زیرا برخلاف تصور آنها توطئه‌ها و بایکوتها و تزویرات و تمویهات آنها نه مرا خسته و نومید کرده است و نه از نیروی و شعله عشق من بوطن کاسته است و من همیشه برای خدمت بفرهنگ کشورم و دفاع از آن وقت و حوصله و توان فراوان دارم. روشن کردن این چهره‌های وابسته که تمام نوشته‌های آنها دال بر اعمال و حيله پيله‌های آنهاست وظیفه هر انسان شرافتمندیست و آنها هم دیگر نه محترم و نه مقیم حریم حرمند.

ترجیح میدادم که اصلاً نام کسی را در این موارد برشته تحریر در نیاورم و البته هم برای هر نویسنده محقق و کوشا رنج آور و باعث کسر شأن است که نام این علقات مضغات پخته خوار را که یا بمناسبت بی مایکی و یا بتحریرک پایگاههای نفوذی فرهنگی و سیاسی این اعمال را انجام میدهند در کتابهای خود نقل کند زیرا علاوه بر آنکه وقت و کاغذ و بهای چاپ صرف آن میشود با تکرار نام ناشناخته یا کم شناخته یا بغلط شناخته آنها تبلیغات و پروپاگاندی هم برای آنها انجام می‌گیرد و شاید هم بدین قصد این کارها انجام می‌گیرد که محرکین این جهال، نو واردشدگان در حلقات و لجنات خود را بیدان فرستند و آنها را تغذیه مالی و بداندیشی کنند و بر عورت معیوب آنها از همان آغاز درجات پایین (۱) آمپول دراز بیشمرمی و وقاحت را بیشتر فروکنند تا عمل مغزشویی و ترک هر نوع دلبستگی بوطن و شرافت و ناموس کارآتر و اثر بخش تر شود، و هیچوقت هم سنت تحقیق صحیح منطبق با اسلوب علمی و درست اندیشی و درست نگاری شرافتکارانه در ایران پا نگیرد. جایی که خضر راه آنان هفت خطان و هزارچهرگان و دغلبازانی نظیر «پادوهای تقی زاده» و شاگردان مکتب ملکم باشد، از بی مایگان و هوسناکان و درماندگان فرصت طلب دیگر چه انتظاری می‌توان داشت.



پس از انقلاب هم کارهای فرهنگی بهتر که نشد حتی بدتر هم شد. در نظام سابق قبل از کودتای سال ۱۳۳۲ با تمام معایب و کمبودها معذک علاوه بر سیاستمداران و مبارزان راه حق و سران جبهه ملی آن زمان و رجال باقی مانده انگشت شماری از صدر مشروطیت، مردان دانشمند و استادان گرانمایه دیگری نیز چون میرزا طاهر تنکابنی، بهار، دهخدا، فروزانفر، بهمنیار، سید کاظم عصار، فاضل تولی، ابراهیم پورداود، عباس اقبال آشتیانی، رشید یاسمی، محمود محمود، عبدالحمید ملک الکلامی مجدی، صادق هدایت، مسعود فرزاد، ذبیح الله صفا، محمد معین، ذبیح الله

بار بهاب رسیده است و اگر از هر جلد ده هزار نسخه [آذای کاذبانه است، زهرا تیراژ کتابها در سالهای قبل از انقلاب اغلب از هزار تجاوز نمیکرد و حتی کمتر هم بود. و خیال می کنم تنها عده انگشت شماری و خود گروه چند نفری آنها نوشته های او را خوانده باشند] چاپ شده باشد تاکنون سیصد هزار نسخه کتاب به کتابخانه های مردم تقدیم کرده ام. این اولین بار است که کسی برای کتابهای خود «تبلیغ کیلویی» می کند و همه نسخه ها و کپی های کتاب خود را در قفسه ای چیده و هر که وارد اتاق او می شود اظهار میدارد که «به بین، همه این کتابها را من نوشته ام آنها چه کتابهایی!» یا آنکه همه مردم را ساده لوح میداند. آنگاه برای آنکه به «هم محفلیان» خود حالی کند که جگر او برای رسیدن بدرجه ۳۲ مکتب سرب استعمار کباب است و «دلش لک می زند»، آرزو می کند که سی و سه خفت به خودش چیده شود. البته او بدرجه ۳۲ فروغی و تقی زاده و امفال این خودفروختگان نخواهد رسید و هر چه جان گُردی نه بلکه جان کرمانی بکند، همیشه در همان «صف نمال» پادوها باقی خواهد ماند. چنانکه میداند، کتاب حاجی بابا تألیف جیمز موریه انگلیسی (ترجمه میرزا اسدالله خان شوکت الوزاره و بسی و اهتمام آقا اخبار و احباب میرزا محمد ملک الکتاب مخاطب به خاص صاحب من دولت الفخیمه انگلیسیه، چاپ بهبی، ۱۳۲۳ ه.ق.) که از نخستین «زفت نگاریها» در باره ایران و ایرانیان است، جلد سیم آن که جلد پایانی است حاوی «سی و سه سانه» [بمد درجات و مراتب معمول محافل آنها] است و این عدد مقدس (۱) در نزد این طبقه بسیار وسوسه انگیز و «چشمک زن» است. در جاهای دیگر نیز گاه علتی و گاه در لغاه مداح گروه فوق شده است که پرداختن بان باصت اتلاف وقت است. اشاره به درجه ۳۲ فوق در مقدمه تر و ابستگی او باین محافل در گروه «حزب خران» (که مؤسس آن در ایران مستر فلچر انگلیسی فرمانده نیروهای انگلیسی در کرمانشاه در هنگام جنگ دوم جهانی بود) در نوشته است از او بنام «نان جو، دوغ گو» که با نام این حزب ارتباط ضمنی دارد زهرا خوراک خران جو است. آیین نامه «حزب خران» در سالهای ۱۳۲۱-۱۳۲۲ هجری در تهران و کرمانشاه انتشار یافت. حزب سپس تطویل و تشکیلات آن زهرزمنی گردید و ظهیر الملک کرمانشاهی بعداً از آن حزب مستفی یا اخراج شد که در جاهای دیگر از آن بحث کرده ام. از همان آغاز کتاب مؤلف «نان جو...» از خضر راه خود یا معرف سرسپردگی خود باهما و اشاره یاد می کند و در لزوم سرسپردگی بدین خضر چندین صفحه قلمفرسایی می کند. این نوشته را لابد باید جزو آثار مبتذل محافل آنها در سالهای اخیر بشمار آورد. اگر بخواند باز هم سفسطه کند و به ماست مالی و نهانکاری بپردازد، در جای دیگر از طرف نویسنده این سطور یا آگاهان بتفصیل از این خط سرسپردگی نهانکارانه بحث خواهد شد، او و هم توطئه گران همکار او باید میدانستند که «آنکه پشت بام از شیشه دارد سنگ بخانه همسایه نمی اندازد» و «آنکه رخت کاغذی پوشیده است درون گرمابه نمی رود». اگر چه آنقدر هاهم ارزش نداشت که باین اشارات کوچک پرداخته شود، زیرا مدتهاست که دست این گروه خوانده شده و شاید تنها خودشان بیخبرند که از کار آنها همه با خبرند.

مخارج چاپ این کتابها هم که مانند حلف خرس از زمین می روید و از کیسه های پرتوت مرموزی پرداخته می شود، غالباً بنا بر آذاهای و کفته های نمایشی آنها یا از طرف همکارانشان (۱) بوده است و یا آنکه از فروش تنها خانه شان (۱) و یا از کاستن توت (۱) زن و فرزندانشان تأمین شده است.

بهرروز، وحید دستگردی، خان ملك ساسانی، مدرّس رضوی، محمدّ مقدّم، سعید نفیسی، صادق گوهرین و صدها نفر دیگر که همه از استادان و دوستان و یاران ما بودند وجود داشتند که هیچگاه تن باین پستی های پادوهای تقی زاده نمیدادند. همینکه عدّه زیادی از آن بزرگواران بمرور این جهان فانی را بدرود گفتند و دوستان خود را تنها گذاشتند و حقیر هم اضطراراً و بر اثر فشارهای سیاسی آن زمان در اواخر سال ۱۳۲۳ هـ.ش. ایران را ترك گفتم، افراد پاچه ورمالیده و تُنك مغز و ذلیل و وامانده و تفتین گر و وابسته ای جذب نیروهای اهرمنی زمان شدند و اغلب آنها جزو کتابشناسان (۱) و فهرست نگاران و رجال نویسان قلابی بودند و شجره نسب وابستگی و پادوی آنها به خودفروخته ای بنام سید حسن تقی زاده می رسید که بقول دکتر محمدّ مصدّق مادر روزگار فرزند خائنی چون او نیافریده بود. نوشته های این گروه پُر است از سست اندیشی ها و تظاهرات چندش آور و نان بهم قرض دادنها و برای هم یادنامه و مرگنامه نوشتنها و جایزه های آلکی بهم بخشیدن و دادسخن در باره آنها دادن و همه این کارها حکایتگر دماغهای سوخته و انف معیوب و عقده عظیم حقارت آنهاست و هیچ دانشمند واقعی هم که از کار آنها سر در آورده باشد برای خزعبلات و «مارکشی» های آنها تره هم خورد نخواهد کرد. غالباً در مجلات و مجموعه هایی که از طرف مراکز معین در اختیار آنها نهاده شده بود (نظیر رهنمای کتاب و مجلّه آینده و امثال آنها) بجای آنکه مقالات دیگران را چاپ کنند، نوشته های کسانی را که هنوز بمابذ زیر زمینی آنها سرنسیپرده بودند ضبط میکردند و بعدها با دست اندازی و دستبرد در مطالب آنها، آنها را بنام خود منتشر میکردند و یا لبّ مطلب آنها را با گشاده دستی بسرقت میدادند. این فوج گندم نمای جوفروش در بیشتر مشاغل مطبوعاتی و انتشاراتی و حتی در مؤسسه علامّه ققید دهخدا تخته پوست پهن کردند تا بتوانند شاگردان و دست پروردگان خود را که مانند آنها از دهها فیلتر خیانت و وابستگی گذشته و از همه «تسنتها» پیروز گشته و از «استادان اعظم» خود رضایت نامه و اجازه تفتین و تزویرگری دریافت داشته اند، کم کم جا بیندازند. از پیشرفتهای علمی در دانشهای انسانی در هیچ رشته نصیبی نیافتند (مگر مارکشی و خودنمایی و لاف و بلوف زنی و سوداگریهای مافیایی جایی برای یادگیری و جستجوهای علمی جدی و سودمند باقی میکذارد؟). این افراد تنها توانستند با خدعه و نیرنگ زنی با کمک عناصر «هم محفل» خود موجی از مغالطه و سفسطه و خیانت و سرقت ادبی و خرابکاری را در امور انتشاراتی در سالیانی که جهت دیگران پرونده سازی میکردند تا خود یکه تاز میدان (۱) شوند، بوجود آورند.

بطوریکه قبلاً هم نوشته بودم، «مکتب سرتی استعمار در دو قرن اخیر با پُرکردن جاهای خالی و

تأیید زیر جُلکی جوجه ملکمیا و جوجه ساواکیهای اداری و سیاسی دوران گذشته (و بعدها هم بشکل نوظهور دیگری) کوشیده است مردان سیاسی و علماء واقعی ایران را بتدریج طرد و از رشد و توسعه فرهنگ و علوم و بالندگی استعدادهای و ظهور نبوغها در ایران و سایر کشورهای شرقی جلوگیری کند. و نیز برای انحراف تمدن و معارف و سوق دادن افکار به جهت معینی که منطبق با طرحهای آماده شده سالیان طولانی آنهاست و لاجوانه در همه انقلابات و دگرگشتگیها پیگیری می شود، تواناییها را به ناتوانیها، هنرمندیها را به بی هنریها، مردانگیها و جوانمردیها را به نامردیها و نامردمیا، و شفقت ها را به شقاوت ها و طبایع را به جلافت و بی بروباری بکشاند و موجودات زیون ناکس و حقیری را چون ایرج افشارها (و من تبع او) و در لباسی دیگر و آرایشی جدید جنایت پیشگانی چون میر حسین موسویها و هزשک احمدیها (جلاد رضاخان) و علی اصغر بروجردیها (قاتل ۱۵۰ کودک بیگناه) و صادق خلخالیه (که تاریخ جهان جنایتکار و فرومایه ای نظیر او را در هر چند هزار سال یکبار بسان پشکل حمار از مخرج حیوانیت بخارج پرتاب می کند) در دامن آلوده خود بپروراند. مکتب غدر و ستم با بکار انداختن همان عناصر در خبائث آزموده و کارکشته و با تجدید همان تحریکات و انتریکهای سفله پرورانه نه تنها در مدت ۲۵ سال حکومت لجن پراکنی ساواک، بلکه ۵۸ سال دوران سلطنت خاندان وابسته پهلوی و حتی از دو قرن پیش که در شرق و در ایران رواج داشته است مجدداً همان برنامه ها و همان نماینده های مبتذل تمرین شده قبلی را باجراه درآورد. باز هم همان پلیدیها، همان تفتینها، همان دروغ پردازیها و شایعه سازیها و همان خُفیه نویسیهای قبلاً تعلیم داده شده و از پیش نوشته شده و تنظیم گشته را که صادق خلخالیه و میرحسین ها و یاران نزدیک و اکیپ ویژه آنها پس از انقلاب (با همان اسلوبی که در نظام گذشته با روشهای اهرمنی از مراکز بسیار سری و یا بقول خودشان «بکلی سری» و لژهای مرکزی-برای پشتوانه دادن و جدی نشان دادن توطئه های ضدّ مردمی خود- با انشاهای مختلف و از طریق پایگاههای مختلف خیانت دیکته می شد و به مسؤولان خائن تر از خود عرضه می کرد و گزارش میداد) دوباره خواستند بخورد مردم ایران و جهان دهند. قبلاً هم در نوشته های دیگر خود برای حفظ و صیانت انقلاب عظیمی که همه مردم ایران در ساختمان بنای آن شرکت داشتند این اعلام خطر را کرده بودم. متأسفانه بتدریج و با حيله اغلب مؤمنان بآن و دست اندرکاران و بانیان حقیقی و مدیران آنها یا بوسیله ترور جسمانی یا ترور شخصیتی یا با زندان و اختناق و تهمت و بهتان افرادی که بهیچ اصلی از اصول اخلاق و دین و وطن اعتقادی نداشتند و بدروغ دعوی مسلمانی و «نمازخوانی» داشتند و در باطن چون بخلوت می رفتند آن کار دیگر میکردند، از صحنه خارج کردند. و من این مطلب را که چندین بار قبلاً هم گفته ام و اگر لازم شود صدها بار دیگر آنها تکرار می کنم و از بازگویی آن ابایی ندارم و خسته هم نخواهم شد، باز هم در اینجا بازنویس می

کنم؛ این از خواص عدالت‌خدایی و ناموس‌ابدی جهان آفرینش است که صیوروت و سیر همه چیز در جهت تعادل و نظم است و هیچگاه ظلم پایدار نخواهد ماند چنانکه بی‌کفایتی‌ها و عدم‌مدیریت‌ها نیز همیشه نخواهد ماند و افراد فتنه‌گر و پلید و فرصت‌طلب یا جاهل و بی‌کفایت و جاه‌طلب برای همیشه در امان نخواهند ماند و سیر معقول آینده انقلاب فکری و سیاسی در هر حال آنها را بکنار خواهد زد، اگر چه عده‌ای بخواهند نیروی متفکره و وفادار به اسلام و به وطن و به انقلاب حقیقی را - برای جای باز کردن جهت خود - ضایع و مضمحل سازند. میرحسین‌ها و خلخالها که مانند سابقین و سابق‌السابقین نوع خود امروز مطرود و ملعون جامعه‌اند و از صحنه خارج شده و در انتظار سرنوشت محتوم خودند افرادی بودند که به همه چیز ایران و اسلام خیانت کردند و به بیماری آدمکشی و سرقت و جنایت و فساد و هرزگی و نمل‌واونه زدن مبتلا بودند. با آنکه طومار «خل‌خلی» و «رهجویی» و «رهنوردی» آنها مانند طومار پتیارگان قبلی پیچیده شد معذک موجی از بدبختی‌ها و ویرانیه‌ها و ابتذال و جهالت و کذب از آنها بجای ماند و این نتیجه شتابکاری و سپردن کارهای نسبتاً مهم و بزرگ با افراد حقیر و شیفته‌جا و مقامست که قبلاً آزموده نشده بودند و با آنکه عمل مثبتی انجام نداده بودند و حتی دارای سوابق ننگینی بودند پس از انقلاب بطور ناگهانی از زیر بوته‌ها سبز شدند ولی در حقیقت بدون آنکه بانیان انقلاب و مردم ایران آنها را بشناسند از مدت‌ها پیش در پشت پرده مهره چینی شده و برای روز مهیود در آب نمک گذاشته شده بودند. این دنی‌طبعان می‌خواستند همه مردم ایران کور شوند تا چهره واقعی زشت آنها را نبینند و یا آنکه می‌خواستند با همان یک چشم احوال خود بینای شهر کوران شوند و هر که را که یک سانتیمتر قد او بلندتر و یک ذره شعور و سابقه و اخلاص و دانش وی بیشتر از آنها باشد از پای در آورند و برنامه‌های ویران‌ساز محافل قبلی را بشکل دیگر و خونخوارانه باجرا درآورند. معذک محالست که هنرمندان بپرند و بی‌هنران جای آنها را بگیرند، *إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ، إِنَّ يَشَاءُ يُدْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ، إِنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادُ الصَّالِحِينَ*.

در نظام گذشته آن ناکسان و فتنه‌گران محافل تسلیم و مأموران باصطلاح امنیتی، نظام شاهنشاهی را که خود لجن‌زار بود لجن‌زارتر کردند و آنقدر پرونده‌سازی و شایعه‌پراکنی دروغ کردند و مردم را علیه یکدیگر برانگیختند و در درون خانواده‌ها برادر را علیه برادر، پدر را علیه فرزند، فرزند را علیه پدر، بنی‌عم را علیه بنی‌عم... روی در روی و داشتند و خبرچینی‌های کاذبانه کردند تا بالاخره مردم را بجان آوردند و حرکت این مردم مانند سیلی بنیان‌کن همه چیز آنان را با خود از ریشه بدر آورد. پس از انقلاب هم با آنکه بسیاری از اشخاص شرافتمند و جوانان پرهمت‌زدگی و مال و جان خود را برای تحقق‌رهاییها فدا کرده بودند باز هم همان جانوران سابق باضافه کفن‌دزدان جدیدی نظیر میرحسین موسوی و صادق خلخالی «آی‌شمن ایران» همان برنامه‌های از

پیش تنظیم شده پادوها و پتیارگان قبلی را اجرا کردند و در آخر هم جام زهر را به ولی نعمت خود نوشاندند و آنهمه ویرانگریها کردند و دهها هزار مردم بیگناه را در زندانها و خیابانها نابود کردند. مغولها دشمنان خود و ملت‌های دیگر را می‌کشتند و اینها هموطنان خود را.

اینجانب از سال ۱۳۳۳ تا ۱۲ دیماه ۱۳۵۷ که در تبعید و دور از وطن آنهمه تقلاباً و جانفشانیها کردم و مصائب و رنجها کشیدم و بقول اغلب دوستان سراسر زندگیم آمیخته با رنج و غم و حماسه بود، این بار دچار جانورانی شدم که بقول معروف صد رحمت به اولیها اگر چه هر دو دسته از يك قماش بودند.

با آنکه اینجانب نیازی بشغل و مقامی نداشتم و در دانشگاه پاریس در مرکز تبتیات علمی بکارهای پژوهشی خود می‌پرداختم، ممذک بموجب توصیه آیت الله خمینی و سران وقت دولت انقلاب بمناسبت فداکاریها و تلاشهایی که برای تحقق انقلاب بکار برده بودم بایران مراجعت کردم و از همان روزهای اول بمنوان نخستین سفیر پس از انقلاب برگزیده شدم و چند سالی تصدی سفارت کبرای ایران را در مسکو و مغولستان داشتم و منشأ خدماتی شدم که همه میدانند. شرح آنها در خاطرات سفارت همراه با اسناد و مدارک و شرح لنفو قراردادهایی که بزبان ایران بود همه ثبت شده است. پس از استعفا در سال ۱۳۶۰-۱۳۶۱ و مراجعت بهتران جلد نخستین این یادداشتها بنام «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» که شامل مآخذ و منابع خبری در باره روابط ایران و شوروی و مجموعه سخنرانیها و مصاحبه های اینجانب و اخبار جراید بود در بهمن ماه ۱۳۶۱ چندین ماه پس از استعفا و اشتغال در پست مشاورت عالی وزارت نفت در تهران در هفتصد صفحه از طرف مؤسسه امیرکبیر که در همان روزها جزو بنیادهای انقلاب اسلامی شده بود بطبع رسید.

در هنگام سفارتم در مسکو، در نتیجه اقدامات موفقیت آمیزی که در مورد استفاده کامل از کلّ دریای خزر که جز بخش اندکی از آن بقیه عملاً نصیب دولت شوروی شده بود و من مصراً مشغول استرداد آن و طالب بهره برداری کامل و عمل کشتیرانی ایران در بحر خزر شده بودم و نیز بمناسبت «بلاموضوع» گذاشتن (و در حقیقت لنفو) دو ماده از قرارداد سال ۱۹۲۱ ایران و شوروی که بزبان ایران بود و در زمان سفارتم و حکومت دولت موقت انجام گرفت و من برای این کار بسیار تقلاباً کردم و همچنین بمناسبت تعطیل کردن قنسولگری یا خانه جاسوسی شوروی در رشت و جاهای دیگر و انحلال قنسولگری ایران در لنینگراد که روسها مانع انتقال آن بیکی از کشورهای مسلمان و فارسی زبان (تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان، نخجوان و یا تفلیس و حتی ایالت مسلمان نشین آجارتستان) بودند [که شرح آن بتفصیل در جاهای دیگر و مختصری از آن در جلد اول یادداشتها چاپ شده است] و دهها اقدام وطنخواهانه و آگاهانه دیگر، شورویها با تلمیح (و در حقیقت فریفتن) خلخالی برای جانشینی (۱) امام خمینی و با کمک و همکاری پسرش که برای فرار از

خدمت نظام وظیفه و به جبهه جنگ ایران و عراق نرفتن به مسکو آمده و جاسوس شورویها شده بود علیه من بسم پاشی دست زدند. پسر خلخالی با نام مهدی صادقی کیوی علاوه بر دزدی و سرقت در سفارتخانه با کمک شورویها و مأموران آنها با مشتی از اراذل و اویاش قدیم ساواکی و توده ای با اجازه و چراغ سبزیشان دادن شورویها به قاچاق ارز و فروختن سیگارهای خارجی در بازار سیاه مسکو و باکو و شهرهای شمالی ایران و تهران می پرداخت و باعث سرشکستگی دولت ایران شده بود. من او و چند نفر از همکاران او را بعنوان دزدی و جاسوسی از سفارت خانه اخراج کردم. مسئولین وزارت خارجه وقت توصیه کردند که عجالتاً سروصداها خوابانده شود تا در موقع خود اقدام مقتضی بعمل آید و با آنکه بنا شد که وزارت خارجه او را بهیچ کشور کمونیستی نفرستد زیرا وی در دست شورویها اقتاده علاوه براسناد دزدی و قاچاق او بهای فیلم های حرکات ناشایست او را آذربایجانیان باکو ببهای سرسام آور خرید و فروش میکردند و از قنسول مادر باکو (محمد حسین طباطبائی) چهار هزار دلار خواسته بودند که یک نسخه از آنرا باو بفروشدند، در آخر او را باآلمان شرقی نزد خود بردند تا از مجازات مردم در امان ماند و حالا هم پس از انهدام کاخ ستم و کذب امپراطوری شوروی که به تبع آن دولت کمونیستی آلمان شرقی هم سرنگون شده است با همان نام (و شاید هم نام مستعار دیگر) در سفارت ایران در بُن (آلمان) خود را پنهان کرده است که دست کسی باو نرسد و ضمناً هم خزانه دار گنج بادآورده پدرش در بانکهای متمدن خارجی (با نام های مستعار و رمزی) شود. کسی از آینده چه خبر دارد، آیا اینهمه ستمگریها، مردمکشیها، دزدیها و مال مردم خوریها برای ابد بی مجازات خواهد ماند یا آنکه چون جهان را مدبّر و گرداننده ایست روزی این نوشها را در کام آنها نیش خواهد کرد و از گلوی آنها بیرون خواهد کشید و بمقیاس اعمال و جنایاتشان از آنها تاوان باز پس خواهد خواست و یا بالاخره آنهمه قطره اشکها، ناله ها و ضجه های بیگناهان و اطفال معصوم و پدران و مادران داغدیده تبدیل به اقیانوسها و امواج شکننده دریاها خواهد شد و آنها را کن فیکون خواهد کرد.

خود صادق خلخالی هم که (بدون اجازه وزارت خارجه و نخست وزیر وقت (محمد علی رجایی) و امام خمینی و سایر مسؤولان) تنها بدعوت معاون سفیر شوروی در تهران که مأمور کارهای اطلاعاتی و پلیسی شوروی در تهران بود، جهت سوء استفاده های مالی در معاملات ارزی و خرید لوازم لجستیکی و جهت تبلیغات خود و احتمال کمک شورویها به جانشینی (۱) او پس از امام خمینی به مسکو آمده بود من او را بتوصیه رجائی و دکتر بهشتی و با موافقت وزارت خارجه فوری از آنجا طرد و با هواپیمای روانه تهران کردم و حتی شب اجازه اقامت را در هتل باو ندادم. وی تقاضا داشت که اسناد جاسوسی و دزدیهای پسر او را به وزارت خارجه نفرستم و او را از سفارت خانه اخراج نکنم. ولی باو اظهار داشت که در مورد امور شخصی می توان از خطای افراد چشم پوشی کرد ولی

بخشیدن خیانت و سرقت و جاسوسی در حدّ من نیست و از این امور نمی توان چشم پوشی کرد. وی اینجانب را تهدید بقتل کرد که در هنگام ورود بتهران در فرودگاه بتوسط پاسدارانش مرا ترور خواهد کرد. بوی گفتم که من اگر پسر ترا از اینجا اخراج نکنم و بتو برخلاف تصمیم مسؤلان اجازه چند روز اقامت و ملاقات با برژنف را (که شدیداً خواستار آن بود) بدهم و نیز با تشکیل کنفرانس مطبوعاتی جهت تو که قطعاً باعث آبروریزی و وهن مملکت ما خواهد شد موافقت کنم خدا مرا نخواهد بخشید و در نزد وجدان و در روز قیامت مسؤل شناخته خواهم شد. در صورتیکه اگر اطرافیان تو مرا ترور کنند سرافرازانه خواهم مُرد و در روز قیامت هم ببهشت خواهم رفت و من این نوع بهشت آخرت را بر آن نوع زندگی سازشکارانه این دنیا ترجیح میدهم.

قبلاً هم دکتر بهشتی قصد داشت که صادق خلخالی را به محاکمه بکشد و بمناسبت احکام قتل‌های عجلانه و غیر قانونی و مبالغ هنگفتی که از چندین بیگناه گرفته بود که آنها را اعدام نکند و سپس پول را گرفته و آنها را اعدام کرده بود و جز مبلغی اندک میلیونها از آنها بچیب زده بود و نیز موارد متعدّد دیگر، برای حفظ آبروی جمهوری اسلامی او را شرعاً مستحقّ چندین بار اعدام میدانست و قطعاً هم اگر وی زنده مانده بود، سر صادق خلخالی همان روزها بر روی دار رفته بود. ولی قبل از آنکه او خلخالی را بهلاکت برساند، یاران خلخالی که در آدمکشی تیز بودند و از عاقبت کار خود خبر داشتند، در توطئه های ترور و بمب گذاری شرکت کردند و دکتر بهشتی را هم کشتند. البته این امور تا روز قیامت پنهان نخواهد ماند و اگر تأمینی پیدا شود و ایران بخواهد سر پای خود بایستد باید ظالم و آدمکش و مزدور را مجازات کند و انشاءالله هم چنین روزی فرا خواهد رسید و هر که بخواهد با مسؤلیت و دلسوزی و مدیریت حکومت کند ناگزیر خواهد شد که جهت قبول خاطر عامّه و اجراء عدالت، خلخالی و همکاران او را اعدام کند یا سر آنها را بر دار کند و الاّ خون بیگناهان چون خون سیاوش که هنوز بر روی رود آمویه روان است از جوشش و تپش و غلغله باز نخواهد ایستاد.

خلخالی که منافع او با منافع شورویها گره خورده بود از ترس انتقام مردم چون شپش گندزائی در دست شورویها افتاده و پدر و پسر خود را بآنها فروخته بودند و در پی يك پناهگاه سیاسی خارجی بودند و از شورویها تقاضای مساعدت سیاسی را داشت (و در حقیقت شورویها به ریش او میخندیدند) شورویها خلخالی را علیه من علم کرده بودند و او با تمام نیرو می کوشید که امام خمینی را ملاقات نکنم و دزدیها و جاسوسی های او و پسرش و توطئه های اخیر شورویها را علیه امنیت و تمامیت ارضی ایران بااطلاع وی نرسانم (که بالاخره هم نکذاشتند). از سوی دیگر چند تن از کارمندان قدیم ساواکی و توده ای که در خدمت شورویها بودند و در خفا در معاملات ارز و سیکار و قاچاق شرکت داشتند و دست آنها را بند کرده بودند و عناصری در وزارت خارجه مانع انتقال فوری آنها بجاهای دیگر شده و دست بدست میکردند، به پسر خلخالی پیوسته و بشورویها سواد بمفی از گزارشهای مرا در باره توطئه های آنها

باطلاعشان رسانده بودند و هر روز اشخاصی را وادار می‌کردند که به من تلفنهای توهین آمیز کنند تا مرعوب شده مسکو را ترک کرده و باروپا روم و آنها و خلخالی از شر من راحت شوند که همه این اسناد ضبط و مکالمات آنها را خوشبختانه حفظ کرده ام. میر حسین موسوی را هم که یکی از شاگردان مکتب ملکی-جمالی بود و باو اعتنائی نداشتم علیه من برانگیخته بودند و تصور می‌کرد که من نخست وزیر خواهم شد (۱) و این خبر را یکی از کارکنان بیت امام (با همکاری خلخالی) باطلاع او و وردست او (غلامرضا آقازاده) رسانده بود. در صورتیکه من بارها گفته بودم که نه تنها قصد پذیرفتن هیچ مسؤولیتی را ندارم بلکه بزودی هم از سفارت استعفا خواهم داد که بکارهای علمی مورد نظر و علاقه خود بپردازم و سه بار هم استعفا دادم و آیت الله قبول نکرد و گفت «نه، بمانید» و مرحوم دکتر بهشتی و محمد علی رجایی هم بهیچوجه مایل نبودند که کنار بکشم و چندین بار هم بوسیله اعلامیه های رسمی در جرأید مرا تأیید و تجلیل کردند و خبر برکناری مرا تکذیب و روزنامه هایی که آن خبر را داده بودند به مجازات قانونی و عواقب وخیم حواله دادند و بناسبت مصاحبه اشتباه آمیز جمشید حقگو معاون وزارت خارجه در این مورد، او را عزل و آقای دکتر یزدی را نیز که آن خبر کاذبانه را در روزنامه او (کیهان) [گو یا بدون اطلاع او] بتحریر شخصی بنام خداپناهی (کدخدا زاده سابق- که در قتل و سوزاندن محمد علی رجائی و اعدام قطب زاده و جاسوسی علیه او دخالت داشته است) چاپ کرده بودند از مدیریت و مسؤولیت روزنامه کیهان بدستور امام خمینی خلع کردند.

تحریرکات خلخالی از طرفی علیه مهندس مهدی بازرگان و از طرف دیگر علیه دکتر بهشتی همه نیز بدستور شورویها بوده است و دکتر بهشتی از این موضوع بخوبی آگاه بود و شواهد آنها در محلّ مأموریتم بسیار مشاهده میشد که برای حفظ آبروی ایران در آنوقت از انتشار آنها جلوگیری کردم. کسانی که کتاب «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» و مجموعه سخنرانیها و مصاحبه های مرا که در اخبار رادیوئی و جرأید ایران قبلاً منتشر شده است و در آن کتاب قسمتی از آنها نقل شده است مطالعه کرده باشند، (۲) به دشواریهای امور سیاسی ایران در آن روزها و تحریرکات شورویها و اقدامات قاطمانه و مسؤولانه و آگاهانه حقیر اطلاع کامل خواهند یافت. از آن جمله تهیه گزارش و مطالبی بود که مبنای مصاحبه محمد علی رجائی نخست وزیر وقت در دیدار با سفیر شوروی در ایران قرار گرفت و وی چهره عریان سیاست غلط دولت شوروی را در جهان برملا کرد. این مصاحبه را در همان کتاب «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» در صفحات

۱- رجوع شود به مقدمه دیوان شمرم (صفحات ۵۲۵۴۳).

۲- و نیز جرأید اروپایی و آمریکائی و روزنامه های عربی کشورهای اطراف خلیج فارس که مجموعه آنها شاید روزی جداگانه

(در صورت مقدورات) انتشار یابد.

۲۷۶-۲۷۸ نقل کرده ام که چند جمله آنرا از زبان رجائی بعنوان نمونه در اینجا ذکر می کنم؛
 - اگر تجاوز محکومست برای همه کشورها محکومست. در تجاوز مرجع و مترقی (۱) فرقی
 نمیکند. (اشاره به تجاوز عراق علیه ایران و تجاوز شوروی علیه افغانستان)
 - ملت افغانستان و شیلی هر دو حق تصمیم گیری دارند.
 - ما میگوییم که اسلحه عراق را شما داده اید آمریکا هم از طریق کشورهای دیگر به عراق
 اسلحه میدهد.

- ایران انقلابی از خود می پرسد چه فرقی است بین آمریکا و شوروی؟ شوروی ساکت است و
 آمریکا هم ساکت است.

- شما شورویها میگوید جنگ [در افغانستان] باید تمام شود. آمریکا هم وقتی در ویتنام بود می
 گفت جنگ باید تمام شود.

- صرف این ادعا که ضد امپریالیست هستید برای ما کافی نیست.

- ما بعنوان یک دولت انقلابی بشما توصیه می کنیم که بفکر آینده تاریخستان باشید.

غالب مطالب فوق را قبلاً به نخست وزیر گزارش داده بودم.

مطالعه کننده نکته سنج و دقیق و آگاه بامور دریافت خواهد کرد که من در ازاء این خدمات
 بوطنم و صدها نظیر آن چه رنجها کشیدم و چه خون دلها خوردم و چگونه محمد علی رجائی را آتش
 زدند. (۱) در باره اختلافات او با همکارانش در مقام نخست وزیری و ریاست جمهوری
 و اطلاعات کم و تحمیلات محدود او خیلی حرفها زده شد که همه هم صحیح نبود، ولی در هر حال
 هیچکس نتوانست در باره مسلمانی و وطن پرستی او کوچکترین تردیدی بخود راه دهد. او مرد
 ساده و درستکار شرافتمندی بود. او از اولیاء الله و مردان خدا بود، خدا روح پرنورش را غریق
 رحمت کند. نورالله مضجعه. حادثه مرگ دکتر بهشتی و رجائی چون با تاریخ ایران ارتباط دارد و
 همه حقایق هنوز منتشر نشده است، همینکه آنها روشن تر شد بتفصیل از آن بحث خواهم کرد تا
 راز بسیاری از قتلهای سیاسی و ترورهای سالهای اول انقلاب شناخته گردد و روشن شود که چگونه
 یک مرد گمنام عقده یی کم سواد (متظاهر به مارکسیستی اسلامی و در باطن همه جا فروخته شده و
 شاگرد مکتب ملکی و جمالی) را بنام میر حسین موسوی (و با نام مستعار قبلی حسین رهجو) که
 عملاً «سر عملکی» جهت اسفالت خیابانها هم برای او زیاد بود بعد از مرگ بهشتی و رجائی مدت

۱. پرونده سازی علیه قطب زاده وزیر امور خارجه و فتنجه و اعدام او (که قطعاً دکتر حسین فاطمی زمان خود بود و مانند او
 روزنامه نگار و مبارز و انقلابی و فجاج بود) بشهریک صادق خلغالی و میرحسین موسوی و با برنامه ریزی دقیق روسها بود. دلایل و
 اسناد آنرا در جزو مجموعه های تاریخی خواهم آورد. همچنین بود در باره ترور حسن آیت و دکتر سامی که عده ای دیگر نیز در
 قتل آن دو دست داشتند.

هشت سال (نظیر هویدا که سیزده سال بر سر کار ماند) در پست نخست وزیری نگاه داشتند. او که گویی پست در ایستاده بود و منتظر آن حوادث بود در تمام این مدت در ایران پُر آشوب و جنگزده با ریا و موشمردگی و آب زیرکاهی و گردن کجی و چون مادرمردگان در آخر صف روحانیان خدمتکارانه و چاهلوسانه ایستادن باقی ماند، چون خود مرد حقیر و خشک مغزی بود بسیاری از مردان آگاه را یکی پس از دیگری نابود کرد و با يك اکیپ امنیتی ساواکی قدیم توده ای و متخصص در پرونده سازی و شکنجه و جنایات با همدستی صادق خلخالی و بدستور مراکز پست پرده آنانی را که احتمال میداد او را تحویل نگیرند و زیر بار او نروند و یا تصور میکرد که روزی رقیب او یا منشاء خدمتی شوند ترور و اعدام یا زندانی و تبمید کرد. از قبل از انقلاب ساواک او را از همان اوان تحصیل در دانشگاه ملی آریامهر بمنوان مهره ای برای آینده گزیده و او را به همکاری و همفکری با پادوهای ملکمی واداشته بود. او و همسر وی (خانم دریاری زهره کاظمی همکار خانم لیلی امیر ارجمند و دوست و ندیم فرح دیبا و آماده کننده «دختران شایسته» و «ملکه های زیبایی») را ساواک از قبل در آب نمک گذاشته بود و توانسته بود از همان بدو انقلاب او را برحالتیون قالب کند و زنش را به بیت امام بفرستد که با آنها رفت و آمد کند و از همه چیز مطلع شود. این خانم با نوشتن شرح حالهای کاذبانه و قلابی بی امضاء و در حقیقت بقلم خود در جراید که در شب انقلاب بر خود نام زهرا رهنورد نهاده بود و «سورپریز پارتیهای» هنگام دانشجویی در دانشگاه را فراموش کرده بود با گریم و نقاب اسلامی شوهرش را به وزارت رسانید و مرحوم دکتر بهشتی که حامی او بود برای آنکه مبادا بر سر این خانم همان آید که بر سر خانم فرخ روپارسا آمد باو ترخم کرده و شوهرش را نیز از دامن مارکسیستهای مصلحتی بخیال خود بیرون کشید و برای مبارزه با بنی صدر او را بالا برد. در باره این انتخاب نامناسب روزی به دکتر بهشتی اعتراض دوستانه کردم، او گفت برای کنار گذاشتن «لچاره ای» نظیر بنی صدر از «رجاله ای» نظیر میرحسین باید استفاده کرد. آیا این منطق صحیح بود و افراد برای این مأموریتها رسالت یافته بودند.

هیچ قصد نداشتم فعلاً در این موضوعات مطلبی بنویسم، ولی چون اخیراً در تهران شیخ صادق خلخالی علیه اینجانب به عوعو و زوزه کشیدن پرداخته بود، این مختصر را که تنها گوشه ای از حقایق است در باره او و دوستانش و جنایاتش نوشتم که هم برای او درس عبرتی شود و خفقان گیرد و هم معلوم شود که در مدت چهار سال مبارزه و خدمت بعلم و فرهنگ چه جانورانی در نظام گذشته بسرمداری ایرج افشارها و محافل تفتین و تسلیم آنها و چه حشرات موذی و زهرآگینی بسرکردگی صادق خلخالیا و میرحسین ها و آفازاده ها در نظام بمدی برای بانحطاط کشیدن و انقراض علم و شرافت فضای این کشور را متعفن و غیر قابل تنفس کرده بودند. معلومست کجای خلخالی می سوزد. هیچکس در جمهوری اسلامی جز حقیر علنی در برابر این جنایتکار بالفطره

نایستاد و خیانتها و قتلها و وابستگیهای او و «توله» مزدورش را که بسرقت و جاسوسی و سودجویی می پرداختند برملا نکرد. او بهمین جهت با مردی حقیر چون میرحسین همدست شد و برای انتقام جوئی پس از سه سال ونیم انتقام تهران و استمفای از سفارت علیه من توطئه کرد.

در نامه یی که بعنوان «میگ و میخ» در باره خیانتهای میرحسین جهت اطلاع امام خمینی و فرزند او و سایر مسؤولان فرستادم و نیز در تلگرامهایی که راجع به سیاست غلط «اقتصاد دولتی» او که گئی از سیستم کمونیستهای شوروی بود برای آنها فرستادم باعث شد که این شخص بوسیله تیم ارادل و اوپاش خود در هنگامی که کاندیدای ریاست جمهوری شدم (آنهم برای بیان مظالم در تلویزیون و نه واقماً جهت رئیس جمهور شدن که در دل همیشه از آن تنفر داشتم) مرا تهدید باستمفاه کند و چون پیشنهاد کاندیداتوری را پس نکرتم به اکیپ امنیتی و اطلاعاتی خود در نخست وزیری که خلخالی و تبارش در آن شرکت داشتند مأموریت داده بود که مرا در حادثه اتومبیل رانی نابود کنند. ماشین پیکانی که در آن سوار بودم داغان و قطعه قطعه شد ولی من جان سلامت بردم و تنها یک هفته بستری شدم و چون نمردم بدون هیچگونه علتی پس از آنهمه خدمات، مأموران میرحسین و خلخالی با چندین کامیون پرنفر بشهرک اکباتان که منزلم در آنجا بود برای دستگیریم آمدند که اگر مقاومتی شود تیراندازی هم بکنند. یعنی یک قشون آورده بودند که پشه ای را اعدام کنند. ولی من هیچ مقاومتی نکردم و مرا در تاریخ ۱۴ آذر ماه ۱۳۶۴ به زندان ویژه نخست وزیر بردند که چندین ماه در آنجا و در اوین با شرایط غیر انسانی نگه داشتند و در آخر هم «نادم» شدند و پس از یک معذرت خواهی تشریفاتی آزادم کردند و کلیه حقوق سفارتم را (چون در آن مدت و هنگامی که مشاور عالی وزارت نفت بودم) (برای آنکه امام خمینی را هم سر در گم کنند و یا بی اطلاع بگذارند) محلّ حقوقیم را «بعنوان سفیر مقیم در مرکز» تعیین کرده بودند) و نیز مطالبات بیست و پنج ساله قبلی و در تبعید مرا تا شاهی آخر پرداختند و با تقاضای بازنشستگی ام موافقت کردند. پس از مدتی بصورت قانونی و با گذرنامه ملی خودم دوباره در سال ۱۳۶۷ به تبعیدگاه نخستین خود بپاریس برگشتم که قریب ۲۴ سال در آنجا بکار تحقیق و علم پرداخته بودم و مجدداً بتحقیقات علمی سابق خود ادامه میدهم. و اگر این باند سرسپرده ملکمی که میر حسین بدان وابسته بود خطایی باندازه یک ارزن یافته بود نه تنها دل همسویان محفلی خود و صادق خلخالی را خوش کرده بود بلکه آنرا به بزرگی کوه دماوند و به بلندی قلعه البرز آگراندیسمان کرده و هزاران شاخ و برگ بر آن میافزودند و مرتکب جنایت دیگر هم میشدند. (این مطالب را از نوشته های قبلی خود که در مقدمه دیوان شعرم بطبع رسیده است نقل کردم، برای ادامه بقیه آن بهمان جا مراجعه فرمایند).

در هنگام آخرین کاندیداتوری خود برای ریاست جمهوری که مانع شدند، قصد اساسی من

چنانکه اشاره کردم تقریر نفثة المصدور و بیان شیوع ستم و انحرافات از اصول مردمی و ناتوانیهای نخست وزیر وقت و همدستان او بود و می خواستم علناً اظهار بدارم که ما انقلاب نکردیم که بیش از شاه ستم کنند و بنا نبود که بجای اشرف پهلوی، زن میر حسین و کروبی و بجای شاهپور علیرضا، شاهپور محمود رضا، شاهپور غلامرضا و امثال آنها، شاهپور خلخالی میرزا و نظیر او جانشین آنها شوند و در مملکت دوباره شلتاق کنند. تازه شاهپورهای سابق موقرتر، با سوادتر و پدرمادر دارتر بودند و جرات این وقاحتها و بی چشم و رویها را نداشتند و در اواخر هم چشم و دل سیر شده بودند و تا آنجا که میدانم حوصله جاسوسی را هم نداشتند و در سرقت و جنایت و دستبرد زدن به بیت المال با آنکه دست کمی از دیگران نداشتند معذک آنقدرها هم چنین گستاخ نبودند و بلد هم نبودند که «تیر خلاص» (۱) بزنند. روزی در همان اوان جرّ و بحث با این شیخ دریده (صادق خلخالی) پیشنهاد کردم اگر تو دعوی مسلمانی و انقلابیگری داری، نظیر آیت الله محمدی گیلانی (که بگفته ای یک فرزند و بگفته دیگر دو فرزند) خود را که مقصّر میدانست محاکمه و اعدام کرد تو هم در باره خود حرکتی کن. ولی چون پدر و پسر همدست بودند او و پسرش در همه جا به فحاشی و ستم پاشی و شایمه سازی پرداختند.

اینک برای ختام کلام چند نمونه از کارهای او را از دفتر خاطراتم بیرون کشیده و در اینجا بعنوان نمونه ذکر می کنم و در حقیقت این خود اوست که مرا باین خدمت تاریخی و اجتماعی وامیدارد و الاً من در اینجا در پاریس فعلاً مشغول کارهای تحقیقی و علمی خویش بودم و فرصت نوشتن این مطالب را عجالتاً نداشتم. (۲)

-از همان آغاز انقلاب که شاهد دور و نزدیک کشتارهای غیر قانونی خلخالی بودم بارها قصد استمفا داشتم، زیرا تحمل دیدن و شنیدن آنها برای کسی که چهل سال مبارزه کرده و آرزوی روزهای بهتری را برای مردم ایران داشت بسیار دشوار بود. از آن جمله بود دیدار صادق خلخالی از یکی از زندانها که در حیاط آنجا بیست نفر را بقطار در صف کشیده بودند. وی پس از چندین بار عبور از

۱- پسر خلخالی اذّها کرده بود که با کلاه مخصوص که بر سر می گذاشته تا قربانیان خلخالی چهره او را نشناسند «پانصد تیر خلاص» زده است ولی همکاران او گنجه بودند گاهی هم بیشتر از اینها را اقرار کرده است. چون این خاندان بخون آسانی اعتیاد دارد، در آثامی که هنوز او را بعنوان دزدی و جاسوسی اخراج نکرده بودم، گاهی در غیاب من در جلو سفارتخانه کوفتند و بجز و مرغ سر مپهید تا در هر حال اعتیاد خون ریزی را از دست ندهد. چون این کار برای یک کارمند سفارت خانه آنها در محضر عام صلی زلفت و نکوهیده بود او را برای این کار شدیداً توبیخ کردم.

۲- اساساً مرد مسخره ای چون صادق خلخالی ارزشی نداشت که تاکنون در نوشته هایم از او نامی برده باشم و کسی هم برای این گونه افراد در قبل و بعد از انقلاب احترامی قائل نبود و سابقاً هم هتاسایی نشده بودند. حیث از استعمال کلمات و جملات فارسی در باره این بیمار روانی و فرد منحرف، خلّج هم نبودم که زبان او را بدانم و با زبان خلجی با او صحبت کنم. ←

سر صف تا آخر صف، غفلتاً در جلو آنها با يك متر فاصله ایستاده و دستور داده بود که از نفر اول تا نهم اعدام و از دهم تا چهاردهم حبس ابد و بقیه آزاد شوند. این نوع قضاوت و صدور حکم برای من غیر قابل تصور بود و هر شخص با وجدان را نگران میکرد. در یکی از برخوردها که هنوز پسر او را به مسکو نفرستاده بودند که او را بعثت سرقت و جاسوسی اخراج کنم، از وی توضیح خواستم که ببینم در باره این مطلب چه پاسخی دارد و جدّاً هم تصور میکردم که او آنرا نفی و انکار کند. ولی در آن روزها او سرمست آدمکشی و جنایت بود و باکی حتی از ولینعمت خود امام خمینی هم نداشت و بعدها هر وقت در می ماند میگفت من همه این کارها را با فتوای خودم و با تأیید و دستور امام انجام داده ام. تصور نمی کنم که جز در روزهای اول که وضع انقلابی بود و عده ای از سران رژیم سابق اعدام شدند، امام خمینی را از ماهیت این اعدامها آگاه کرده بودند، زیرا او مردی با هوش و زیرک، و واقماً هم خویششندار بود، ولی تا چه حدّ او را در جریان امور قرار میدادند یا به چه نحو کارها را بوی عرضه میکردند، این خود مطلبی دیگرست که در جای دیگر باید از آن بحث شود. خلخالی در جواب با سادگی گفت که این مطلب که بگوش شما رسیده است هم صحیح است و هم اشتباه. یعنی آنطور نیست که بشما گفته اند. این چند نفر واقماً همه درخور اعدام بودند. پرسیدم که آیا محاکمه هم شدند. گفت همیشه هم عنوان کردن «محاکمه» خود يك دام است که ما توانیم انقلاب خود را پیروز گردانیم یا صادر کنیم. من که وقت محاکمه طولانی را ندارم. همینکه بر من یقین حاصل شد که چه حکمی را باید صادر کنم فوری دستور میدهم و بچه ها (یعنی پاسداران در خدمت او) و گاهی هم مهدی (پسر او) آنرا انجام میدهد که ثوابش نصیب او شود. او ادامه داد: اولاً من خواستم نشان بدهم که قدرت فراوان داریم و می توانیم همه کار انجام دهیم (یعنی زهر چشم بگیریم)، ثانیاً دو نفر از اعدامیها «چشم زاغ» و بقیه «قدّ غول آسا» داشتند و از زیر چشم مانند شتری که به نعل بندش

بسیار مستعد میادیم که او از زیر بار سنگین آنهمه تخطات و زشتکاریها و صدور احکام جنایتکارانه و مجولانه قتل بیگناهان و سرقتها و جاسوسهای خود و پسرش بتواند قد بلند کند و روزی «بسر» در برود یا سر سلامت بگور برود. زنده ماندن و معدوم نشدن این جنایت پیشه بدست قانون، تاکنون از گفتنیهاست و لابد در آن حکمتی بوده است که بعدها معلوم خواهد شد، زیرا همانطور که اشاره کرده ام لجن زارهای عالم هر چند هزار سال يك بار تبهکاری نظیر او را در درون خود پرورانده و با کفایات خود تفتیه کرده است. در صورتیکه جهت رسیدن بسرلوفت محترم خود هتّاب دارد و مایل باشد که بیشتر چهره او و هم جرّمان او را بشناسانم و بنمایانم، این گوی و این میدان تا سیه روی خود هر که در او غشّ باشد. از جناب سید احمد خمینی هم که این شخص بارها او را فرشته و پادروغ گفته است و در بیت امام را با تبرک و فکرت بروی همه بسته تا اسرار تشکین او و همدستانش برملا نشود، تقاضا می نمود که از این عنصر کذاب و خفاکار و پسر جاسوس و سارق او بصرف اینکه او يك بچه آخوند و شاهپور خلخالی مهجور و عقب مانده است دفاع نکنند زیرا این رشته سر دراز دارد و همه مصلحتها در آنست که وی و همدستان آنها که اکنون عده ای از آنها را از کارها برکنار کرده اند، هر چه زودتر مجازات شوند و بکثیر اعمال تبیحه خود برسند.

نگاه کند به من نظر می افکندند و مرا با وقاحت و بدون ترس و رانداز میکردند، معلومست که نظام گذشته که تو از آن آنقدر متنفری، آنها را برای چشم زاع و قد بلندشان انتخاب کرده بود. قطعاً خائن مادرزاد و مفسد فی الارض بودند. بقیه هم که به حبس ابد محکوم شدند آنها هم ارتشی بودند و حتماً بیگناه نبوده اند...

-در هنگام انتخابات نخستین رئیس جمهور، در شهر و بازار قم بر روی پارچه هایی که میان دو دیوار یا دو ستون دو طرف خیابان یا کوچه ها آویخته بود این جمله بچشم می خورد که «اینجانب بنفع بنی صدر از کاندید شدن خود صرف نظر می کنم. صادق خلخالی». به منم توصیه کرد که تو هم استعفا بده. گفتم من قصد انتخاب شدن را ندارم و دیروز از محلّ مأموریت برای گزارش امور سیاسی به تهران و قم آمده ام که امام را ملاقات کنم و کاندیدا شدن من از طرف دوستانم قطع جنبه تشریفاتی دارد، زیرا من بهیچیک از داوطلبان عقیده ندارم و اگر هم يك رأی بیاورم باز استعفا نخواهم داد. معلومست کسی که تبلیغات انتخاباتی نمیکند و دو سه روز قبل از انتخابات دوستانش او را پیشنهاد کرده اند عمل او سمبلی و برای نشان دادن مطلبی است که از دیدگاه صاحب نظران و تاریخ دور نخواهد ماند. او مرا باصرار برای خوردن آبگوشت بمنزلهش دعوت کرد که ایکاش آنجا نمی رفتم و ناهار او را نمی خوردم... در حین ناهار برای او پوشه ای آوردند که حاوی حکم اعدام سه نفر در دماوند بود و وی آنرا امضاء کرد. باو گفتم تو خودت آنها را دیده ای و از جرم آنها اطلاع داری. گفت راه دور است، وقت رفتن به دماوند را ندارم، در قم خیلی کار دارم، باضافه این بچه ها هر چه بنویسند صحیح است و بآنها اعتماد دارم. پوشه پرورده را غفلتاً از دستش بیرون کشیدم. در درون این پوشه فقط يك صفحه کاغذ بود که با خطی سراسر غلط و ناخوانا حکم اعدام سه نفر نوشته شده بود. گفتم آقای خلخالی اگر تو بخدا معتقدی (که البته معتقد نیستی) ما برای خدمت ب مردم و علیه ستم انقلاب کرده بودیم. این کارها منافی انسانیت و مسلمانی است. من الآن خدمت آیت الله امام می رسم و استعفا میدهم و دوباره برمیگردم سر شغل اولم و دیگر در این انقلاب هم دخالت و شرکتی نخواهم داشت. با کمال ناراحتی و اعصاب در هم کوفته بمنزل آقای شهاب اشراقی داماد امام رقتم که از امام خمینی که میگفتند در آن روزها بیمار بود، اجازه بخواهد که شرح مآووق همراه با گزارشهای محلّ مأموریتم را باگامی او برسانم. خلخالی هم که مطلع شده بود که بمنزل امام می روم و با آقای اشراقی خلوت کرده ام بلافاصله سر رسید و با هم باطاق دیگر رفتند و پس از نیمساعت جرّ و بحث آن مرحوم (شهاب اشراقی) بنزدم مراجعت کرد و گفت این شیخ آدم دریده و بیشرمی است و تو فرد تحصیل کرده و موقر نمی توانی حریف این پاچه ورمالیده شوی. او بمن میگوید که با مکرری شوخی کرده ام و بمدها بنزد امام می رود و میگوید



مکرری بن بهتان می زند و اساساً نمی خواهد ما مجرمین دوره شاه را مجازات کنیم. تو هم فعلاً صرف نظر کن و از این بابت چیزی بمرض امام نرسان. فعلاً کسی جز خلخالی داوطلب کارهای حساس نمی شود و منهم از دست او خون دل می خورم ولی او رابطه با خیلی جاها دارد و زیانم بند است. در هر حال او در این انقلاب حکم مستراح دارد و هر عمارتی بیک مستراحی نیاز دارد...

- سالار جاف که با همان دسته اول (یعنی هویدا، نصیری،...) بی جهت بُرخورده بود و اعدام شد مرد بیگناهی بود و بدون سبب جُرم او را بزرگ کرده بودند. او مرد محترم و بی آزار و جوانمردی بود که از سرّ ستم دولت عراق بایران پناهنده شده بود و برای تحیب کردن عراق نسبت بایران وجودش گرانبها بود. وی را در یکی از اطاقهای مدرسه علوی با سایرین محبوس کرده بودند. خواستم او را نجات دهم. پای او شکسته و ساق یک پایش باندازه متکائی ورم کرده بود و بزحمت قادر براه رفتن بود. در سنت ایرانیان نبود که کسانی را که بایران پناهنده می شوند بی جهت اعدام کنند. با تمام تلاشها و جلب موافقت بعضی از دوستان حاضر شدم که بنزد امام بروم و مسؤولیت را بعهده بگیرم که اگر گناهی مرتکب شده است مرا هم با او مجازات کنند ولی خلخالی سر رسید و دخول و خروج درها را مسدود کرده این مرد شریف بیمار را که نیاز بمداوا داشت با نیرنگ از دستم گرفت و برد و وانمود کرد که می خواهد پای او را معالجه کند، ولی قبل از آنکه فردای آنروز خودم را به امام برسانم او وی را اعدام کرد و بدین ترتیب طایفه ای بزرگ و چند ایل کردستان را علیه انقلاب اسلامی بی جهت کینه ور ساخت و در جنگهای کردستان چه بسا جوانان از دو طرف بدین مناسبت کشته شدند. ستمها و کشتارهای او در میان نقشبندیها که بزرگان آنها را برای بیعت با انقلاب و وفاداری نسبت بایران بنزد امام آورده بودم، آنقدر غم انگیز و دغقراش است که حدی بر آن متصور نیست و باید در باره سایر قربانیان او در کرماشان، سنندج، جوانرود، مریوان، بانه، مهاباد، سردشت، سلدوز و جاهای دیگر یک کتاب علیحده نوشته شود.

- جنایات صادق خلخالی در کردستان و صفحات غرب ایران قابل احصاء نیست. آن پسر بچه دوازده ساله (که دقیقاً یازده سال و هشت ماه و ده روز سن داشت) و در مهاباد با طرزی شقاوت آمیز او را اعدام کرد دل هر سنگدلی را برای ابد پاره خواهد کرد. این جوان نابالغ و در حقیقت کودک بدست و پای او اقتاده بود و گریه کرده بود که بیگناه است و تقاضا داشت که او را زنده بگذارد. صادق خلخالی در سر ناهار در حالی که کباب کوبیده جویده و پاره ها و خرده های آنرا که از زیر دندانهایش بخارج پرتاب شده و همه جا را کثیف کرده بود بر سر او فریاد زده بود که پسر لجوج سگ عمری بگذار کبابم را بخورم، اگر بیگناهی به بهشت میروی و اگر مجرمی به جهنم

میروی، دور شو،...

در اوین شکنجه گران از خدا بیخبر بخصوص آنها که جزو اکیپ اطلاعاتی خلخال و موسوی بودند، شمار خلخال را عملاً اجرا میکردند و بهممه قربانیان خود می گفتند بقول خلخال اگر بیگناهی که به بهشت میروی و اگر گناهکاری ترا اعدام می کنیم که در آخر پاک شوی و به بهشت بروی.

-از همان روزهای نخست انقلاب با این شیخ بی معرفت که نکبت فکری تمام وجود او را فراگرفته بود و گویی نام ایران خاری بود که در چشمان کور باطنیش فرو میرفت، برخورد شدیدی آغاز گردید. وی به تبعیت از کشورهای مزدور عربی که نام خلیج فارس را خلیج عربی نهاده بودند، وارد معقولات هم شد و پا را از حد گلیم خود فراتر نهاده و بعقل ناقص و بی سروته خود راه وسطی پیدا کرد و خلیج فارس را «خلیج اسلامی» نامگذاری کرد. عده ای نادان و بیخبر هم حرف مفت او را تکرار کردند. در آن روزهای پُر غلغله و پرمشغله، اگر قاطعانه تو دهن او نزده بودم و در چندین سخنرانی و حتی بیان رادیویی علیه این اندیشه بیمار اقدام نکرده بودم، چه بسا که پیشنهاد چرند او می ماسید و عربها اتخاذ دلیل میکردند که خود ایرانیان هم از بکاربردن اصطلاح «خلیج فارس» صرف نظر کرده و بدان اعتقادی ندارند، اگر چه این پیشنهاد از طرف عده ای قلیل و چند نفر و حتی يك نفر باشد. دیگران هم یا احساس خطر نمیکردند و یا در برابر مردم فریبی چنین ریاکاران و بی چشم و رویانی که خود را در آن انقلاب با زور مراکز پشت پرده و یا تملق جا زده بودند و میخواستند با «جیغ بنفش» خود افکار جاافتاده و سالم را منکوب کنند جرأت اظهار نظر نداشتند و با سکوت خود رضایت میدادند. عده یی هم تصور میکردند که این امر با موافقت شخص آیت الله خمینی انجام گرفته است، در صورتیکه چنین نبود و من بخواهش مرحوم چمران و قطب زاده در يك جلسه خصوصی امام را ملاقات کردم و آنچه در این باره میدانستم اظهار داشتم و حتی نقشه های جغرافیایی قرون شانزدهم و هفدهم و هیجدهم میلادی را که در اروپا انتشار یافته بود و آنها هم صریحاً نام «خلیج فارس» را بشکل «گلف پرسیک» ضبط کرده بودند بوی ارائه داده و از عواقب بد سیاسی این تغییر نام برای ایران در صحنه تاریخ و سیاست بین المللی بتفصیل صحبت کردم. دولت موقت و وزیر خارجه و عموم مردم آگاه و وطنخواه و مسلمانان تحصیل کرده با آن نامگذاری غلط در دل مخالفت داشتند. از سخنرانیهای این جانب در باره خلیج فارس در دانشگاه و چند مسجد و در دو مصاحبه مطبوعاتی که در سالن بزرگ پارک هتل انجام گرفت همه آگاهی دارند. در آنجا هم یکی از پژوهشهای حقیر که در سال ۱۳۲۸ ه.ش. (= ۱۹۶۰ م.) در باره خلیج فارس و صید مروارید «در مجله آسیایی» [ژورنال آزیاتیک] پاریس بزبان فرانسه انتشار یافته بود در اختیار علاقمندان قرار گرفت. در اخبار رادیو و تلویزیون ۲۴ خرداد ماه ۱۳۵۸ که در صفحات ۵۸۶-۵۸۸

کتاب «نه شرقی، نه غربی، ...» اینجانب دوباره نقل گردیده است چنین آمده است: «...دکتر مکرری سپس با اشاره به خلیج فارس یادآور شد که نام خلیج فارس ابدی است و ترکیب عبارت «خلیج فارس» ترکیبی است اسلامی، زیرا ایران کشور است اسلامی. آنچه ما را بسایر مسلمانان خلیج فارس می پیوندد اسلامیت است نه عربیت. وی گفت مخالفت با اصطلاح خلیج فارس از طرف بعضی از مجامع عربی دلیل بر وجود عقاید نژادپرستی و ایجاد شکاف در صف مسلمانان کشورهای جهان است. ضدیت با اصطلاح خلیج فارس [اشاره به دو اصطلاح مزورانه «خلیج عربی» و «خلیج اسلامی»] آب باسیاب تفرقه اندازان جهان استعمار آوردن است.

پس از این موضوگیریهای عاقلانه و صحیح، صادق خلخالی خفقان مرگ گرفت و با آنکه چون مار زخمی صدمه خورده بود ناگزیر با حرفهای سردرگم خود باز هم به نعل و میخ زد و ظاهراً عقب نشینی کرد ولی در دل به کینه ورزیهای او افزوده گشت. این نامرد کذاب که جنایت و دروغ با خورش آمیخته است چون خودش لابد احساس کرده بود که صلاحیت این مداخلات را نداشته است و همه بریش او خندیده اند و هوچیکری او بجایی نرسیده است با همان وقاحت فطری با گذشت زمان حرف خود را تغییر داد و گفت اصلاً من قصد تغییر نام خلیج فارس را نداشتم و در صدد برآمد که پای آیت الله خمینی و آیت الله منتظری را هم در میان بکشد تا جرم خود را کمرنگ کند. این مرد دروغگو حتی در باره اعدامهای خلاف قانون خود که از همه جا حتی از طرف مسؤولین وقت و آیت الله خزعلی و مردم شراقتمند بانها اعتراض شده بود با پخش اکاذیب خود بروی بخش عظیمی از آنها پرده کشید و به روپوشی پرداخت و برای مقدار قلیلی از آنها يك تاریخچه محاکماتی کوتاه و جز آن ساخت و قتلهای خود را در مناطق غربی و جنوبی ایرانی پنهان کرد، مثل آنکه او بیش از چند صد نفر نکشته است و آنها بدلیل آن بوده است که همه مجرم و ضد انقلاب بوده اند، و گویا واقماً محاکمه هم شده اند و اصولی قانونی در باره آنها رعایت شده است.

از همین حالا، بطوریکه شنیده میشود از طرف گروه هایی از ایرانیان داخل و خارج مراکز و جمعیتهایی برای مطالعه جنایات خلخالی تشکیل شده است که اگر در ایران مجازات نشود، در يك دادگاه بین المللی مردمی بعنوان جنایتکار درجه اول ضد بشر نظیر آئیشن محاکمه و معدوم گردد.

اما در باره اصطلاح خلیج فارس ذکر خاطره زیر را نیز بجا می بینم:

در هنگام تصدی سفارتم در مسکو، خبرگزاری شوری تاس گاهی اخبار منتشره خود را بزبان فارسی ترجمه کرده و چند نسخه آنرا برای سفارت خانه ایران ارسال میداشت. در آنجا مکرر این اصطلاح بهمان شکل واقعی و تاریخی آن «خلیج فارس» چاپ شده بود، معذک بتوسط سفیران سوریه و یمن و الجزایر که با من دوست بودند عین این خبر نامه را که برای آنها هم بزبان عربی از

طرف خبرگزاری تاس فرستاده میشد، بدست آوردم. در آنجا با کمال شگفتی دیدم که در همه جا بجای بکاربردن «خلیج فارس» اصطلاح نابجای «خلیج عربی» ذکر شده بود. ناگزیر شدم که بدولت شوروی که روش او با ما ریاکارانه و متقلبانه بود رسماً اعتراض کنم (نقل از کتاب خاطرات زندگی...).



بطور خلاصه باید گفت که از خودبیکانگی و وابستگی در صحنه های فرهنگی، سیاسی، انقلابی، اجتماعی و اداری بطورکلی در شرق و بالاخصاص در ایران سنتی دیرینه دارد. شکل گیری و جناح بندی این نابسامانیاها بیکصد و پنجاه تا دویست سال قبل منتهی میگردد و هر روز هم جهان استعمار و روابط مافیایی، این از خود بیکانگیها را در میان ملت‌هایی که وابستگان داخلی، آنها را از رشد باز میدارند کامل تر می سازد. شکل ظاهر و گریم خارجی چهره های واقعی را پنهان می سازد ولی دگرگون نمیکند. بازیگران تعویض میشوند و واژه ها با پسوندها و پیشوندهای جدید بکار میروند، ولی نمایشنامه ها و لبّ مطلبها همانست که بود و هدف آنها تغییر نمی یابد. هیچ انسان عاقلی که بتاریخ فکری و رُخدادی ایران آشنا باشد، میان پادوهای تقی زاده و ساواکیهای تفرقه افکن پرونده ساز و شکنجه گر زمان شاه و جنایتکارانی نظیر خلخالیاها و میر حسین ها و امثال آنها نمی تواند تفاوتی قائل شود. اینها می کوشند تا سرچشمه های هنری و انسانی را کور و استعدادها را عاطل و باطل کنند و افکار را بپوچی بکشانند و بزبیاترین عصاره و خمیره ای که در وجود هر انسان متعهد و والا یافت میشود آسیب برسانند و آنها را ببدترین شکلی بدیگران بشناسانند. این چهره سازان استعمار زیبایان را زشت و زشت رویان را زیبا می نمایانند و بر چشم و ابروی آنها وسمه می کشند. گاه خود را کوه و کوه دیگران را گاه می کنند. جواهر معنی دیگران را می دزدند و بر سینه خود خرمهره بیشمرمی می آویزند و چون خود افرادی حقیر و زبونند و نمی توانند بحدّ و مقام مردان برتر از خود برسند می کوشند آنها را از بالا بزیر بکشند و همه را بسطح نازل خود فرود آرند.

اینها بدور خود تارهایی از ابتذال و دروغ و تفتین و جنایت تنیده اند و می خواهند همه را در لجن زار و مُرداب ارواح ناپاک و آلوده خود فروکشانند.

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی کاین ره که تو میروی بترکستانست



مسئولان فعلی و آینده مملکت باید بدانند که هر دستگاه ظالمی ناتوان و پا در هواست و اگر

عدالت اجراء نشود دیر یا زود دود آن بچشم آنها هم خواهد رسید و آنوقت دیگر دیر شده است. چنانکه پوزش طلبی آقای آریامهر هم در روزهای پایان حیات بجایی نرسید و کسی بدان وقعی ننهاده. اگر تبهکارانی نظیر خلخالی، میرحسین، ری شهری و همدستان آنها مجازات نشوند و امور در غلظت صحیح نیفتد، مردم ایران و جهان باز هم تکرار خواهند کرد که امور در دست اشخاص پاچه ورمالیده ایست که بهیچ اصلی از اصول جز حکومت کردن و مال اندوزی و تشفی مشتهیات خود اعتقادی ندارند و ققط می خواهند مقام و کرسی و حسابهای دلاری و پوندی خود را حفظ کنند و از هیچ عمل ناجوانمردانه و غیر شرعی اباہ ندارند و بریش دنیا و مافیها می خندند. اگر مردم عجلتاً جرأت دم زدن نیابند و تقاضاهای آنها برآورده نشود، معذک احمق که نیستند. این مطالب را می فهمند و در دل برای روزهای دیگر نگاه میدارند و اعتقادهای هر روز از نظام آنها بیشتر سلب خواهد شد. زیرا مردم سنگ بن و زیربنای ساختمان انقلاباتند. پس بهتر آنست که قبل از آنکه صبرها تمام شود و حوصله ها پایان رسد و چهره ها برافروخته تر و دستها از آستین ها بیشتر بیرون آید، خود مسؤولان فعلی تبهکاران را تنبیه کنند و مورد عبرت قرار دهند.



صادق خلخالی با اینهمه توطئه ها بهمکاری میرحسین موسوی توانست چیزی علیه اینجناب «بماساند» و جرمی اثبات کند، بلکه برخلاف میل آنها حقایقی روشن شد و در آخر هم روی آنها سیاه گردید و تیرشان بسنگ خورد و «نادم» شدند. چون این موجودات بی شرم و پُر رو و عنیف سرشار از اندیشه های سخیف از افشای حقایق وحشت دارند همه معایبی را که فقط بانها می چسبد و از سنخ کارهای آنهاست بدیگران نسبت میدهند و این نظیر آن دزدی است که فرار میکرد و در حین فرار فریاد میکشید آئی دزد، آئی دزد. اگر خلخالی تبهکار ذره ای از شرافت و حمیت و اسلامیت در وجود ناپاکش مخمر بود، اینهمه ستمها نمی کرد و بی جهت جرم خود را بدیگران نسبت نمیداد. خبرها و گفته ها باید منطبق با واقعیات باشد و چون يك خبر امانت است باید دقت شود که این امانت در دست امانتدار بماند نه در دست طراران. انسانهای پاک بدور از حبّ و بغض های شخصی و گروهی با این افراد که زندگی آنها با لیرنگ و دروغ و شیادی و سرقت و جنایت و ربا و جاسوسی و آلودگیهای درونی و بیرونی آمیخته است، از زمین تا آسمان فرق دارند و این در حالی است که قبلاً هم برای مردم و مبارزه با ستم، کاری نکرده بودند، جز آنکه شریک قدیمی ستمکاران پیشین بوده اند. بعضی از آنها هم اصلاً کسی نبوده اند و محلی از اعراب نداشتند و جزو همج الرعی بوده اند و اکنون بر سر سفره گسترده و آماده نزول اجلال کرده اختار میدهند که از تنقلات و حلویات و مشتهیات میل می فرمایند و دلی از عزا بیرون میاورند و با لاف و بلوف برای خود قصه های جنّ و پری می سازند.



بافت استمرارِ توطئه‌ها و «دست و پازدنها و جان‌کندنها»ی پادوهای تقی زاده و سفسطه‌های آنها در مطبوعات و انتشارات بمد از انقلاب با نسج خیالتهای میرحسین و خلخالی و یاران آنها پی ارتباط نیست و سرنخ همه آنها در یکجاست و در پایان همه این جهتگیریهای قلابی و فرمایشی در يك نقطه بهم می‌رسند. تشریح و توضیح این امور در «تاریخچه برنامه‌های فرهنگی کارگزاران سیاست خارجی در ایران» نقل شده است.

محتویات و کیفیت عبرت انگیز جاسوسی و سرقتهای پسر خلخالی و تمهیدات عملی این پدر و پسر مزدور بشو رویها را در بحث جداگانه ای که مربوط به جنگ ایران و عراق و تحریکات و خیالتهای شو رویها علیه تمامیت ارضی ایران و مباران شهرهای غربی و جنوبی و مرکزی ایران است بتفصیل ذکر کرده ام و خیال میکنم که بمناسبت شغل سفارجم و آگاهی از تحریکات سیاسی آروزها بیش از همه صلاحیت اظهار نظر در این امور را داشته باشم.

تألیف و تنظیم آنها در دنباله همین زنجیره نوشته‌ها و پژوهشهای تاریخی در باره سیاستهای خارجی در ایران و پایگاههای نفوذی آنها و ساخت سازمانی آنها انجام گرفته است و انشاءالله در هنگام مناسب انتشار خواهد یافت. برای این کارها هنوز وقت بسیار دارم. خواه عمر کفاف کند یا کفاف نکند در هر حال بر روی حقیقتها و واقعیتها تا ابد نمی‌توانند پرده پوشانند و بسیاری از تاریکیها روشن خواهد شد. چنانکه قبلاً هم در سال ۱۳۴۸ ه.ش. در مقدمه یکی از کتابهایم دو بیت از زیان شاعری نقل کرده بودم و محمول آن در سال ۱۳۵۷ مصداق حقیقی یافت، این بار نیز همان دو بیت را در پایان این نشئه‌المصدور موقتی که صفحات محدود این کتاب فرصت بیان همه آنها را عاجلاً بمن نداد تکرار می‌کنم:

گر بماندیم زنده بر دوزیم	جامه بی کز فراق چاک شده
ور بگردیم عذر ما بیسذیر	ای بسا آرزو که خاک شده



ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ
از این فسانه هزاران هزار دار د یاد

انتشارات زیگفرید:

چند جلد از نوشته های استاد مکرى

این کتابها و سایر تألیفات موجود استاد مکرى را
میتوان بتوسط مجله روزگارانو:

SARCHAR
B.P N°. 67
94302 Cedex Vincennes France

و کتابفروشى های زیر در پاریس
و لوون (بلژیک) ابتیاع کرد.

Librairie Orientale
H. Samuelian
51, Rue Monsieur-Le-Prince
75006 Paris

Librairie Klincksieck
8, Rue de la Sorbonne
75005 Paris

Editions Peeters
Bondgenotenlaan 153, B.P. 41
B- 3000 LEUVEN

La Légende de

BĪŽAN-U MANĪJA

VERSION POPULAIRE DU SUD DU KURDISTAN

En langue gouranîs
(Épisode du Shâhçâma, épopée iranienne)

Texte établi,
Introduction, traduction, thèmes folkloriques,
notes linguistiques et glossaire

Par

Mohammad Mokri

Ouvrage publié avec le concours du Centre National de la
Recherche Scientifique

Dépositaire :
Librairie Klincksieck
II, Rue de Lille, II
Paris (7^e)

1966

داستان

بازمان و مانیا

بازمان‌گردانی

از داستانهای ملی ایران — روایت‌دهنده: سلطان کردشین

متن مصحح، ترجمه فرانسوی، مقدمه، یادداشتهای زبان شناس
و فرهنگ‌گردانی

با تحقیقی در باره سؤنوعات مربوط به فرهنگ عامه

از

دکتر محمد مکرری

از انتشارات مرکز تحقیقات علمی وزارت معارف فرانسه

پاریس

۱۳۴۵ شمسی — ۱۳۸۶ قمری

۱۹۶۶ میلادی

عمل فروش در کشور فرانسه :
کتابفروشی کلینکسک
۱۱ کوپه لیل
پاریس ۷

LE « SECRET INDICIBLE »
ET
LA « PIERRE NOIRE » EN PERSE

dans la tradition des Kuchas et des Lurs
Fidèles de Vérité (*Fid-i Haqq*)

Appendice

DAWRA-y WAZĀWAR

Texte gourani établi,
traduction, commentaires, notes et glossaire

Par

Mohammad Mokri

PARIS

1968

دائرة مطبوعات و نشر
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

در پشت لرها و کزوانی اهل حق

با تنظیم سخن گویانی
دکتر محمد قزوانی
از ستون مدنی و مفسر اهل حق
و ترجمه آن بر زبان روانه با تصحیح و یادداشت‌های دستوری
و زبان علمی و فرهنگ گویانی

از
دکتر محمد شکر علی

پاریس

۱۳۸۸ هـ. ق — ۱۳۴۷ هـ. ش
۲، ۱۹۶۸

CONTRIBUTION SCIENTIFIQUE AUX ÉTUDES IRANIENNES
TOME 5 — FASCICULE 3

UNE LETTRE DE BĀYSONGHOR
B. YA'QŪB (Āq-Qoyunlū)
DEMANDANT DU SOUTIEN AU
SULTAN OTTOMAN BĀYAZĪD II
EN 897 H./1492

Texte persan, traduction et notes historiques

PAR

M. MOKRI

MAÎTRE DE RECHERCHE
AU CENTRE NATIONAL DE LA RECHERCHE SCIENTIFIQUE

Paris
1974

مقالات مکرری (کتابچه سیم از بنده پنجم) : پژوهشها و ریزه پاییهای علمی

نامه ای از بایسنقر بن یعقوب بن اوزن حسن آق قویونلو
به

بایزید دوم سلطان عثمانی

(در حدود سال ۸۹۷ م. / ۱۴۹۲ ه. ق.)

متن حکس پردازی شده و قراءت آن با پژوهشها و یادداشتهای تاریخی

از
محمد مکرری

استاد تحقیقات در مرکز تنبئات علمی
وزارت معارف و اوقاف

پاریس ۱۳۹۴ ه. ق. / ۱۳۵۳ ه. ش.

CONTRIBUTION SCIENTIFIQUE AUX ÉTUDES IRANIENNES
TOME 5 — FASCICULE 4

CYCLE DES FIDÈLES COMPAGNONS A L'ÉPOQUE DE BUHLÛL

ÉTUDES D'HÉRÉSIOLOGIE ISLAMIQUE
ET DE THÈMES MYTHICO-RELIGIEUX IRANIENS

Appendice

DAWRA-Y BUHLÛL

Texte gourani ébahi, traduction, notes et commentaires

PAR

M. MOKRI

MAÎTRE DE RECHERCHE
AU CENTRE NATIONAL DE LA RECHERCHE SCIENTIFIQUE

Paris
1974

مقالات مکرری : پژوهشها و ریشه یابیهای علمی
(کتابچۀ پیمانم از جلد پنجم)

برهلول وانا و یاران حقیقت

پیش‌جامه شناسی مذهبی و تاریخی
تحقیق درباره مقصد های الهادی و اساطیری ایران
در نزد گروهی از پیروان فرقه های غالی

با انضمام متن گوران

دوره برهلول

با تصحیحات ترجمه تیسیر و یادداشتها

از

محمد مکرری

استاد محققات در مرکز تحقیقات علمی
وزارت معارف و اوقاف

پاریس ۱۳۹۴ ه.ق. / ۱۳۵۳ ه.ش.

RECHERCHES DE KURDOLOGIE

CONTRIBUTION SCIENTIFIQUE
AUX
ÉTUDES IRANIENNES

Études d'ethnographie, de dialectologie,
d'histoire et de religion
(parues dans les années 1956-1964)

PAR

M. MOKRI

MAÎTRE DE RECHERCHE
AU CENTRE NATIONAL DE LA RECHERCHE SCIENTIFIQUE

Librairie Klincksieck
11, rue de Lille, 11
Paris 7^e
1970

مَقَالَاتِ مُكَرِّي

جلد ۲

پژوهشها و دروزه‌های علمی

تحقیقات مربوط به زبان، تاریخ، مذهب،
فجه‌ها، طبایفه‌ها و فرهنگ عامه ایران

کدورسالهای ۱۳۷۶-۱۳۸۴ ه.ق. / ۱۳۳۶-۱۳۴۴ ه.ش.
در مجلات اروپایی نشر یافته است

از

دکتر محمد مکرری

استاد تحقیقات در مرکز تحقیقات علمی وزارت معارف فرانسه و دانشگاه پاریس

۱۳۹۰ ه.ق. - ۱۳۴۸ ه.ش.

کتابفروشی کینکسیک
۱۱ کوچه نیل
پاریس ۷

RECHERCHES DE KURDOLOGIE

Diâ' ad-Dîn Pâchâ al-Khâlidî
DICTIONNAIRE KURDE-ARABE

Texte publié

avec une introduction et des notes linguistiques
Notice sur la phonétique et la graphie arabo-persane
du dialecte kurmândjî

Par

M. MOKRI

ANCIEN MAÎTRE DE RECHERCHE
AU CENTRE NATIONAL DE LA RECHERCHE SCIENTIFIQUE

LIBRAIRIE DU LIBAN
Place Riad Solh
Bejroutch

بيتا الزينيانا الخالدي

الديا الادب الخالدي
في اللغة العربية الكردية

مؤلفه ومقدمه

مع دراسات لغوية

الأستاذ الدكتور محمد مكري

أستاذة اللغويات في مركز الدراسات اللغوية في باريس سابقا

مكتبة بيتا الزينيانا

ÉTUDE D'HERÉSIOLOGIE ISLAMIQUE
ET DE THÈMES MYTHICO-RELIGIEUX IRANIENS

LA GRANDE ASSEMBLÉE DES FIDÈLES
DE VÉRITÉ

AU TRIBUNAL SUR LE MONT ZAGROS EN IRAN
(DAWRA-Y DĪWĀNA-GAWRA)

Livre secret et inédit en gourani ancien

Texte critique, traduction, introduction et commentaires
avec des notes linguistiques et glossaire

PAR

MOHAMMAD MOKERI

Maître de Recherche au Centre National
de la Recherche Scientifique

*Ouvrage publié avec le concours de
Centre National de la Recherche Scientifique*

Librairie Klincksieck
11, rue de Lille
Paris 7^e
1977

از سلسله پژوهشهای مذهبی و زبان‌شناسی
مربوط به گروه‌های زرتشتی‌های اسلامی و زرتشتی‌های ایرانی ایرانی

دوره دیوانه گوره
یا

دیوان عالی یاران حقیقت بر فراز کوه شاهو

(گواهیه‌های مظاهر روحانی)

از کلامهای مقتدی اصل حقیقت

بنا بر زبان گورانی

(مستحق زبان و گفتار خزان پند پوری گورانی)

در این مصحح و ترجمه آقای ابی‌انوار زرتشت با مقدمه و توضیح فارسی و عربی
و اختصار یادداشت‌های زبان‌شناسی و فرهنگ گورانی

از

محمد مکرری

استاد تحقیقات و سرکار تحقیقات علمی
وزارت معارف و اوقاف و صنایع

از انتشارات مکتب‌های علمی وزارت معارف و اوقاف و صنایع

چاپ اول ۱۳۵۶ ه. ش.

عبدالمطلب و مکتب‌های زرتشت
کتابخانه و مکتب‌های علمی
۱۱ کوچه لیل
تهران

CONTRIBUTION SCIENTIFIQUE AUX ETUDES IRANIENNES
TOME 5 - FASCICULE 5

M. MOKRI

MAÎTRE DE RECHERCHE
AU CENTRE NATIONAL DE LA RECHERCHE SCIENTIFIQUE

QUELQUES RÉFÉRENCES
AUX ŒUVRES D'AMIR KHOSRAW DEHLAWI
(651 H./1253-725 H./1324)
À PROPOS DES MALAISES SOCIAUX
DE SON ÉPOQUE

PARIS
1978

مقالات مکرری: پژوهشها و ریزه پاره‌های علمی
(کتابچه پنجم از مجله پنجم)

سهبیة امیر خسرو دهلوی
در ایجاد

ادبیات ضد ستم در زبان فارسی

مؤلف: محمد مکرری
محل انتشار: مرکز تحقیقات علمی
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

از
محمد مکرری
استاد تحقیقات و مرکز تحقیقات علمی
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه

محل نشر: پاریس، ۱۳۹۸ ه. ق. / ۱۳۵۷ ه. ش.

ÉTUDE DE SPIRITUALITÉ ISLAMIQUE
ET DE THÈMES MYTHICO-RELIGIEUX DE L'IRAN ANCIEN

LA LUMIÈRE ET LE FEU DANS L'IRAN ANCIEN

(Origine, structure, développement et systématisation)

ET LEUR DÉMYTHIFICATION EN ISLAM

Spiritualité iranienne
et libéralisation des idées par l'Islam
face à l'obscurantisme millénaire
et le pouvoir absolu

PAR

MOHAMMAD MOKRI

Maître de Recherche au Centre National
de la Recherche Scientifique

2^e édition

ÉDITIONS PEETERS
BONDENOTENLAAN 153
B-3000 LEUVEN

1982

از سلسله پژوهشهای مذهبی و زبان‌شناسی
مربوط به تزیید و سمبولیات اسلامی در شبه‌قاره هند و اساطیر شرقی ایران قدیم

الوهیت نور و نار در اساطیر ایران قدیم

و نزول آتیا از مقام الهی در اسلام

مؤلف: مؤلفی، همکاری اجزاء ساختاری، گزارش
تدوین: مؤلفی و ایچ. ایل. دوگانی

تاریخ تعویذ الهیه، سیر روحانیت در ایران قدیم
و پیام آزادی‌بخش اسلام در برابر تارک و کفری
و نظام پوپستی مستبدان در طول قرون

از

استاد

دکتر محمد مکرری

استاد تحقیقات در مرکز تحقیقات علمی وزارت علوم، فرهنگ و ارشاد اسلامی

پاریس - لیون (فرانسه)

۱۳۵۶ ه. ش. / ۱۳۷۷ م. ق. / ۱۹۸۲ م.

۴۴۰ ص.

Mohammad MOKRI

RECUEIL DE POÈMES

(Divân)

Odes, ghazals, fragments, distiques, quatrains
(Lyriques, épiques, mystiques et Moralistes)
accompagné d'une biographie et d'une bibliographie sommaires
et
quelques courtes notes en langue française

Paris
1992

ديوان

استاد دكتور محمد مكري

(مجموعه قزليات، قصائد، قطعات، ...)

بكرتوش و تنظيم ابراهيم الدين مكري



Étude de spiritualité et de thèmes mythico-religieux de l'Iran pré-islamique

M. MOKRI

LA MYSTIQUE DE L'IRAN ANCIEN

(3ème édition) 1992

کتابخانه و الدراسات الدينية، اللغوية والاجتماعية
المختارة الإسلامية، اللسان والعتاة الإيرانية

النص في إيران قديماً

للاستاذ

الدكتور محمد كبرى

عنى بنشره: امير سيف الدين مكرى

١٤١٢ هـ. ق. / ١٩٩٢ م.

1. Un plagiat (recommandé) de mes travaux déjà publié, même des décennies auparavant, a été organisé par plusieurs escrocs prétendument chercheurs et écrivains dont je tairais ici les noms, bien qu'en ayant cité quelques uns dans ma biographie en langue persane dans l'avant-propos de mon *Dîvân* (Recueil des odes, ...) et de ma bibliographie. J'aurais préféré éviter de mentionner les noms de ces individus, mais comme profitant de mon long silence, ils n'ont jamais cessé leurs actes, je me suis trouvé dans l'obligation de dévoiler enfin les noms de leurs "chefs de file".

2. En ce qui me concerne, je relate la suite de cette histoire dans ma biographie publiée séparément, donc je ne vois pas la nécessité de la répéter ici.

3. Ommîd-hâ va Nâ-Ommîdi-hâ "Les Espoirs et les Déceptions", livre publié en langue persane à Londres, 1989 (1367 H.s.), 470 p.

4. Je renvoie les lecteurs à la totalité de ce protocole, retranscrit dans ce livre en langue persane.

aux terres ottomanes et actuellement fait partie des terres irakiennes. Pourtant, un protocole joint à ce traité, qui se trouve à la page 125 du rapport des délimitations des frontières (remis aux archives du Ministère des Affaires étrangères iranien), reconnaît le droit des Sandjâbîs à user de ces terres comme lieux de pâturage. Le gouvernement ottoman a admis et garanti ces privilèges pour les Sandjâbîs, les a exempté de taxe et assurait leur déplacement annuel pendant la transhumance⁴.

* *

Évidemment chaque tribu possédait les lieux destinés au pâturage de ses troupeaux. Parfois, par un consensus et des réglementations établies traditionnellement, de légères modifications dans l'attribution des terrains pouvaient intervenir.

Les conflits intertribaux ne manquaient pas; le gouvernement et les anciens des tribus tentaient de régler les différends.

C'étaient tantôt la force ou le parti-pris du gouvernement, ou tantôt par le paiement d'une compensation pour l'utilisation des terres possédées par une autre tribu (et calculée par tête de bétail que les litiges étaient résolus.

Dernièrement on a dépossédé beaucoup de tribus dont les Sandjâbîs de leur lieux de transhumance. J'ai publié une étude concernant le nomadisme et le sédentarisme dans une recherche sur *Le Foyer kurde* dans l'*Ethnographie*, revue de la Société d'Ethnographie de Paris, en 1961. Je renvoie les lecteurs à cette étude comportant les éléments pertinents au sujet des tribus kurdes et en l'occurrence les Sandjâbîs.

Un grand désordre régnait, impliquant la décroissance du nombre de têtes de bétail et par ce biais la paupérisation progressive de ces tribus, entraînant par la suite une augmentation des importations de viande et de laitage étrangers, ainsi que la sous-alimentation des villageois.

M. MOKRI

Paris, 1992

autres et transformés en arbustes épineux. Souvent la négligence de ceux qui ramassaient les gommés adragantes et les résines, et qui, pour arriver le plus vite possible aux racines de ces arbustes, mettaient le feu, a causé la destruction par incendie d'une immense partie de ces forêts.

Les jardins :

Il y avait peu de jardins dans cette région, et seuls les villages possédant des sources et des aqueducs souterrains (*qanât* ou *kârîz*), pouvaient en avoir quelques uns. Une partie de ces jardins se trouvait dans le village et les terrains de Nîlâwra, grâce à la persévérance et au zèle de leur propriétaire.

* *

Les chemins aboutissant à cette région ainsi que les villages, les sources, les cours d'eau ont été largement décrits dans cet ouvrage. Malgré la présence de plusieurs sources et petits cours d'eau, les cultures sont arrosées par l'eau de pluie et non par irrigation.

Aux alentours des sources on eut trouver les potagers et les champs de tabac et de betteraves.

II

La région de transhumance :

Les quartiers de transhumance (*qechlâq*) sont plus loin de cette plaine et comportent de vastes terres englobant les régions de Bâgh-tcha, Qatâr, Aq-dâgh et Qal'a-sabzî constituant une vaste contrée parsemée de nombreux villages et lieux de pâture. Elle allait de Qasr-e-Chîrîn aux environs de Khânaqîn, Qezel-Rebât et Naft-e-châh.

Au nord de cette région est situé le Zehâb. Les lieux de pâture des Kalhors étaient, eux, à l'est.

Le sud allait jusqu'à la région et la ville de Mandalîdj et l'ouest se prolongeait sur les terres irakiennes actuelles jusqu'aux terrains de Qezel-Rebât et Khânaqîn.

Selon le traité de 1914, et les décisions prises pour la délimitation des frontières irano-ottomanes par le verdict des représentants de l'Angleterre et de la Russie, une grande partie de ces pâturages fût ajoutée

Kamâdjâr, Ways et Khorîn. Le mont Khorîn se situe au commencement de la région de Miân-Darband et au nord de la terre des Allâhî-khânîs appartenant elle-même au territoire de Sandjâbîs.

Les monts Walad-beigî (prononcé Walad-beigui), Banî-gaz et les villages de Wana-rangîna (prononcé Wana-ranguina), Takht-gâh, Mela-Baglar ainsi que d'autres monts de Gûrân, délimitent cette région à l'ouest.

Le sud du Sandjâbî se trouve sur une ligne parallèle à 6 km. de distance de la route allant de Kirmanchah à Qasr-e-Chîrîn. Cette ligne commence au Caravansérail de Mâhîdacht et longe les montagnes de Barza et Tchenâr jusqu'aux environs des bourgs de Châh-âbâd et de Khosraw-âbâd.

Cette région est elle-même constituée de deux subdivisions territoriales, l'une plaine et l'autre montagneuse.

La plaine :

La majeure partie des villages sont au nord de la vaste plaine très réputée de Mâhîdacht déjà citée plus haut.

Les tribus occupant cette plaine, prospèrent grâce à la grande productivité agricole de ses terres qui ont toujours été considérées comme le grenier à blé de l'Iran. La part des villages qui reviennent aux Sandjâbîs, dans cette plaine, est de plus de 100.

Partie montagneuse :

Une grande partie des montagnards sandjâbîs vivent à flanc des monts de Gûrân, à savoir au sud et au sud-ouest de Mâhîdacht-e Sandjâbî dans les montagnes de Barza et Tchenâr. Les clans Djalîl-vand, Sîmîn-vand, Sorkhakî et quelques autres familles y vivent aussi. Tous possèdent leur propre parcelle de terrain.

La forêt :

A l'inverse des Gûrân qui habitent des régions essentiellement montagneuses, les Sandjâbîs hormis quelques petits territoires montagneux, cités ci-dessus, vivent principalement dans la plaine. Pour cette raison, ils possèdent peu de forêt. Ces forêts se trouvent uniquement dans les montagnes de Banî-gaz, Abbâs-vand, Barza et Tchenâr, et la plupart de leurs arbres sont des chênes et des châtaigniers.

La sécheresse du climat et les déboisements sauvages ont réduit la proportion des forêts. Les arbres sont courts, dispersés, éloignés les uns des

l'Éducation Nationale à l'époque du Docteur Mohammad Mossaddeq, le juge iranien à La Haye dans le conflit anglo-iranien lors de la nationalisation du pétrole iranien. Il est l'auteur de nombreux ouvrages et il fut un certain temps le premier secrétaire du Front Nationale. Pendant plusieurs décennies, même depuis ma prime jeunesse nous fûmes amis et collaborateurs et participâmes à la lutte anti-despotique et à la réalisation de la nationalisation du pétrole.

A la révolution islamique pour la réussite de laquelle nous avons travaillé avec acharnement pendant des années et pris part en 1979, comme beaucoup d'autres, nous sommes allés à Téhéran. Mais une certaine déception sur le tour pris par les événements est advenue, et nous sommes partis, lui aux États-Unis, et moi à Paris.

Il est devenu Ministre des Affaires étrangères, moi-même à partir du premier mois de la Révolution fus nommé le premier ambassadeur plénipotentiel de l'Iran à Moscou et en Mongolie, et j'y suis resté pendant trois ans et quelques mois ². Les circonstances dans lesquelles le Docteur Sandjâbi a quitté l'Iran et subi de nombreuses épreuves ont été mentionnées par lui-même dans ses Mémoires appelées *Hopes and Despair*³.

La localisation de la tribu :

En principe le lieu d'habitation et d'activité de cette tribu se divise en deux régions : celle de résidence d'hiver et celle de la transhumance.

I

Les huit dixième de la population vivait d'une façon permanente et fixe dans la première région où ils occupaient des habitats rustiques et pratiquaient l'agriculture.

La tribu Sandjâbi occupe donc une vaste région au nord de la plaine de Mâhîdacht dans la province de Kirmanchah(Kermâchân).

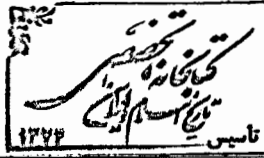
Au sud de cette région habite la grande et célèbre tribu des Kalhors.

Le nom même de Mâhîdacht signifie étymologiquement "la plaine des Mèdes", ces peuples et rois anciens de Perse au VII^e siècle avant Jésus Christ.

Pour éviter toute confusion, la région non montagneuse est surnommée Mâhîdacht-e Sandjâbi "la plaine des Mèdes habitée par les Sandjâbis". Elle est le lieu de résidence perpétuelle de la tribu et comporte 144 villages dont la plupart des habitants sont sédentaires.

La partie septentrionale de cette contrée est délimitée par le mont de Châh-kûh et la rivière de Qara-sû, jusqu'aux villages avoisinant le bourg de Rawânsar faisant lui-même partie de la province du Sanandadj (Kurdistan central de l'Iran).

A l'est se trouvent les montagnes Zangeliân (prononcé Zangueliân),



partie auparavant des tribus Gûrâns et était soumise aux Zanguena.

Sur la dénomination de Sandjâbî les données précises manquent. La première fois que ce nom est mentionné remonte à l'époque de la guerre de reconquête par l'Iran, de la ville de Hirât en Afghanistan actuel, dont les Anglais soutenaient les chefs rebelles pour la séparer de l'Iran. C'était pendant le règne de Mohammad-châh, roi de la dynastie des Kadjars, en 1838. Un régiment de deux cents cavaliers de cette tribu a participé au siège de cette ville; la doublure de leur tunique était en fourrure d'écureuil. Le chef de l'armée les a surnommés, "les vêtus de fourrure d'écureuil". En effet, *sandjâb* (en kurde : *sendjâw/sindjâw*) signifie "l'écureuil". Cette version paraît crédible, étant donné que les chefs de cette tribu mettent beaucoup de goût et de soins dans leur tenue vestimentaire. Certains autres ont avancé que dans des temps anciens la région était peuplée d'une multitude d'écureuils. Cela paraît impossible, car ni le nom de Sandjâbî n'est aussi ancien, ni les conditions climatiques et géographiques ne sont propices à la vie de ce petit mammifère.

Les grandes figures de cette tribu :

Le dernier homme célèbre appartenant à cette tribu se nomme Chîr-Mohammad-khân Samsâm al-Mamâlek. Ce dernier titre signifie "le glaive tranchant des pays iraniens", titre octroyé officiellement par l'état, à savoir le Châh de l'époque; Chîr-Mohammad-khân était le fils de Hassan-khân Sandjâbî et le gouverneur de Qasr-e-Chîrîn, ville frontalière à l'ouest de l'Iran et il était en quelque sorte "le marquis" préposé à la garde d'une marche territoriale. Il défendait bravement cette région contre plusieurs incursions de l'armée des pachas ottomans, et les attaques des régiments russes et anglais dans la première guerre mondiale et dans d'autres circonstances militaires. Il était entre autre, chargé de la sécurité des convois et caravanes de pèlerins traversant la frontière irano-ottomane pour se rendre dans les villes saintes de l'Irak actuel. Ses trois valeureux fils, Alî-Akbar-khân Sardâr-Moqtader, Qâsem-khân Sardâr-Nâser et Mohammad-Hosseïn-khân Sâlâr-Zafar ont rendu, à l'instar de leur père, beaucoup de services pour la réussite de l'avènement de la constitution iranienne à l'époque des derniers rois de la dynastie des Kadjars, en combattant leurs régimes despotiques. Une partie des péripéties de ces généraux populaires a été traitée dans ce livre et quelques nouveaux documents inédits ont été ajoutés à la fin de cette troisième édition, en attendant que je relate les détails dans un nouvel ouvrage centré sur les événements politiques et sociaux d'une partie de l'histoire iranienne, en l'occurrence les deux derniers siècles.

Le petit-fils de Samsâm al-Mamâlek est une des dernières célébrités iraniennes, le Docteur Karîm-khân Sandjâbî, fils de Qâsem-khân Sardâr-Nâser, homme d'état, professeur et Doyen de la faculté de Droit, Ministre de

Grâce à la création de cette administration culturelle pour le développement de l'éducation et l'enseignement dans les tribus iraniennes, tout d'abord, des centaines d'écoles primaires et quelques écoles normales pour les nomades (*Dâr al-Achâyer*) ont été fondées dans les zones tribales. Une listes élémentaire de ces établissements scolaires a été publiée à l'occasion du rassemblement officiel de tous les chefs des tribus de l'Iran à Téhéran lors du transfert de la dépouille mortelle de l'ancien roi, Rezâ-châh en 1950.

Dans un second temps, j'ai recueilli de nombreux documents, informations, ainsi qu'effectué une série d'enquêtes (lors de mes nombreux voyages et visites dans les tribus, la plupart du temps accomplis à cheval avec mes compagnons dans les régions montagneuses et difficilement franchissables par manque de vraies routes praticables) sur les moeurs et coutumes, habitudes musicales et chorégraphiques locales, modes vestimentaires et culinaires, ainsi qu'études systématiques concernant les divers dialectes.

Une partie non-négligeable de ces recherches a été au fil des années utilisée dans mes différentes publications.

L'origine de cette tribu :

Au début, les Sandjâbîs étaient composés de nombreuses familles tribales de différentes souches régionales à la tête desquelles était placée une lignée de chefs (khans) qui dirigeait et commandait l'ensemble. Cette lignée était originaire de la province de Fârs au sud de l'Iran et a été à l'époque de Nâder-châh (roi de Perse de 1736 à 1747) installée dans sa région de résidence actuelle. Les ancêtres de cette famille, les Tchalabîs (ou Tchalawîs), étaient issus des souches kurdes des Chabânkâras, remontant à la période pré-islamique de la dynastie des Sassanides.

Selon d'autres versions orales, ils remonteraient aux Émirs Daylamites dont le plus connu est l'Amîr 'Azod ad-Dawlah (qui a régné de 949 à 982 (338 à 372 de l'Hégire), influent roi de Perse. Ce puissant Émir résidait principalement à Baghdad et a géré les affaires de plusieurs califes abbassides successifs ainsi que plusieurs provinces de l'Iran.

La lignée des chefs comprenait les branches des khans de Bakhtiâr, Barkhordâr, Khodâ-Morrowwat et Allâhyâr-khânî. Les autres groupements les ayant suivis dans cette migration étaient les clans des Abbâs-vand (en kurde Hawâsa-wan), Dawlat-mand (en kurde : Dawla-man), Dastadja, Modjîrlân, Dârkhor, et quelques autres groupes disparus aujourd'hui, nommés Rahbar-vand (en kurde : Rîwara-wan) et Bîwa-djachniân. La plupart était originaire de la province de Fârs, venu au fur et à mesure dans cette région.

La tribu des Sandjâbîs, en tant qu'unité indépendante tribale faisait



AVANT-PROPOS

Cet ouvrage rédigé et publié pour la première fois dans la Madjallah Yâdegâr (Revue dirigée par le grand érudit persan, feu Abbâs Eqbâl) en plusieurs fascicules en 1948 (= 1327 H.s.) et puis édité séparément en 1951 (= 1330 H.s.) à Téhéran, concerne l'histoire, la géographie et l'organisation interne de la tribu Sandjâbi. Il a été conçu au départ comme le premier tome d'une série d'ouvrages sur *Les Tribus kurdes de l'Iran*. Jusqu'ici j'ai manqué de moyens pour leur publication, mais le projet n'a jamais été abandonné.

Hormis quelques lignes dispersées dans le corps de différents livres, les tribus kurdes dont les Sandjâbîs n'ont jamais auparavant fait l'objet d'une étude spécialisée et même la plus simple ou la plus élémentaire.

J'ai rassemblé les documents et les éléments nécessaires à l'époque où j'étais responsable de la direction des enseignements et des recherches sur les tribus sédentaires et nomades de l'Iran (1946-1949), après mon retour à Téhéran, lors des mouvements séparatistes de l'Azerbaïdjan et de Mahâbâd (Sâwodj-Bulâgh Mokri) soutenus manifestement par les soviétiques et le parti communiste stalinien iranien. Malgré mon très jeune âge, j'avais été choisi par le gouvernement central pour occuper les fonctions de Directeur de l'Éducation Nationale de Kurdistan du nord iranien en 1943. Cette région (dont Mahâbâd était le centre) dépendait administrativement auparavant de l'Azerbaïdjan ouest (Rézâiyah/Ourmiah) et fut affiliée à ma nomination, directement à Téhéran. Ce changement de direction a pu être accompli grâce à l'importance de ce centre kurde en cette époque tourmentée pour l'Iran.

Ce fut pour moi la première opportunité de collecter systématiquement des données ethnologiques et des informations en vue de recherches ultérieures sur les tribus. En outre, de par ma situation familiale, j'ai été amené, à part la langue persane, à parler de quelques autres dialectes, et ce depuis mon enfance. J'ai été familiarisé aux récits, légendes et mythes locaux et aux prouesses et défaites des héros de ces régions.

Les événements politiques et sociaux en Iran ont empêché la publication de cette série dont je possède toujours les dossiers, les fiches et les mémoires d'enquêtes.

Malgré le boycott de mes travaux scientifiques avant et après la récente Révolution (1979), par une cliques de censeurs opportunistes présents sous tous les régimes politiques, j'ai pourtant réussi à publier ailleurs de nombreuses études historiques, géographiques et linguistiques sur les ethnies de l'Iran, depuis mon arrivée en Europe (surtout à Paris) en 1954¹.

Textes et études religieux, linguistiques et ethnographiques
(Langue et civilisation iraniennes)

M. MOKRI
N° 12

Les tribus kurdes I

Tribu de Sandjâbîs

MOHAMMAD MOKRI

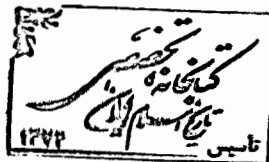
LES TRIBUS KURDES I

TRIBU DE SANDJABIS

HISTOIRE, GEOGRAPHIE, TOPONYMIE,
GROUPES ET CLANS

supplément:
(Edition , revue et augmentée)

1. Nouvelles notes et documents historiques
2. Septuile index
3. Résuméc et vue générale en français



EDITIONS PEETERS
3e EDITION
PARIS, 1993